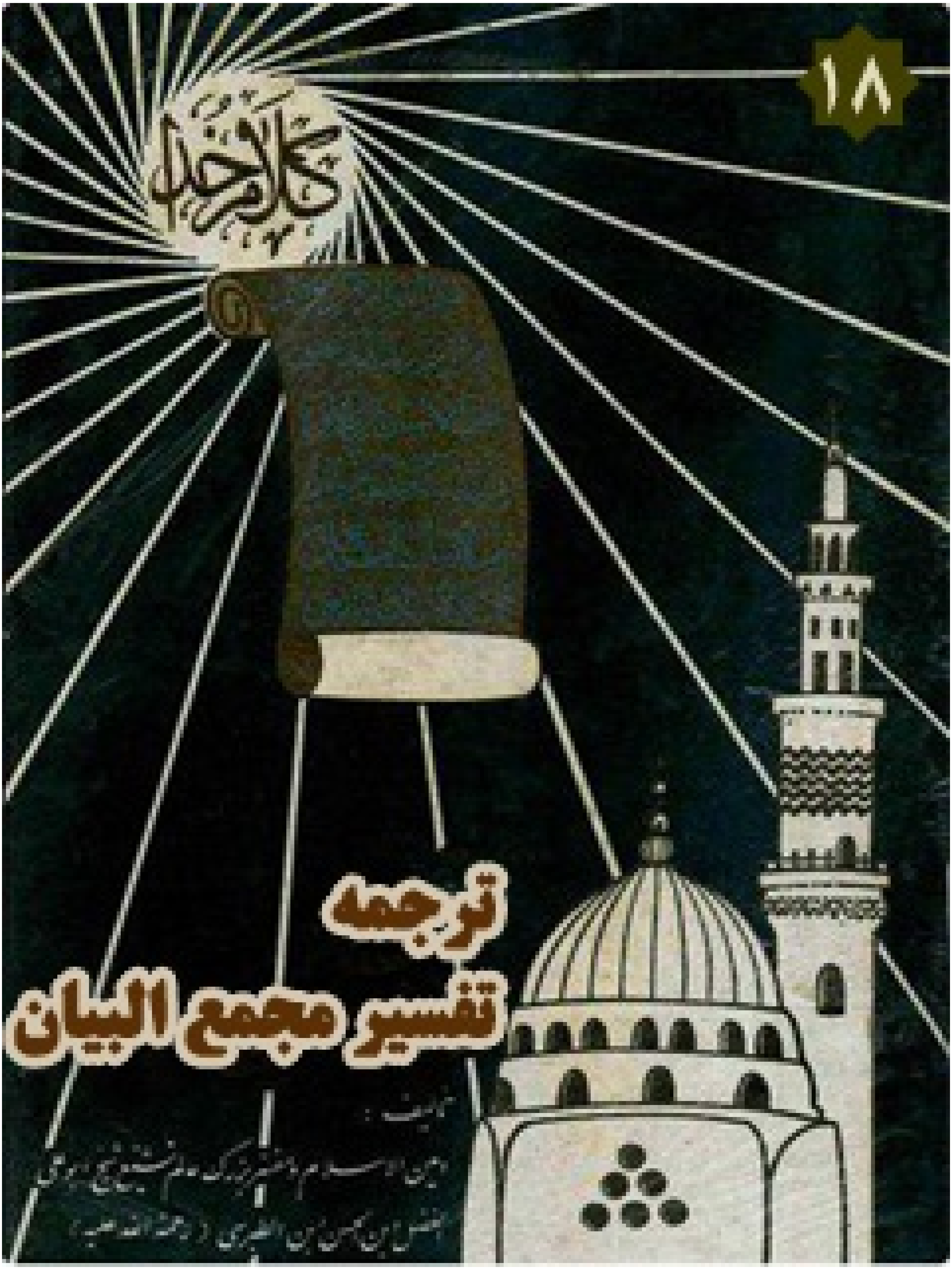

۱۸
ترجمه
تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۱۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

سورهٔ شعراء

اشاره

تمام این سوره مکی است،جز قسمت اخیر آن از «وَ الشُّعَرٰاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُونَ» تا آخر.

تعداد آیات:

از نظر کوفیان و شامیان و متقدمین اهل مدینه ۲۲۷ آیه و از نظر دیگران ۲۳۶ آیه است.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب نقل کرده است که پیامبر خدا فرمود:هر کس سورهٔ شعراء بخواند، اجر او ده حسنه است و هر حسنه ای باندازهٔ عدد همهٔ کسانی است که تصدیق و تکذیب نوح و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کردند و بعدد همهٔ کسانی که تکذیب عیسی و تصدیق محمد(ص)کردند.

ابو بصیر از امام صادق(ع)نقل کرده است که هر که«طس»های سه گانه را در شب جمعه بخواند،از اولیاء خدا و در جوار اوست و خدا او را در جنه العدن که در وسط بهشت است با انبیاء و رسل و اوصیاء راشدین،قرار میدهد و هرگز در دنیا پریشانی نمی بیند و در آخرت اجر او بهشت است تا خشنود شود و خداوند صد حور العین به تزویج او در می آورد.

تفسیر سوره:

در پایان سورهٔ فرقان دربارهٔ تکذیب کتاب گفتگو شد.در آغاز این سوره در وصف کتاب سخن می گوید.

ص :۳۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . طسم (۱) تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ أَلاّٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ
عَلَيْهِمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنٰاقُهُمْ لَهٰا خٰاضِعِينَ (۴) وَ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ اَلرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ
كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبٰؤُا مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۶) أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى اَلْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنٰا فِيهٰا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ
مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۹)

ترجمه:

آن آيات،همين آيات كتاب مبين است.شايد خود را به هلاكت افكنى كه

ص: ۴۰

آنها اهل ایمان نیستند.اگر بخواهیم از آسمان آیتی برایشان نازل می کنیم تا گردنهای ایشان خاضع گردد.هیچ تذکر جدیدی از جانب خداوند برای ایشان نمی آید جز اینکه از آن اعراض می کنند.آنها تکذیب کردند و اخبار آنچه مورد استهزاء قرار می دهند به آنها خواهد رسید.آیا به زمین نمینگرند که از هر جفتی نیکو چقدر آفریده ایم؟در این کار آیتی است و اکثر آنها مؤمن نیستند خدای تو، عزیز و رحیم است.

اعراب:

أَلّا یَکُونُوا

:در محل نصب و مفعول له.

فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ

:در محل جزم،عطف بر«ننزل».

مِنْ ذِکْرٍ

:در محل رفع،«من»زائده.

کم:در محل نصب و مفعول«انبتنا»که در محل حال است.

مقصود:

طسم

:معانی این حروف را در اول بقره ذکر کرده ایم و نیازی به تکرار نیست.

مجاهد و ضحاک گویند:

«طسم»و«طس»از اسامی قرآن است.ابن عباس در روایت والبی گوید:«طسم» از اسماء خدا و قسم است.قرظی گوید:خداوند به این حروف به«طول»(قدرت) «سناء»(نورانیت،)و ملک خود سوگند یاد کرده است.

محمد بن الحنفیه از علی(ع)نقل کرده است که پیامبر(ص)هنگام نزول «طسم»فرمود:«طاء»طور سیناء و«سین»اسکندریه و«میم»مکه است.

برخی گفته اند:«طاء»درخت طوبی و«سین»سدره المنتهی و«میم»محمد مصطفی(ص)است.

تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ

:آن آیاتی که وعده داده شده اید،همین آیات قرآنی است که بیان کنندهٔ حق و باطل است.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

:شاید خویشتن را به هلاکت افکنی

ص :۵

که آنها مؤمن نیستند و بر کفر خود استقامت می ورزند.این جمله را برای تسلیت خاطر پیامبر و تخفیف اندوه های او می فرماید.

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمٰاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنٰاقُهُمْ لَهٰا خٰاضِعِينَ

:اگر بخواهیم از آسمان دلالت و علامتی نازل کنیم تا ناچار شوند ایمان آورند و در برابر آن رام و تسلیم گردند.

در اینجا خضوع به گردنهای ایشان نسبت داده شده و لذا دربارهٔ آن وجوهی گفته اند:۱-منظور این است که صاحبان گردنها خاضع می شوند.یعنی مضاف حذف شده و مضاف الیه به جای آن نشسته است.۲-هر گاه گردنها خاضع شوند،خود شخص هم خاضع شده است.۳-از لحاظ ادبی«خاضعین»به ضمیر(هم)مربوط است.

نه به اعناق.نظیر قول شاعر:

اری مر السنین اخذن منی

کما اخذ السرار من الهلال

می بینم گذشت سالها را که از من کم می کنند،هم چنان که شب های آخر ماه از هلال میکاهند.(در این شعر«اخذن»به مضاف الیه یعنی«السنین»مربوط است نه به مضاف،یعنی«مر»۴-مقصود از اعناق،رؤساء و جماعت است.۵-از آنجا که اعناق دارای صفت عاقل شده،فعل مسند به عقلاء به آن نسبت داده شده است.

ابن عباس گوید:این آیه دربارهٔ ما و بنی امیه نازل شده است.بزودی دولت ما برایشان غالب می شود و گردنهای ایشان در برابر ما خضوع خواهد کرد.

وَ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ

:خداوند از حال کفار خبر میدهد که اینها در برابر قرآن-که تذکر جدید خداوند است- اعراض می کنند و دربارهٔ آن نمی اندیشند.

اطلاق کلمهٔ ذکر به قرآن نمونه هایی دارد.مثل: «إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ» (ما قرآن را نازل کرده و ما حافظ آنیم:حجر ۹).

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبٰؤُا مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ

:قیامت را تکذیب کردند و بزودی اخبار آنچه مورد استهزاء قرار میدهند به آنها میرسد.(تفسیر این قسمت

در سورهٔ انعام گذشت).

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

:آیا بزمین نمینگرند که از هر نوع پسندیده و نافعی چقدر در آن سبز کرده ایم. (۱)

برخی گفته اند:مقصود از نبات زمین،مردم است.چنان که می فرماید: «وَ اللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً» (خداوند شما را از زمین رویانید:نوح ۱۷)آنها که داخل بهشت شوند،کریمند و آنها که به جهنم روند،پست می باشند.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

:در اینها نشانه ها و دلائلی بر قدرت و یگانگی ماست.ولی اکثر ایشان تصدیق و اعتراف ندارند،و این بخاطر عناد و تقلید از اسلاف و فرار از وظیفه و تکلیف است.(بگفته سیبویه کلمهٔ«کان»در اینجا زائد است).

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

:خدای تو قادر غیر عاجز و غالب غیر مغلوب است و انواع نعمت ها را به بندگان خود می بخشد.

۱- ۱) -کلمهٔ زوج به معنی نوع است و از آنجا که در معنی آن ملاحظهٔ«نایگانگی»شده است،مفهومی دارد که با مفهوم فرد و«یگانگی»مغایرت دارد.از اینجهت است که بخداوند متعال فرد گفته می شود ولی زوج اطلاق نمی شود. کلیهٔ موجودات ممکنهٔ عالم و لو فرد و تک باشند،اما واقع این است که فرد و تک حقیقی نیستند و در ذات و سرشت آنها استعداد آمیزش و تزوج با موجودات دیگر نهفته است و حتی می توان گفت:اینها وقتی کاملا ـ جالبند که در حال تزوج و آمیزش و ترکیب با یکدیگر ملاحظه شوند و الا ـ به تنهایی معلوم نیست این همه دارای ارزش و اهمیت باشند. هر موجودی یک نوع گرایش و کشش بطرف همنوعان خود دارد و یک نوع گرایش و کشش بطرف موجودات و مخلوقات دیگر.اینجاست که برای کسی که در بارهٔ موجودات مطالعه میکند،یک مطالعهٔ سه جنبه ای اهمیت دارد:یکی وضع هر موجودی بملاحظهٔ خودش بتنهایی و دیگر بملاحظهٔ تزوج آن با موجودات همنوعش و سوم مطالعهٔ آن بملاحظهٔ تزوج آن با موجودات غیر همنوعش.اینجاست که استعمال کلمهٔ زوج در مورد نباتات زمین ما را به حقائق تازه ای رهنمون می شود.آری: جهان چون چشم و خال و خط و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰ تا ۳۰]

اشاره

وَ إِذْ نادى رَبُّكَ مُوسى أَنِ اِئْتِ اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لا يَتَّقُونَ (۱۱) قالَ رَبِّ إِنِّى أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَ يَضِيقُ
صَدْرِى وَ لا يَنْطَلِقُ لِسانِى فَأَرْسِلْ إِلى هارُونَ (۱۳) وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴) قالَ كَلاّ فَاذْهَبا بِآياتِنا إِنّا مَعَكُمْ
مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِيا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ اَلْعالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنا بَنِى إِسْرائِيلَ (۱۷) قالَ أَ لَمْ نُرَبِّكَ فِينا وَلِيداً وَ لَبِثْتَ
فِينا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ اَلَّتِى فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ اَلْكافِرِينَ (۱۹) قالَ فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ اَلضّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ
مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُكْماً وَ جَعَلَنِى مِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (۲۱) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِى إِسْرائِيلَ (۲۲) قالَ
فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ اَلْعالَمِينَ (۲۳) قالَ رَبُّ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴) قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لا تَسْتَمِعُونَ (۲۵)
قالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ اَلْأَوَّلِينَ (۲۶) قالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ اَلَّذِى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قالَ رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ وَ ما بَيْنَهُما
إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قالَ لَئِنِ اِتَّخَذْتَ إِلَهاً غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ اَلْمَسْجُونِينَ (۲۹) قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (۳۰)

ص: ۸

ترجمه:

بیاد آور هنگامی که خدای تو موسی را ندا کرد که نزد مردم ستمکار-یعنی قوم فرعون-بیا.آیا وقت آن نیست که تقوی پیشه کنند؟گفت:خدایا،می ترسم که تکذیبم کنند.سینه ام تنگ است و زبانم آزاد نیست.هارون را بکمکم بفرست.

آنها را بر من ادعایی است که می ترسم مرا بکشند.خدا فرمود:نه چنین است.با

ص :۹

آیات ما بروید که ما با شمائیم و می شنویم.بیائید پیش فرعون و بگوئید:ما فرستادهٔ خدای عالمین هستیم.بنی اسرائیل را با ما بفرست.فرعون گفت:آیا ترا در کودکی تربیت نکردیم و سالهایی از عمر خود در میان ما نبودی؟کار خود را کردی و کفران نعمت نمودی.موسی گفت:آن کار را در آن وقت کردم و از گمراهان بودم.و هنگامی که از شما ترسیدم،از شما فرار کردم خداوند نبوت بمن بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.آیا این است نعمتی که بر من منت می گذاری که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده ای؟فرعون گفت:خدای عالمین چیست؟موسی گفت:خدای آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست،اگر یقین دارید.فرعون به اطرافیانش گفت:آیا نمی شنوید؟ موسی گفت:خدای شما و خدای پدران نخستین شما.فرعون گفت:پیامبری که بسوی شما فرستاده شده،مجنون است.موسی گفت:خدای مشرق و مغرب،اگر تعقل می کنید.

فرعون گفت:اگر خدایی جز من اختیار کنی،ترا محکوم به زندان می کنم.موسی گفت:آیا با چیزی آشکار،پیش تو نیامدم؟

قرائت:

یضیق و لا ینطلق:یعقوب هر دو را به نصب خوانده،بنا بر اینکه عطف بر «یکذبون»باشد.

اعراب:

اذ:در محل نصب و مفعول برای فعل محذوف.

ان عبدت:در محل رفع و بدل از«نعمه»

مقصود:

اکنون به نقل داستان پیامبران می پردازد تا پیامبر گرامی اسلام را تسلیت خاطر دهد و او را بر صبر و اعتماد به پیروزی تشویق نماید.می فرماید:

وَ إِذْ نٰادیٰ رَبُّکَ مُوسیٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لاٰ یَتَّقُونَ

:

بیاد آور هنگامی که آفریدگار تو موسی را ندا کرد که بیازد مردمی که بوسیلهٔ معصیت بخویشتن ظلم کردند و بنی اسرائیل را گرفتار عذاب ساختند.

این مردم همان قوم فرعون هستند.مگر وقت آن نرسیده است که اینها تقوی پیشه کنند و از کارهایی که وسیلهٔ کیفر می شود دوری نمایند؟ تقوی عبارت است از پرهیز و اجتناب از زشتی ها بوسیلهٔ انجام خوبیها.

قٰالَ رَبِّ إِنِّی أَخٰافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ

:موسی در پاسخ خداوند گفت:می ترسم رسالتم را تکذیب کنند و سخنم را نپذیرند.ترس،ایمن نبودن از ضرر و زیان است.

وَ یَضِیقُ صَدْرِی وَ لاٰ یَنْطَلِقُ لِسٰانِی فَأَرْسِلْ إِلیٰ هٰارُونَ

:دلم از تکذیب آنها به تنگ می آید و زبانم عقده ای دارد که در سخن گفتن آزاد نیست.هارون را بفرست تا یار و پشتیبان من باشد.

مقصود موسی از یاری هارون این است که بهتر بتواند از عهدهٔ طاعت خداوند برآید.

باید دانست که آزاد نبودن زبان گاهی بخاطر عیوب خود زبان است و گاهی بواسطه تنگی دل و ناراحتی.از این جهت است که شاید آزاد نبودن زبان موسی از دل تنگی است نه از عیب زبان.

جبائی گوید:درخواست موسی نسبت به یاری هارون به اذن خود خداست.زیرا انبیاء چیزی را خود رسانه از خدا مسألت نمیکنند.

وَ لَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ فَأَخٰافُ أَنْ یَقْتُلُونِ

:از آنجا که موسی قبلا یک مرد قبطی را کشته بود،می گوید:آنها بر من دعوی ارتکاب قتل دارند و می ترسم که مرا بکیفر آن بقتل رسانند.پس ترس موسی از این نیست که در مقابل ادای رسالت او را بکشند.

زیرا میداند که اگر خدا پیامبری را بسوی قومی فرستاد،خود در ادای رسالت پشتیبان اوست.

قٰالَ کَلاّٰ فَاذْهَبٰا بِآیٰاتِنٰا إِنّٰا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ

:خداوند به او فرمود:چنین نیست،ترا نمیکشند زیرا من اجازه نمیدهم که آنها بر تو تسلط پیدا کنند.تو و برادرت با دلائل و آیاتی که بر شما نازل کرده ایم نزد فرعون بروید و بدانید که ما از آنچه میان شما رد و بدل می شود آگاهیم و شما را حفظ می کنیم.

ص :۱۱

در اینجا مستمع به جای سامع به کار رفته.زیرا مستمع طلب کنندۀ شنوایی است و محال است که خداوند طلب شنوایی کند،بلکه بدون طلب و جستجو هر چیزی را می شنود.

اینکه خطاب جمع کرده،بخاطر این است که موسی و هارون را بمنزلۀ جمع قرار داده است. (۱)

فَأْتِیٰا فِرْعَوْنَ فَقُولاٰ إِنّٰا رَسُولُ رَبِّ الْعٰالَمِینَ

:پیش فرعون بیائید و بگوئید:خداوند ما را فرستاد تا ترا به عبادت و ترک شرک فرا خوانیم.

اینکه کلمۀ رسول را مفرد آورده،بخاطر این است که این کلمه بر مفرد و بیشتر از مفرد اطلاق می شود.بعضی هم معتقدند که این کلمه مصدر است.زیرا همانطوری که مصدر بجای صفت بکار می رود،صفت نیز بجای مصدر استعمال می شود.

پس رسول یعنی«ذو رساله» أَنْ أَرْسِلْ مَعَنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ :خداوند بتو دستور داده است که بنی اسرائیل را با ما بفرستی و آنها را از بردگی آزاد کنی.

قٰالَ أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینٰا وَلِیداً

:فرعون بموسی گفت:مگر تو همان کودکی نیستی که ترا تربیت کردیم و در میان افراد خانوادۀ خود نگاهداری کردیم؟ وَ لَبِثْتَ فِینٰا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ :تو همان هستی که سالهایی بسیار یعنی ۱۸ سال و بقولی ۳۰ سال و بقولی ۴۰ سال در میان ما بوده ای!مقصود فرعون است که بر موسی منت بگذارد.برخی می گویند:بدینوسیله فرعون پستی خود را آشکار کرد.

وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْکٰافِرِینَ

:تو همان هستی که آن مرد قبطی را کشتی و کفران نعمت ما کردی و حق تربیت ما را فراموش نمودی.برخی گویند:یعنی تو از دین برگشته ای و بدینوسیله کافر شده ای.

قٰالَ فَعَلْتُهٰا إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضّٰالِّینَ

:موسی در جواب گفت:من اینکار را در آن زمان مرتکب شدم و نمی دانستم که منجر بقتل می شود.

۱- ۱) -بلکه ممکن است منظور موسی و فرعون و دیگر حاضران مجلس فرعون باشند.

برخی گویند:یعنی از فراموش کاران بودم.برخی گویند:یعنی راه صواب را گم کردم.زیرا تعمد نداشتم و بخطا مرتکب قتل شدم.نظیر کسی که می خواهد مرغی را تیر بزند ولی تیرش به انسانی اصابت می کند.برخی گویند:یعنی گمراه بودم از لحاظ اینکه تحریم قتل آن قبطی بمن وحی نشده بود.

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّٰا خِفْتُكُمْ

:پس از ارتکاب قتل،از ترس جانم به مدین فرار کردم.

فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً

:و خداوند بمن منصب نبوت عطا کرد.

برخی گویند:مقصود از حکم،علم به چیزهایی است که مطابق حکمت است.

یعنی تورات و علم به حلال و حرام و سایر احکام.

وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ

:و مرا از مرسلین قرار داد.

وَ تِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهٰا عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ

:در بارۀ معنی این جمله اقوالی است:۱-موسی اعتراف می کند که فرعون حق تربیت بر موسی دارد و توبیخ میکند که چرا بنی اسرائیل را به بردگی کشیده است.پس مقصود این است که:آیا این نعمت است که بر من منت می گذاری که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده ای و مرا به بردگی نکشیده ای؟!۲-موسی می خواهد منت فرعون را انکار کند.یعنی:آیا بر من منت میگذاری که تربیتم کرده ای با اینکه قوم مرا به بردگی کشیده ای؟مقصود این است که تمام زحماتی را که در بارۀ من کشیده ای بخاطر به بردگی گرفتن بنی اسرائیل بیفایده بوده است.۳-مقصود این است که اگر تو بنی اسرائیل را به بردگی نگرفته بودی و فرزندانشان را نمیکشتی،مادر من نیازی نداشت که مرا بدریا اندازد.تو بواسطۀ چیزی بر من منت میگذاری که خودت سبب آن بوده ای.اگر تو آنها را به بردگی نمیگرفتی،خانواده ام مرا تکفل میکردند و در دریا نمی انداختند.تو از این راه بر من حق پیدا کرده ای که اقدام به نافرمانی خدا نموده ای.۴-موسی میخواهد بگوید ترا بر من حقی نیست.زیرا متکفل تربیت من مادر و افراد دیگر بنی اسرائیل بوده اند که به فرمان تو مرا تربیت کرده اند.یعنی تو بر من منت میگذاری که

بنی اسرائیل را به بردگی کشیده ای که مرا تربیت کنند.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ

:فرعون پرسید:آن خدایی که مرا به پرستش او دعوت می کنی از چه جنسی است؟ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ :موسی در جواب او گفت:آفریدگار آسمانها و زمین و حیوانات و نباتات و جمادات است.اگر یقین دارید که خدا کسی است که چنین صفاتی دارد یا اگر یقین دارید که این اشیاء حادثند و مخلوق شما نیستند و هر مخلوقی نیاز به خالق دارد.

در اینجا موسی جواب سؤال فرعون را نمیدهد.زیرا خداوند جنس ندارد.

بلکه به بیان صفات ربوبی خداوند و دلائل وجود او می پردازد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لَا تَسْتَمِعُونَ

:فرعون به اطرافیان خود گفت:آیا سخن موسی را نمی شنوید؟مقصود او این است که شگفتی اطرافیان را نسبت بموسی برانگیزد.

زیرا وی از موسی خواسته بود که جنس خدا را برایش بیان دارد و بگوید که خدا از جنس کدامیک از اجسام است،ولی موسی به بیان دلائل وجود خداوند پرداخت و به سؤال وی پاسخ نداد.از اینرو به اطرافیان گفت:ببینید.من از او چیزی سؤال میکنم و او از چیزی دیگر پاسخ می دهد.

اما موسی هم چنان بمدارا سخن میگوید و به تأکید و تکرار دلیل خداشناسی می پردازد.

قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ

:فرعون ادعای خدایی نسبت بمردم عصر خویش داشت.ولی موسی به او گفت:خدایی که من از جانب او سخن میگویم، خدای شما و خدای مردم همه اعصار است.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

:فرعون که از پاسخ موسی عاجز شده بود برای پوشاندن چهرهٔ حقیقت به اطرافیان گفت:پیامبری که بسوی شما فرستاده شده،مجنون است.زیرا من از ماهیت خدا از او سؤال میکنم و او جواب دیگری بمن می دهد.

اما موسی به این جسارت وی اعتنایی نکرد و هم چنان به تبلیغ و تأکید حجت پرداخت.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

:دیگر باره به فرعون گفت:اگر شما عقل و تدبیر دارید،او خدای مشرق و مغرب و خدای چیزهایی است که ما بین مشرق و مغرب قرار دارند.

برخی گویند:یعنی اگر بدانید که هر کس دارای این صفات است،مستحق عبادت است.

نظر به اینکه استدلالهای موسی طول کشیده و فرعون از عهدهٔ جواب بر نیامده بود،زبان به تهدید گشود.

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهاً غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ

:گفت:اگر خدایی جز من اختیار کنی،ترا به زندان می افکنم،می گویند:فرعون هر که را به زندان می افکند،بیرونش نمی آورد تا بمیرد.

قَالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ

:موسی بدنبال تهدید فرعون گفت:آیا اگر مطلبی روشن برای تو بگویم که بصدق آن آگاه باشی و بکذب گفتار خود پی ببری و به رسالت من یقین پیدا کنی،باز هم مرا به زندان می افکنی. (۱)

۱- ۱) -میگویند:مردم امروز فرصت خواندن داستانهای طولانی ندارند،از اینجهت باید برای آنها داستانهایی کوتاه نوشت که در زیر عینک آن بتوانند حقائق تازه ای مشاهده کنند، امروز دیگر فرصتی نیست که مردم داستانهای درازی چون هزار و یک شب و...بخوانند.کسانی که مطلب تازه ای ندارند که بوسیلهٔ داستان کوتاه بمردم عرضه کنند،نباید دست بقلم ببرند و بمردم خیانت کنند.این است عقیده ای که امروز در بارهٔ داستان نویسی اظهار میدارند. خوشبختانه قرآن کریم،این رویه را در ۱۵ قرن پیش ابداع کرده است چنان که ملاحظه میکنید در همین قصهٔ کوتاه،تازه ترین و ارزنده ترین مطلب را به بشر عرضه می دارد و نمونهٔ بارزی از استقامت و پایداری مردی که برای نجات گروهی اسیر و گرفتار قیام کرده و لجاجت و استبداد مردی که حاضر نیست در برابر منطق رسا و دنیا پسند موسی سر تسلیم فرود آورد،بیان میدارد.

[سوره الشعراء (۲۶): آيات ۳۱ تا ۵۰]

اشاره

قالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّادِقِينَ (٣١) فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبِينٌ (٣٢) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنّاظِرِينَ (٣٣) قالَ لِلْمَلَإِ
حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ (٣۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ (٣۵) قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ اِبْعَثْ فِي اَلْمَدائِنِ
حاشِرِينَ (٣۶) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحّارٍ عَلِيم (٣٧) فَجُمِعَ اَلسَّحَرَةُ لِمِيقاتِ يَوْم مَعْلُوم (٣٨) وَ قِيلَ لِلنّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (٣٩) لَعَلَّنا
نَتَّبِعُ اَلسَّحَرَةَ إِنْ كانُوا هُمُ اَلْغالِبِينَ (۴٠) فَلَمّا جاءَ اَلسَّحَرَةُ قالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنّا نَحْنُ اَلْغالِبِينَ (۴١) قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً
لَمِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ (۴٢) قالَ لَهُمْ مُوسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴٣) فَأَلْقَوْا حِبالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّا لَنَحْنُ اَلْغالِبُونَ (۴۴)
فَأَلْقى مُوسى عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأُلْقِيَ اَلسَّحَرَةُ ساجِدِينَ (۴۶) قالُوا آمَنّا بِرَبِّ اَلْعالَمِينَ (۴٧) رَبِّ مُوسى وَ
هارُونَ (۴٨) قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ اَلَّذِي عَلَّمَكُمُ اَلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ
خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۴٩) قالُوا لا ضَيْرَ إِنّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (۵٠)

ص: ۱۶

ترجمه:

گفت:معجزهٔ خود را بیاور،اگر از راست گویانی.موسی عصایش را افکند و آشکارا ماری گشت و دستش را بیرون آورد که برای بینندگان سفید و درخشان بود.فرعون به اشراف قوم خود گفت:این مرد ساحری داناست که میخواهد شما را با سحر خویش از سرزمینتان بیرون کند.پس چه می گویید؟گفتند:او و برادرش را به تأخیر انداز و افرادی را در شهرها برانگیز که جادوگران دانا را نزد تو آورند.

پس ساحران برای وقت معینی جمع شدند و بمردم گفته شد:آیا شما جمع می شوید؟ شاید اگر ساحران غالب شوند،از آنها تبعیت کنیم.هنگامی که ساحران آمدند،

ص :۱۷

بفرعون گفتند:آیا اگر غالب شویم،ما را پاداشی است؟گفت:آری.در این صورت شما از مقربین دربار خواهید بود.موسی به ایشان گفت:آنچه دارید بیندازید.پس ریسمان ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند:به عزت فرعون که ما غالبیم.موسی عصای خود را افکند و در مدتی کوتاه،تمام ساخته های نیرنگ آمیز آنها را بلعید.ساحران به سجده افتادند.گفتند:به خدای عالمین ایمان آوردیم.خدای موسی و هارون.فرعون گفت:پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟اوست بزرگ شما که سحر را به شما آموخت،بزودی خواهید دانست که دستها و پاهای شما را بطور مخالف ببرم و شما را بدار بیاویزم.گفتند:زیانی نیست.ما بسوی خدایمان برمی گردیم.

مقصود:

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ

:فرعون به موسی گفت:اگر راست می- گویی معجزاتی که مدعی آنها هستی بیاور.

فَأَلْقىٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِىَ ثُعْبٰانٌ مُبِينٌ

:موسی عصای خود را افکند و همان آن بصورت ماری آشکار درآمد.

وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذٰا هِىَ بَيْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِينَ

:و نیز دست خود را از آستین و گریبان خود بیرون آورد و در همان دم برای بینندگان سفید و نورانی گشت و مثل خورشید میدرخشید.

قٰالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ عَلِيمٌ

:فرعون به اشراف قوم خود گفت:این مرد،ساحری است که بفنون سحر و حیل آشناست.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمٰا ذٰا تَأْمُرُونَ

:میخواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند و با سحر خویش بر شما غالب گردد.شما در بارۀ او چه می گوئید؟ در اینجا فرعون با اینکه مدعی خدایی است با آنها مشورت می کند.شاید آنها می پنداشتند که خدا می تواند مشورت کند.هم چنان که می پنداشتند که خدا می تواند جسم باشد.

قٰالُوا أَرْجِهْ وَ أَخٰاهُ وَ ابْعَثْ فِى الْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحّٰارٍ عَلِيمٍ

:

گفتند:او و برادرش را مهلت ده و افرادی را به شهرها بفرست تا ساحران زبردست را جمع کرده،نزد تو آورند.(تفسیر این قسمت در سورۀ اعراف گذشت).

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ

:و ساحران را جمع و آنها را تا فرا رسیدن روز عید نگاهداری کردند.

وَ قِيلَ لِلنّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كانُوا هُمُ الْغالِبِينَ

:

و بمردم شهر گفتند:آیا شما جمع شوید تا اگر ساحران بر موسی و هارون غالب شدند، از ایشان تبعیت کنیم؟ فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنّا نَحْنُ الْغالِبِينَ :

هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند،به او گفتند:آیا اگر پیروز شویم،مزد و پاداش داریم؟ قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ :فرعون به آنها گفت:آری شما را پاداش بزرگی است و علاوه بر آن از نزدیکان و مقربان من خواهید بود.

قالَ لَهُمْ مُوسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ

:موسی در راه تحدی به ایشان گفت:

آنچه را فراهم کرده اید،بیفکنید (۱).

فَأَلْقَوْا حِبالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّا لَنَحْنُ الْغالِبُونَ

:

ساحران ریسمانها و عصاهای خود را در میان افکندند و گفتند:سوگند بعزت فرعون که ما پیروز می شویم.

مقصود از عزت،آن نیرویی است که شکست ناپذیر است.

فَأَلْقى مُوسى عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ

:موسی نیز عصای خود را در میان افکند و طولی نکشید که همۀ سحر و افسونهای ساحران را بلعید و نابود کرد.

۱- ۱) -مقصود از تحدی فرا خواندن حریف است به مبارزه،تا در میدان مبارزه شکست بخورد.چنان که خود قرآن نیز منکران

خود را از راه تحدی دعوت می کند که سوره ای یا آیه ای شبیه آن بیاورند.مقصود قرآن این است که عجز آنها را به آنها بنمایاند و به آنها بفهماند که مبارزهٔ با کلام خدا ممکن نیست.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ

:همین که ساحران این منظرهٔ هیبت انگیز را مشاهده کردند،مطمئن شدند که غلبهٔ موسی و اژدها شدن عصا از جانب خداست و از دسترس بشر خارج است.از اینرو همگی به سجده افتادند.

قالُوا آمَنّا بِرَبِّ الْعالَمِینَ رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ

:ساحران جملگی گفتند:

به خدای عالمین که خدای موسی و فرعون است ایمان آوردیم.

قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

:فرعون از راه تهدید به ایشان گفت:پیش از آنکه من به شما اجازه دهم، بدو ایمان آوردید.او استاد و رئیس شماست که فن جادوی را به شما آموخته است.

خواهید دانست که به جرم این پیشدستی چگونه شما را کیفر خواهم داد.

لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ أَجْمَعِینَ

:کیفر شما این است که دستها و پاهای شما را بطور مخالف قطع کنم(یعنی دست راست را با پای چپ یا بالعکس)و علاوه بر آن همهٔ شما را بدار آویزم.

قالُوا لا ضَیْرَ إِنّا إِلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ

:ساحران دلباخته،در پاسخ وی گفتند:

اینها برای ما زیانی ندارد.ما به پاداش خدا می رسیم و او جزای ایمان و شکیبایی ما را با نعمتهای دائمی و فنا ناپذیر خود عطا میکند و بریدن دست و پا و بدار آویختن ناراحتی یک ساعته ای است که به پایان می رسد.

حسن می گوید:فرعون به کشتن و قطع دست و پای احدی از ایشان توفیق نیافت.

برخی گویند:اول کسی که به قطع دست و پا دست زد،فرعون بود.

ص :۲۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۵۱ تا ۶۸]

اشاره

إِنّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا أَنْ كُنّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱) وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَسْرِ بِعِبادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ
فِرْعَوْنُ فِي الْمَدائِنِ حاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ (۵۵) وَ إِنّا لَجَمِيعٌ حاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْناهُمْ
مِنْ جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۷) وَ كُنُوزٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها بَنِي إِسْرائِيلَ (۵۹) فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمّا تَراءَا
الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسى إِنّا لَمُدْرَكُونَ (۶۱) قالَ كَلّا إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ
الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِينَ (۶۴) وَ أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا
الْآخَرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸)

ص: ۲۱

ترجمه:

ما طمع داریم که خدایمان خطاهایمان را بیامرزد.ما اولین کسانی هستیم که ایمان آورده ایم.به موسی وحی کردیم که بندگان ما را ببر که شما دنبال می شوید.

فرعون افرادی را برای جمع کردن مردم به شهرها فرستاد.اینها:گروهی اندکند،و آنها بر ما خشمگینند و ما از شر آنها بیمناکیم.فرعونیان را از باغها و چشمه ها و گنجها و جایگاه های پسندیده،بیرون آوردیم و آنها را به بنی اسرائیل سپردیم.

فرعونیان بامدادان آنها را دنبال کردند.هنگامی که دو گروه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند،یاران موسی گفتند:ما گرفتار می شویم.موسی گفت:چنین نیست.خدایم با من است و بزودی هدایتم می کند.به موسی وحی کردیم که عصایت را بدریا بزن.

دریا شکافته شد و هر قطعه ای مانند کوهی عظیم بود و فرعونیان را به آنجا نزدیک کردیم و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم.آن گاه فرعونیان را غرق کردیم.

در این ماجرا آیتی است و بیشتر ایشان مؤمن نیستند و خدای تو عزیز و رحیم است.

قرائت:

حاذرون:ابن عامر و اهل کوفه با الف و دیگران بدون الف خوانده اند و هر دو بیک معنی است.

فاتبعوهم:زید از یعقوب از باب افتعال و دیگران از باب افعال خوانده اند.

ص :۲۲

لغت:

کنوز:اموال مقام:جا کریم:خوب و پسندیده اشراق:داخل شدن در وقت تابش آفتاب ادراک:رسیدن.

ازلاف:نزدیک کردن

مقصود:

اکنون در بارهٔ ساحران و گفتگوی آنها پس از ایمانشان با فرعون سخن می گوید:

إِنّا نَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطایانا أَنْ کُنّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ

:از خدای خویش امیدواریم که گناهان ما را-اعم از سحر و غیره-ببخشاید.زیرا ما اولین کسانی هستیم که موسی را تصدیق و نبوتش را اقرار کردیم و دعوت او را در بارهٔ توحید و نفی تشبیه پذیرفتیم.

برخی گویند:آنها اولین کسانی بودند که بعد از دیدن این معجزه ایمان آوردند یا اینکه از میان فرعونیان اولین ایمان آورندگانند،زیرا بنی اسرائیل قبلا ایمان آورده بودند.

وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادِی إِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ

:بموسی وحی کردیم که بندگان ما را ببر.فرعون و لشکریانش شما را تعقیب میکنند تا شما را از خارج شدن از کشور مصر بازدارند(تفسیر قسمت اول آیه در سوره طه گذشت).

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ

:فرعون افرادی را به شهرها فرستاد تا مردم را جمع کنند و برای گرفتار کردن موسی و قومش که به امر خداوند فرار کرده بودند،تشکیل سپاه دهند.

إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ

:هنگامی که سپاهیان آماده شدند،فرعون بدیشان گفت:یاران موسی گروه کمی هستند.مفسران بر آنند که این گروه که فرعون آنها

ص :۲۳

را کم وانمود میکرد ششصد هزار نفر بودند اما لشکریان فرعون از شمار بیرون بودند.

وَ إِنَّهُمْ لَنٰا لَغٰائِظُونَ

:اینان بواسطهٔ مخالفت و فرار و بردن زر و زیورهایی که بعاریه گرفته بودند و ترک بندگی،ما را بخشم آورده اند.

وَ إِنّٰا لَجَمِيعٌ حٰاذِرُونَ

:و ما از شر آنها بیمناکیم و خود را برای سرکوفت ایشان مهیا کرده ایم.

سپس در بارهٔ کیفیت هلاک آنها میفرماید:

فَأَخْرَجْنٰاهُمْ مِنْ جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ وَ كُنُوزٍ وَ مَقٰامٍ كَرِيمٍ

:آل فرعون را از بوستان ها و چشمه های جاری و گنج ها و خانه های خوبی که در آن سکونت داشتند اخراج کردیم.

ابن عباس«مقام»را بمعنی منبری که بر آن سخن می گفتند،دانسته و برخی گفته اند:بمعنی مجالسی است که بزرگان می نشستند و در آن به مشورت و گفتگو می پرداختند.بعضی هم این کلمه را به معنی اصطبل اسبان دانسته اند.

كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنٰاهٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ

:هم چنان که اخبار فرعونیان را برای تو شرح دادیم،بنی اسرائیل را پس از هلاک ایشان بمصر برگرداندیم و همهٔ اموال و ذخایر و زینت ها و باغها و کاخها را به ایشان دادیم.

فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ

:فرعونیان هنگام طلوع آفتاب بود که به موسی و بنی اسرائیل رسیدند.

فَلَمّٰا تَرٰاءَا الْجَمْعٰانِ قٰالَ أَصْحٰابُ مُوسىٰ إِنّٰا لَمُدْرَكُونَ

:همین که دو گروه با یکدیگر روبرو شدند،همراهان موسی گفتند:ما گرفتار می شویم و طاقت لشکریان فرعون را نداریم.

قٰالَ كَلاّٰ إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ

:اما موسی با اعتماد و اطمینان بخدا گفت:

آنها هرگز بما دسترسی پیدا نمی کنند.پندار شما نابجاست.از این حرفها نزنید.

خدا یاور من است و مرا براه نجات رهنمون میگردد.

سدی گوید:یعنی مرا کفایت می کند.

ص :۲۴

فَأَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصٰاکَ الْبَحْرَ

:به موسی وحی کردیم که عصایت را برود نیل-که میان ایله و مصر است و بقولی دریای قلزم که میان مکه و یمن است تا مصر-بزن.

فَانْفَلَقَ

:موسی عصا را بدریا زد:دریا شکافته شد و دوازده راه عبور در آن پدید آمد و آب در سمت چپ و راست راه،بپا ایستاد.

فَکٰانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ

:و هر قسمتی از دریا که در میان راه ها قرار- داشت همچون کوهی عظیم گردید.

وَ أَزْلَفْنٰا ثَمَّ الْآخَرِینَ

:آن گاه فرعون و قومش را به نزدیک دریا آوردیم.

برخی گویند:یعنی فرعون و قومش را در دریا جمع کردیم.

برخی گویند:یعنی آنها را به مرگ نزدیک ساختیم.

وَ أَنْجَیْنٰا مُوسىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِینَ

:و موسی و همهٔ بنی اسرائیل را از غرق شدن نجات دادیم.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ

:آن گاه فرعون و لشکریانش را غرق کردیم.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً

:در شکافتن دریا و نجات موسی و قومش و غرق شدن فرعون و همراهانش دلالتی روشن بر توحید ذات و صفات خداست.

وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ

:با این دلیل واضح و برهان روشن و معجزهٔ قاهر، اکثرشان ایمان نیاوردند.پس ای محمد از اینکه قومت از سخن حق،فرار می کنند، وحشت مکن،زیرا اینها نیز در انکار حق و قبول باطل،بعادت گذشتگانند.

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ

:خدای تو در سلطانش مقتدر و به خلقش رحیم است.

برخی گویند:از قوم فرعون جز آسیه-زن او-و مؤمن آل فرعون و مریم که استخوانهای یوسف را نشان داد کسی ایمان نیاورد.

ص :۲۵

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۹ تا ۱۰۴]

اشاره

وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرٰاهِيمَ (۶۹) إِذْ قٰالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مٰا تَعْبُدُونَ (۷۰) قٰالُوا نَعْبُدُ أَصْنٰاماً فَنَظَلُّ لَهٰا عٰاكِفِينَ (۷۱) قٰالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ
تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳) قٰالُوا بَلْ وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قٰالَ أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَ
آبٰاؤُكُمُ اَلْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلاّٰ رَبَّ اَلْعٰالَمِينَ (۷۷) اَلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَ اَلَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ (۷۹) وَ
إِذٰا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَ اَلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَ اَلَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ اَلدِّينِ (۸۲) رَبِّ هَبْ لِي
حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصّٰالِحِينَ (۸۳) وَ اِجْعَلْ لِي لِسٰانَ صِدْقٍ فِي اَلْآخِرِينَ (۸۴) وَ اِجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ اَلنَّعِيمِ (۸۵) وَ اِغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ
كٰانَ مِنَ اَلضّٰالِّينَ (۸۶) وَ لاٰ تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷) يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ (۸۸) إِلاّٰ مَنْ أَتَى اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹) وَ أُزْلِفَتِ
اَلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَ بُرِّزَتِ اَلْجَحِيمُ لِلْغٰاوِينَ (۹۱) وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اَللّٰهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ
(۹۳) فَكُبْكِبُوا فِيهٰا هُمْ وَ اَلْغٰاوُونَ (۹۴) وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۹۵) قٰالُوا وَ هُمْ فِيهٰا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللّٰهِ إِنْ كُنّٰا لَفِي ضَلاٰلٍ
مُبِينٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۹۸) وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ اَلْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِينَ (۱۰۰) وَ لاٰ صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَوْ
أَنَّ لَنٰا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۰۴)

ص: ۲۶

ترجمه:

داستان ابراهیم را برایشان بخوان.آن گاه که بپدر و قومش گفت:چه می- پرستید؟گفتند بتهایی می پرستیم و در پیشگاه ایشان نماز می بریم.گفت آیا هنگامی که دعا میکنید،صدای شما را می شنوند یا به شما سود و زیان می رسانند؟ گفتند:بلکه پدرانمان را یافتیم که چنین میکنند.آیا شما و پدران اسبقتان دیدید آنچه را که پرستیدید؟آنها همه دشمنان منند مگر خدای عالمین.که مرا آفرید و رهنمائیم میکند و مرا طعام و آب میدهد و چون بیمار شوم شفایم میدهد و کسی که مرا می میراند آن گاه زنده ام میکند و کسی که طمع دارم که گناهم را در روز جزا بیامرزد.خدایا بمن حکمت بخش و مرا به صالحان ملحق گردان و برای من در میان پسینیان زبان راستی قرار ده و مرا از وارثان بهشت نعیم گردان و پدرم را بیامرز که از گمراهان بود و در روز بعث مردگان خوارم نکن.روزی که مال و فرزندان سود ندارد.جز آن که با قلب سالم بیاید و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک گردد و جهنم برای گمراهان آشکار شود و به آنها گفته شود:جز خدا چه می پرستیدید؟ آیا شما را یاری می کنند یا از گرفتاری نگاه می دارند؟سپس بتها و گمراهان و همهٔ لشکریان شیطان را روی هم میریزند.در حالی که با یکدیگر خصومت میکنند، می گویند:بخدا،ما در گمراهی آشکار بودیم که شما را با خدای عالمین مساوی قرار دادیم و ما را کسی جز مجرمان گمراه نکرد.اکنون ما را شفاعت کننده و دوستی دلسوز و مهربان نیست.کاش ما را بازگشتی بود تا از مؤمنان می شدیم.در آن آیتی است و بیشترشان مؤمن نبودند و خدای تو عزیز و رحیم است.

لغت:

اقدم:اول و اسبق تبریز:آشکار کردن غاوی:کسی که عملش موجب نومیدی از ثواب است کبکبوا:روی هم ریخته شدند.

ص :۲۸

حمیم:خویشاوندی که دوستی ورزد.

اعراب:

هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ

:هر گاه بـدنبال این کلمه جوهر واقع شود دو مفعول میگیرد و مفعول دوم آن صوت است.در اینجا یک مفعول گرفته به تقدیر مضاف.یعنی «هل یسمعون دعائکم»و قرینهٔ محذوف «إِذْ تَدْعُونَ» است.

إِلاّ رَبَّ الْعالَمِینَ

:استثناء منقطع و ممکن است استثناء متصل باشد در صورتی که آنها هم بت پرستیده باشند و هم خدا.

إِلاّ مَنْ أَتَی اللّهَ

:منصوب و بدل از مفعول محذوف«ینفع»یعنی«لا ینفع احدا..» و ممکن است منصوب باشد بنا بر استثناء.

هُمْ فِیها

:مبتدا و خبر و«یختصمون»منصوب بر حالیت و ممکن است«یختصمون» خبر و«فیها»در محل نصب و متعلق به آن باشد.

فنکون:منصوب به تقدیر«ان»در جواب تمنی.

مقصود:

اکنون می فرماید:

وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِیمَ

:ای محمد،داستان ابراهیم را که اصل پیامبران و افتخار عرب و مایهٔ تسلی خاطر تو و اندرز مردم است برای ایشان بخوان.

إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ

:که از راه انکار به پدر و قوم خود گفت:چه می پرستید؟ قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاکِفِینَ :گفتند:بتهایی پرستش می کنیم و در پیشگاه آنها نماز می خوانیم.این معنی از ابن عباس است.برخی گویند:یعنی پیوسته آنها را عبادت می کنیم.

قالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ

:ابراهیم به آنها گفت:آیا هنگامی که آنها را میخوانید صدای شـما را می شنوند و دعای شما را مستجاب میکنند؟ أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ

أَوْ يَضُرُّونَ :آیا اگر آنها را پرستش کنید به شما نفع می رسانند

ص :۲۹

و اگر نکنید به شما ضرر می زنند؟ از اینجا استفاده می شود که دین را باید با دلیل ثابت کرد و اگر چنین نبود ابراهیم با آنها بحث و مناظره نمیکرد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ

:آنها که جواب صحیحی نداشتند که به ابراهیم بدهند،گفتند:ما از پدران خود تقلید می کنیم.زیرا دیده ایم که آنها نیز چنین میکنند.

قَالَ أَ فَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ

:ابراهیم برای اینکه تقلید آنها را مورد انکار قرار دهد،فرمود:آیا شما و پدرانتان چیزهایی را که پرستش کرده و میکنید،دیده اید؟ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي :بتها و پرستش بتها همه دشمن منند و بقولی یعنی:بتها همه دشمن منند.

علت اینکه ضمیر جمع مذکر عاقل به بتها برگردانده،این است که به آنها نسبت عداوت داده است.

دشمنی بتها از این لحاظ است که عبادت آنها مضر است.

ممکن است منظور این باشد که بتها و پدران ایشان-که هم خدا را می پرستیدند و هم بت را-دشمن منند و به همین جهت است که بدنبال آن می گوید:

إِلاّٰ رَبَّ الْعٰالَمِينَ

:یعنی همهٔ معبودها دشمن منند،جز خدای عالمین.

فراء میگوید:در جمله قلب است.یعنی:من دشمن ایشانم.

اکنون در وصف خدای عالمین می گوید:

اَلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ

:او کسی است که مرا از نیستی به هستی آورد و راه نجات را به من نشان میدهد.

برخی گویند:یعنی او کسی است که مرا برای طاعت خویش آفرید و مرا بسوی بهشت هدایت می کند.

وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ وَ إِذٰا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ

:همو که به من روزی

میدهد و تنم را از بیماریها سالم میگرداند.

وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ

:و همو که مرا پس از این حیات می میراند و پس از مرگ در روز قیامت زنده می سازد.

وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ

:و همو که امیدوارم بروز جزا گناهم را ببخشاید.

این جمله را بر سبیل انقطاع می گوید و الاـ در نظر ما و همهٔ عدلی مذهبان انبیاء معصومند و نیازی به بخشایش قیامت ندارند.اگر چه عدلی مذهبان-یعنی معتزله- برای انبیاء گناه صغیره را تجویز می کنند،لکن می گویند:در همین جهان صغائر ایشان حبط و تکفیر می شود.بنا بر این گناهی بر آنها باقی نمی ماند که در روز قیامت نیاز به مغفرت داشته باشند.

برخی گویند:یعنی امیدوارم که در روز قیامت هر که مرا شفیع خود سازد، خدا او را عفو کند.بنا بر این غفران خدا را مخصوص خود گردانیده است.در حالی که منظور،غفران شفاعت خواهندگان است.نظیر «لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مٰا تَأَخَّرَ» (تا گناهان گذشته و آیندهٔ ترا ببخشاید:فتح ۲)که مقصود آمرزش گناهان امت است.

در اینجا ابراهیم بیماری را بخود نسبت داد.اگر چه بیماری از جانب خداست و این از حسن ادب ابراهیم است و مقصود او شکر نعمت خداست و اگر مقصود بیان قدرت خداوند بود،البته به خدا نسبت میداد.نظیر آن کلام خضر است که وقتی راجع به معیوب کردن کشتی سخن می گفت،معیوب کردن کشتی را بخود نسبت داد و گفت:

«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِیبَهٰا» (خواستم کشتی را معیوب کنم:کهف ۷۹)و چون خواست راجع به تعمیر دیواری که روی گنج دو یتیم قرار داشت،سخن بگوید،گفت: «فَأَرٰادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغٰا أَشُدَّهُمٰا» (خدا میخواست که آنها به حد رشد برسند:کهف ۸۲) علت حذف یاءها در آخر افعال این است که در رأس آیاتند.

این سخن ابراهیم در مقام احتجاج است و منظور وی این است که تنها کسی

لایق خدایی است که بتواند این کارها را انجام دهد.

اکنون خداوند متعال حکایت از دعای ابراهیم میکند:

رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّٰالِحِینَ

:خدایا بمن حکمت و دانش-و بقولی نبوت-ببخش و مرا از لحاظ درجه و منزلت،به پیامبران پیش از من ملحق گردان.

برخی گویند:یعنی چنان لطفی در باره ام کن که شایستگی پیوستن به انبیاء پیدا کنم.

از این آیه اهمیت صلاح و صالح بودن به خوبی معلوم میشود.منظور از صلاح این است که انسان در راه اوامر الهی استقامت نشان دهد.

وَ اجْعَلْ لِی لِسٰانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ

:و مرا در میان امت های بعدی مورد قبول و ستایش ایشان قرار ده.

این دعای ابراهیم را خداوند مستجاب فرمود.از این جهت است که پیروان همهٔ ادیان ابراهیم را ستایش میکنند و نبوت او را قبول دارند.

عرب لسان را به جای قول می گذارد و همچنین به جای لغت.

برخی گویند:یعنی در میان آخرین امت،فرزند خوبی بمن عطا کن که زبان به راستی گشاید و قیام به حق کند و منظور محمد(ص)است.

وَ اجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ

:و مرا از وارثان فردوس برین قرار ده.

وَ اغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کٰانَ مِنَ الضّٰالِّینَ

:و پدرم را بیامرز که از راه صواب دور و منحرف گردید.

علت اینکه او را گمراه می نامد این است که کفر او از روی جهالت است نه از روی عناد.

در بارهٔ وجه استغفار ابراهیم برای پدر در سورهٔ توبه سخن گفته ایم. (۱)

۱ – ۱) –آزر پدر حقیقی ابراهیم نیست.زیرا انبیاء باید از نسل پاکان و نیکان باشند.از آنجا که ابراهیم به آزر وعدهٔ طلب مغفرت داده بود(سَلامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّى ،مریم ۴۹)در اینجا برایش طلب مغفرت می کند و لذا در آیهٔ دیگر می گوید: «وَ مَا كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاّ عَنْ

وَ لاٰ تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ

:و در روزی که خلائق محشور می شوند،مرا رسوا مکن و بگناهم سرزنشم مکن.

این دعای ابراهیم نیز از راه انقطاع است.زیرا همانطوری که گفتیم،انبیاء مرتکب عمل قبیح نمی شوند. (۱)

اکنون در بارۀ روز حشر خلائق می گوید:

یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ

:روزی که مال و اولاد برای احدی فایده ندارد.

زیرا نمیتواند کسی بوسیلۀ مال و اولاد از سختیها و دشواریهای آن روز خلاصی یابد.

إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ

:مگر کسانی که با دلی خالی از شرک و شک به پیشگاه خداوند بار یابند.

برخی گویند:یعنی دلی پاک از فساد و معاصی.زیرا هر معصیتی با نیت قلبی صورت می گیرد.بدیهی است که اگر قلب پاک باشد سایر اعضاء بدن هم پاکند.از امام صادق(ع)روایت شده است که منظور قلبی است که از حب دنیا سالم باشد.مؤید آن فرمایش پیامبر است که:دوستی دنیا رأس هر گناهی است.

وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ

:بهشت به پرهیزگاران نزدیک می شود تا داخل شوند.

(۱)

(مَوْعِدَهٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ (توبه ۱۱۴)یعنی استغفار ابراهیم برای پدر بواسطۀ وعده ای بود که به او داده بود و چون برای ابراهیم معلوم شد که او دشمن خداست از او تبری جست.

۱- ۱) -عقیده ما بر این است که انبیاء ترک واجب نمیکنند و مرتکب حرام نمیشوند زیرا با عصمت آنها منافی است.ولی ترک اولی یعنی ترک مستحبّ یا فعل مکروه بر آنها رواست.از آنجا که مقام قرب ایشان در حد اعلی است،طلب مغفرتهای ایشان برای این است که مبادا تنزلی از درجه و مقام شامخ خود پیدا کنند و در درجه ای نازل تر قرار گیرند که البته بر ایشان دشوار است، زیرا هر کس از یک درجه ای تنزل کند و لو گرفتار عذاب هم نشود،برایش سخت است. بقول سعدی: ای

دوست ترا نـان جـوين خـوش ننمايـد معشـوق من است آنكه به نزديـك تـو زشت است حوران بهشـتى را دوزخ بود اعراف از دوزخيان پرس كه اعراف بهشت است

وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغٰاوِينَ

:و جهنم نيز در برابر گمراهان و منحرفين از حق و صواب آشكار ميگردد.

وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

:به آنها گفته مى شود:بتها را در كجا مى پرستيديد؟علت اينكه از آنها سؤال توبيخى مى شود اين است كه هر گونه جواب دهند،خودشان مفتضح مى شوند.

هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ

:آيا امروز عذاب را از شما دور ميكنند يا اينكه در برابر كيفر به يارى شما مى آيند؟ فَكُبْكِبُوا فِيهٰا هُمْ وَ الْغٰاوُونَ وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ :آن گاه بتها و پرستندگان آنها كه مردمى گمراه بوده اند،و سپاهيان شيطان همه را جمع كرده، بر روى هم مى ريزند.

قٰالُوا وَ هُمْ فِيهٰا يَخْتَصِمُونَ تَاللّٰهِ إِنْ كُنّٰا لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعٰالَمِينَ

:در حالى كه اينها در جهنم با يكديگر نزاع مى كنند به بتها مى گويند:

بخدا قسم،ما از طريق حق و جادۀ صواب دور افتاده بوديم كه شما را در رديف خداوند قرار داديم و به پرستش شما پرداختيم.

وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ الْمُجْرِمُونَ

:جز گذشتگان كه به آنها تأسى جستيم،ما را گمراه نكردند.

برخى گويند:منظور شيطان و برخى گويند:منظور كفار است.

سپس از روى حسرت مى گويند:

فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِينَ وَ لاٰ صَدِيقٍ حَمِيمٍ

:ما را كسى نيست كه شفاعتمان كند و از حالمان بپرسد و خويشاوندى نداريم كه از در دلسوزى و مهربانى و دوستى بياد ما بيفتد.

خلاصه اينكه نه از خويشاوندان و نه از بيگانگان دادرس و فرياد رسى نداريم.

علت اين است كه شفاعت پيامبران و فرشتگان و مؤمنان در آن روز شامل حالشان نميشود.جابر بن عبد اللّٰه انصارى از پيامبر خدا روايت كرده است كه:شخص در بهشت است و از حال دوستش كه در جهنم است،سؤال مى كند.خداوند مى فرمايد:دوستش

را به بهشت ببرید.آن گاه کسانی که در جهنم می مانند می گویند:ما را شـفاعت کننده ای و خویشاوند مهربانی نیست.عیاشـی از امام صادق(ع)روایت کرده است که فرمود:

بخدا،شـیعیان خود را شفاعت می کنیم.بخدا شیعیان خود را شفاعت می کنیم.تا آنجا که مردم میگویند:ما را شفاعت کننده ای و خویشاوندی مهربان نیست.کاش بدنیا بر میگشتیم تا از مؤمنان می شدیم.در روایت دیگر بجای مردم«دشمن ما»دارد.

ابان بن تغلب میگویـد:مؤمن در روز قیامت خانوادهٔ خود را شـفاعت میکنـد تا اینکه خـدمتکارش باقی می مانـد و در حالی که انگشت سبابهٔ خود را بلند کرده،می گوید:

خـدایا خـدمتگزارم مرا از سـرما و گرمـا حفـظ میکرد و او را شـفاعت می کنـد.در روایت دیگر از امـام بـاقر(ع)است که:مؤمن همسایهٔ خود را که هیچ حسـنه ای ندارد شـفاعت کرده،گوید:خدایا همسایه ام جلو اذیت مرا می گرفت و شفاعتش میکند حد اقل افرادی که هر مؤمنی شفاعت می کند سی نفر است.

فَلَوْ أَنَّ لَنٰا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

:آن گاه می گویند:کاش بدنیا بر می گشتیم و از اهل ایمان می شدیم تا امروز شفاعت می یافتیم.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

:در این داستان آیتی و دلالتی است برای آن کسانی که به دیدهٔ عبرت در آن بنگرند.اما بیشتر آنها ایمان نیاوردند.

منظور از این گفتار تسلیت خاطر پیامبر و اعلام است به اینکه بدی از قدیم بوده است.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

:معنای آن گذشت.

ص :۳۵

[سوره الشعراء (۲۶): آيات ۱۰۵ تا ۱۲۲]

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ
(۱۰۸) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۰۹) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۱۰) قٰالُوا أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اِتَّبَعَكَ
اَلْأَرْذَلُونَ (۱۱۱) قٰالَ وَ مٰا عِلْمِي بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسٰابُهُمْ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ اَلْمُؤْمِنِينَ
(۱۱۴) إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵) قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يٰا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قٰالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ
بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي اَلْفُلْكِ اَلْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنٰا بَعْدُ اَلْبٰاقِينَ
(۱۲۰) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۲۲)

ص: ۳۶

ترجمه:

قوم نوح،رسولان را تکذیب کردند.برادرشان نوح بدیشان گفت:آیا تقوی پیشه نمیکنید؟من برای شما رسولی امینم.از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید.

من از شما اجری نمیخواهم.اجرم جز بر خدای عالمین نیست.از خدا بپرهیزید و اطاعتم کنید.گفتند:بتو ایمان آوریم و حال آنکه مردم دون پایه از تو پیروی کرده اند؟گفت:مرا به کردار ایشان دانشی نیست.حساب آنها بر خدای من است، اگر بدانید.من مؤمنان را طرد نمیکنم.من جز ترساننده ای آشکار نیستم.گفتند:

ای نوح،اگر باز نگشتی از سنگسار شدگان خواهی بود.گفت:خدایا،قومم تکذیبم کردند.میان من و ایشان در فتحی بگشای و مرا و مؤمنانی که با منند از ایشان رها کن.او را و کسانی که در آن کشتی که پر از انسان و موجودات دیگر بود نجات دادیم.

بعد باقی را غرق کردیم.در این آیتی است و بیشترشان ایمان نیاوردند.خدای تو مقتدر و رحیم است.

قرائت:

و اتبعک:یعقوب«و اتباعک»خوانده است و در این صورت،مبتداست برای «الارذلون»یا عطف است بر ضمیر«نؤمن».

لغت:

ارذلون و اراذل:مردم است.

ص :۳۷

طرد:دور کردن.

رجم:سنگسار کردن.

انتهاء:بازگشتن.

فتح:حکم.

فلک:کشتی.مفرد و جمع این کلمه یکسان است.

مشحون:پر.

اعراب:

مٰا عِلْمِی

:«ما»حرف نفی«علمی»مبتدا «بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ» جار و مجرور و خبر و متعلق بمحذوف.

مقصود:

اکنون به شرح داستان نوح پرداخته،می فرماید:

کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ

:قوم نوح رسولان را تکذیب کردند.بدیهی است که اگر کسی یکی از انبیاء را تکذیب کند،همهٔ آنها را تکذیب کرده است.

زیرا هر پیامبری که از جانب خدا بیاید مردم را امر میکند که همهٔ انبیاء را تصدیق کنند.امام باقر(ع)می فرماید:منظور از رسولان نوح و پیامبرانی است که میان نوح و آدم بودند.

إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ

:نوح که برادر نسبی آنها بود نه برادر دینی،به آنها گفت:چرا با تکذیب من از عذاب خداوند نمیپرهیزید؟ إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ :من رسولی هستم که میان شما و خدا امینم و خیانت نمیکنم.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ

:باطاعت و عبادت خویش از خدا بپرهیزید و مرا در ایمان و توحید مطیع باشید.

وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ

:من در برابر دعوتم بتوحید از شما مزدی نمیخواهم.مزد من بر آن خداوندی است که همهٔ

ص :۳۸

موجودات را آفریده است.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ

:باز هم سخن پیش را تکرار کرده،می گوید:تقوی پیشه کنید و مرا مطیع باشید.زیرا از شما مزد نمیخواهم تا از مال خویش بترسید.

قبلا گفته بود:چون رسول امینم،از خدا بپرهیزید و مرا مطیع باشید.بنا بر این،اینها با یکدیگر مغایرت دارند و در هر دو صورت،سوء ظن و تهمت را زایل می سازد.

قٰالُوا أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ

:گفتند:چگونه بتو ایمان آوریم و حال آنکه مشتی مردم پست و فرومایه از تو تبعیت کرده اند؟برخی گویند:منظور مستمندان و تهیدستان است.برخی گویند:منظور بافندگان و کفاشان است.بهر حال میخواهند بگویند:اطرافیان و پیروان تو افراد پست و زبون هستند و اگر ما بتو ایمان آوریم در ردیف آنها قرار میگیریم.بدیهی است که این سخن حاکی از جهل ایشان است.زیرا ایمان این طبقه،موجب این نمیشود که آنها نوح را تکذیب کنند.

همینها بخاطر ایمانشان بدرگاه خدا تقرب پیدا میکنند،ولی اشرافی گنهکار،پیش خدا قرب و منزلتی ندارد.

قٰالَ وَ مٰا عِلْمِي بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

:نوح گفت:من به کارها و رفتار آنها آگاه نیستم.تکلیفی هم در اینباره ندارم.تکلیف من این است که آنها را بسوی خدا دعوت کنم.آنها دعوت مرا اجابت کرده اند.

إِنْ حِسٰابُهُمْ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ

:حساب آنها بر آن خداوندی است که خالق من و آنهاست.اگر شما آگاه بودید بر آنها خرده نمیگرفتید.

وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ

:من ترسانندۀ از معصیت و دعوت کنندۀ آشکاری بسوی طاعت خدایم و مؤمنین را از خود طرد نمیکنم.

قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يٰا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ

:گفتندش:ای نوح، اگر از گفتۀ خود دست بر نداری ترا سنگسار خواهیم کرد.ضحاک گوید:یعنی بتو فحاشی می کنیم.

قٰالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

:نوح گفت:پروردگارا،قومم تکذیبم کردند،میان ما و آنها به عذاب حکم فرما و مرا و مؤمنانی که با منند از عذاب نجات ده.

فَأَنْجَيْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

:نوح و کسانی را که در آن کشتی مملو از انسان و حیوانات با او بودند،نجات بخشیدیم.

ثُمَّ أَغْرَقْنا بَعْدُ الْباقِينَ

:پس از نجات نوح و همراهانش بقیه را که در کشتی نبودند غرق کردیم.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

:در این داستان دلالتی روشن بر یگانگی خداست و بیشترشان ایمان نیاوردند.تکرار این جمله مانعی ندارد.

زیرا هر بار که بدنبال یکی از داستانها ذکر می شود،مقصود تازه ای را افاده میکند.

وقتی که بدنبال قصه موسی می آید و آن گاه که بدنبال داستان ابراهیم ذکر می شود و اکنون که پس از سرگذشت نوح می آید،در هر کجا آیت و دلالت تازه ای را بیان میدارد.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

:خدای تو به هلاک قوم نوح مقتدر و به نجات نوح و همراهانش رحیم است.

ص :۴۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰]

اشاره

كَذَّبَتْ عٰادٌ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۲۶) وَ
مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۱۲۷) أَ تَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَ تَتَّخِذُونَ مَصٰانِعَ لَعَلَّکُمْ
تَخْلُدُونَ (۱۲۹) وَ إِذٰا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّٰارِینَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۳۱) وَ اِتَّقُوا اَلَّذِی أَمَدَّکُمْ بِمٰا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّکُمْ
بِأَنْعٰامٍ وَ بَنِینَ (۱۳۳) وَ جَنّٰاتٍ وَ عُیُونٍ (۱۳۴) إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱۳۵) قٰالُوا سَوٰاءٌ عَلَیْنٰا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَکُنْ مِنَ
اَلْوٰاعِظِینَ (۱۳۶) إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ خُلُقُ اَلْأَوَّلِینَ (۱۳۷) وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۱۳۸) فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْنٰاهُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِینَ (۱۳۹) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ (۱۴۰)

ص: ۴۱

ترجمه:

قوم عاد رسولان را تکذیب کردند.آن گاه که برادرشان هود،آنها را گفت:

آیا تقوی پیشه نمیکنید؟من برای شما رسولی امینم.از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید.من بر اینکار از شما مزدی نمی خواهم.مزد من جز بر خدای عالمین نیست.

آیا در هر محل مرتفعی بنائی بیهوده می سازید؟و قصرهایی محکم می سازید که شاید جاودان بمانید و هنگامی که کیفر میدهید،جبارانه کیفر میدهید؟از خدا بپرهیزید و اطاعتم کنید.از خدایی بپرهیزید که شما را به آنچه میدانید،امداد کرد.امداد کرد شما را به چارپایان و فرزندان و بوستان ها و چشمه ها.بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم.گفتند:ما را یکسان است که پند بدهی یا از پند دهندگان نباشی.

این نیست مگر خلق و عادت پیشینیان.و ما معذب نیستیم.تکذیبش کردند و هلاکشان کردیم.در این،آیتی است و بیشترشان مؤمن نبودند.خدایت عزیز و رحیم است.

قرائت:

خلق:ابن کثیر و اهل بصره و ابو جعفر و کسایی بفتح خاء و دیگران بضم خاء و لام خوانده اند.اولی به معنی دروغ پردازی و دومی به معنای خلق و خوی و عادت است.

لغت:

ریع:زمین مرتفع.

مصانع:آبگیرها،ساختمانها.

بطش:کشتن به شمشیر و زدن به شلاق.

ص: ۴۲

جبار:زورمند.این صفت در مورد خدا مدح و در مورد دیگران ذم است.

زیرا آنها زورمندی را به خود می بندند.

مقصود:

اکنون در بارهٔ قوم عاد می فرماید:

كَذَّبَتْ عٰادٌ الْمُرْسَلِينَ

:قبیله عاد رسولان را تکذیب کردند.

إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ

:هود که برادر نسبی ایشان بود نه برادر دینی،به ایشان گفت:آیا به اجتناب از معاصی،از خدا نمی پرهیزید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ....رَبِّ الْعٰالَمِينَ :تفسیرش گذشت.

أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ

:آیا در هر نقطهٔ مرتفعی بنائی می سازید که برای سکونت،مورد احتیاجتان نیست؟بلکه منظور شما لهو و لعب و بیهودگی است.ساختمانی که مورد نیاز نباشد.بیهوده است.برخی«ریع»را به معنی شرف و برخی به معنی راه گرفته اند.

در روایت است که پیامبر گرامی اسلام(ص)بیرون آمد و قبه ای بلند مشاهده کرد.پرسید:این چیست؟گفتند:از یکی از انصاریان است.صبر کرد تا صاحب قبه آمد.سلام کرد و پیامبر خدا از او اعراض کرد و چندین بار اعراض خود را تکرار کرد تا آن مرد آثار خشم و اعراض را از پیامبر متوجه شد.به اصحاب شکایت برد و گفت:آثار انکار را در نظر رسول خدا می بینم،نمیدانم چه کرده ام؟گفتند:پیامبر خارج شد و قبهٔ تو را دید و پرسید:از کیست؟و ما به او اطلاع دادیم.آن مرد رفت و قبه را با زمین یکسان کرد.روزی پیامبر خدا بیرون آمد و قبه را ندید.فرمود:

قبه ای که در اینجا بود چه شد؟گفتند:صاحب آن از اعراض شما پیش ما شکایت کرد و ما او را مطلع ساختیم و او خرابش کرد.فرمود:هر بنائی که بر سر پا آید بر صاحبش وبالی دارد،مگر اینکه مورد احتیاجش باشد.

برخی گویند:خانه ها را در جاهای بلند می ساختند تا راهگذران و گدایان را از بالا مورد مسخره قرار دهند.

برخی گویند:برای حمام ها برج می ساختند و هود این کارشان را مورد انکار قرار داد.

وَ تَتَّخِذُونَ مَصٰانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ

:ساختمانها و کاخهای محکمی می سازید یا آبگیرهایی درست می کنید که گویا هرگز نمیمیرید.این بناهای محکم برای کسی خوب است که طمع حیات ابدی داشته باشد.

برخی گویند:یعنی بفکر زندگی ابدی دنیا هستید و در بارۀ مرگ فکر نمیکنید.

وَ إِذٰا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّٰارِينَ

:هنگامی که میخواهید کسی را تنبیه و مجازات کنید،نهایت سختگیری را در بارۀ او مرتکب شوید.برخی گویند:یعنی وقتی کیفر میدهید،بناحق می کشید.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ

:معنایش گذشت.

وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمٰا تَعْلَمُونَ

: از خدایی بپرهیزید که به نعمتهایی که میدانید پیاپی برای شما مدد و کمک می فرستد.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعٰامٍ وَ بَنِينَ وَ جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ

:شما را به چارپایان و فرزندان و باغها و چشمه ها کمک کرده و علی الدوام برای شما کمک می فرستد.

إِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

:می ترسم که در آن روز بزرگ یعنی قیامت،گرفتار عذاب شوید.

قیامت را روز بزرگ خوانده،زیرا ترسهای آن بزرگ است.

قٰالُوا سَوٰاءٌ عَلَيْنٰا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوٰاعِظِينَ

:گفتند:چه ما را نهی کنی چه نکنی یکسان است.بهر حال ما گفتار ترا نمیپذیریم.یعنی موعظه و ترک موعظه برای ما یکسان است.

إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ خُلُقُ الْأَوَّلِينَ

:اینها که تو می گویی دروغهای مردم قدیم است که بیهوده ادعای نبوت میکردند و پیامبر نبودند.تو هم مثل آنهایی.

بنا بر اینکه بضم خاء خوانده شود،یعنی:اینها که ما ساخته ایم،بنا بر سنت و رویه ای است که از گذشتگان بیادگار مانده است.

ص :۴۴

برخی گویند:یعنی زندگی ما هم مثل زندگی گذشتگان است که بدنبال آن مرگ است و قیامت و حسابی بدنبال آن نیست و برخی گویند:یعنی این ادعای تو مطابق عادت گذشتگان است.

وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ

:این ادعای تو بی اساس است.ما نه در دنیا عذاب می شویم، نه در آخرت.

فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْنٰاهُمْ

:هود را تکذیب کردند و ما آنها را بوسیلهٔ عذاب دچار استیصال کردیم.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ

:

تفسیر آن گذشت.

ص :۴۵

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۹]

اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صٰالِحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ
(۱۴۴) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۴۵) أَ تُتْرَكُونَ فِی مٰا هٰاهُنٰا آمِنِينَ (۱۴۶) فِی جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ
(۱۴۷) وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهٰا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَ تَنْحِتُونَ مِنَ اَلْجِبٰالِ بُيُوتاً فٰارِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۵۰) وَ لاٰ تُطِيعُوا أَمْرَ
اَلْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) اَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ يُصْلِحُونَ (۱۵۲) قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ اَلْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا فَأْتِ
بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۵۴) قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۵) وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ
عَظِيمٍ (۱۵۶) فَعَقَرُوهٰا فَأَصْبَحُوا نٰادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ اَلْعَذٰابُ إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۵۹)

ص: ۴۶

ترجمه:

قوم ثمود رسولان را تکذیب کردند آن گاه که برادرشان صالح،بدیشان گفت:

آیا تقوی پیشه نمیکنید؟من برای شما رسولی امینم.از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید.از شما اجری در خواست نمیکنم.اجرم بر خدای عالمین است.آیا با ایمنی در آنچه در اینجاست،متروک می مانید؟در باغها و چشمه ها و زراعتها و نخلهایی که طلع آن لطیف است؟و از کوه ها خانه هایی می تراشید در حالی که در اینکار مهارت دارید.از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید.و امر مسرفان را اطاعت نکنید.آنها که در زمین فساد میکنند و اصلاح نمیکنند.گفتند:همانا تو از مسحور شدگانی.تو نیستی مگر بشری مثل ما.آیتی بیار،اگر از راستگویانی.گفت:این است شتری که قسمتی از آب برای اوست و قسمتی در روز معلوم برای شما.و او را به بدی مس نکنید که عذاب روزی بزرگ دامنگیر شما می شود.شتر را آسیب زدند و دچار ندامت گشتند.و گرفتار عذاب شدند که در این آیتی است و بیشترشان ایمان ندارند.خدایت مقتدر و رحیم است.

ص: ۴۷

قرائت:

فارهین:کوفیان و شامیان بـدون الف و دیگران با الف خوانده اند.بنا بر قرائت اول معنی مهارت و بنا بر قرائت ثانی،معنی طغیان و اعتماد به نفس را میدهد.

بعضی هر دو را بیک معنی گرفته اند.

لغت:

هضیم:لطیف مسحر:کسی که چند بار مسحور شده باشد.

شرب:بهره ای از آب سوء:بدی عقر:قطع قسمتی از بدن که هر گاه زیاد باشد موجب مرگ می شود.

مقصود:

اکنون خداوند در بارۀ قوم ثمود می گوید:

کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِینَ

...إِلاّ عَلی رَبِّ الْعالَمِینَ

:این قسمت در همین سوره تفسیر شده است.

أَ تُتْرَکُونَ فِی ما هاهُنا آمِنِینَ

:آیا گمان میکنید که در نیکیهایی که خدا در این جهان به شما داده است میمانید و گرفتار مرگ و عذاب نمی شوید؟ در حقیقت این جمله خبر از این است که نعمتهای آنها دوام نمی پذیرد و سر انجام از آنها سلب می شود.

سپس بذکر آن نعمتها پرداخته،می فرماید:

فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضِیمٌ

:در باغهای انبوه از درخت و چشمه های جاری و زراعتها و نخلهایی که طلع آن رسیده و پخته است.عکرمه گوید:یعنی طلع آنها تر و نرم است.برخی گویند:یعنی طلع آن لاغر است.و بعضی گویند:یعنی اگر به طلع آن دست زده شود متلاشی می شود.حسن گوید:یعنی در داخل آن هسته نیست.

ص :۴۸

وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتاً فٰارِهِينَ

:و با استادی و مهارت از کوه ها خانه می تراشید.ابن عباس گوید:بنا بر قرائت دیگر یعنی با طغیان و سرکشی به تراشیدن خانه های سنگی می پردازید.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ

:از مخالفت خداوند بپرهیزید و دستورات مرا اطاعت کنید.

وَ لاٰ تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ

:و امر رؤساء مسرف و تبهکار را اطاعت نکنید.

مقصود از مسرفین،آن نه قبیله ای است از ثمود که اقدام به کشتن شتر کردند.

سپس در وصف مسرفان می فرماید:

اَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ يُصْلِحُونَ

:کسانی که در زمین فساد میکنند و به اصلاح اقدام نمیکنند.

قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ

:در جوابش گفتند:تو از مسحور شدگانی و عقلت فاسد شده و چیزی نمیفهمی،یعنی چندین بار مسحور شده ای.برخی گویند:

یعنی دچار خدعه شده ای و برخی گویند:یعنی تو از کسانی هستی که به بیماری دستگاه گوارش مبتلایند.برخی گویند:یعنی تو هم مثل ما میخوری و می آشامی.چگونه برای نبوت بر ما اولویت پیدا کرده ای.

مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ

:تو هم بشری هستی مثل ما.معجزه ای بیاور که اگر راست می گویی گواه بر صدقت باشد.

قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ

:صالح گفت:این است شتری که خدا او را از سنگ بیرون آورده و ده ماهه آبستن است و باید آب را تقسیم کنید،قسمتی برای شما و قسمتی برای او و هیچیک نباید مزاحم یکدیگر شوید، از علی(ع)است که:اولین چشمه ای که در زمین جوشید،همان بود که خداوند برای صالح ظاهر کرد و صالح گفت:یک روز برای او و یک روز برای شما.

وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ

...لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

:

این قسمت در سورهٔ اعراف تفسیر شده و شرح داستان نیز در همانجاست.

ص :۴۹

[سوره الشعراء (۲۶): آيات ۱۶۰ تا ۱۷۵]

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ
(۱۶۳) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۶۴) أَ تَأْتُونَ اَلذُّكْرٰانَ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ (۱۶۵) وَ تَذَرُونَ مٰا خَلَقَ
لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عٰادُونَ (۱۶۶) قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يٰا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُخْرَجِينَ (۱۶۷) قٰالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ
اَلْقٰالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمّٰا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) فَنَجَّيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلاّٰ عَجُوزاً فِي اَلْغٰابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرْنَا
اَلْآخَرِينَ (۱۷۲) وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسٰاءَ مَطَرُ اَلْمُنْذَرِينَ (۱۷۳) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴) وَ إِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۷۵)

ص: ۵۰

ترجمه:

قوم لوط رسولان را تکذیب کردند.هنگامی که برادرشان لوط به آنها گفت:

آیا تقوی پیشه نمیکنید؟من برای شما رسولی امینم.از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید.از شما درخواست اجری نمیکنم.اجر من بر خدای عالمین است.آیا از میان مردم به جنس ذکور روی می آورید و همسرانی را که خدا برای شما آفریده، رها می کنید؟بلکه شما مردمی متجاوز هستید.گفتند:ای لوط،اگر دست بر نداری از اخراج شدگان خواهی بود،گفتند:ما نسبت بکردار تو از بغض دارندگانیم.

پروردگارا،مرا و خاندانم را از کردار ایشان نجات ده.او و خاندانش را همگی نجات دادیم.مگر پیر زنی که در میان هلاک شدگان بود.آن گاه دیگران را به سختی هلاک کردیم و بر آنها باران باریدیم و بد است باران انذار شدگان.در آن آیتی است و بیشترشان مؤمن نیستند و خدای تو مقتدر و رحیم است.

لغت:

عادی:ظالم قالی:کینه توز غابر:چیزی کم که باقی می ماند.مثل باقی ماندۀ خاکی که روفته باشند.

باقی ماندۀ شیر در پستان.

تدمیر:هلاک کردن به سخت ترین روش.

مقصود:

اکنون در بارۀ قوم لوط می گوید:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ

...إِلاّ عَلىٰ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

:این قسمت تفسیر شده است.

أَ تَأْتُونَ الذُّكْرٰانَ مِنَ الْعٰالَمِينَ

:آیا در میان خلائق،فقط مردان را مورد استفاده جنسی قرار میدهید؟ وَ تَذَرُونَ مٰا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ :و از زنان که همسران شرعی شما هستند

کناره گیری میکنید؟ زوج و زوجه،همسر شرعی انسان است.چنان که می فرماید: «اُسْکَنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ» (تو و همسرت ساکن بهشت شوید:بقره ۳۵) بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عادُونَ :شما مردمی هستید که از حلال به حرام تجاوز کرده اید.

قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا لُوطُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ

:گفتند اگر دست برنداری ای لوط تو را اخراج خواهیم کرد.

قالَ إِنِّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقالِینَ

:لوط فرمود من دشمن کارهای شما هستم.

سپس لوط در بارهٔ ایشان نفرین کرده گوید:

رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهْلِی مِمّا یَعْمَلُونَ

:خدایا،مرا و خاندانم را از عاقبت کردار ایشان نجات ده.عاقبت کردار ایشان،چیزی جز عذاب نیست.

خداوند دعای لوط را مستجاب کرده،می فرماید:

فَنَجَّیْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ

:لوط و خاندانش را از عذابی که بر قوم واقع شد، یا از عملی که آنها انجام میدادند،نجات دادیم.

بدیهی است که وقتی از خود عمل نجات یابند،از کیفر آن نیز نجات پیدا میکنند.

إِلاّ عَجُوزاً فِی الْغابِرِینَ

:به جز پیر زنی که همسر لوط بود،او هلاک شد، زیرا اهل فساد را مطلع کرد که لوط مهمانهایی به خانه آورده است.

این پیر زن در شهر ماند و با سایر مردم به سنگباران آسمانی بهلاکت رسید.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ

:آن گاه بقیه را به زمین فرو بردیم.

بعضی گویند:یعنی زمین شهر را زیر و زبر کردیم.اما آن کسانی که در شهر نبودند بوسیلهٔ سنگباران به هلاکت رساندیم.

وَ أَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ

:و بر آنها باران باریدیم و چه دشوار و ناگوار است بارانی که بر مردم کافر بارد.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ

...لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ

:این قسمت تفسیر شده است.

ص :۵۲

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱]

اشاره

كَذَّبَ أَصْحٰابُ اَلْأَيْكَهِ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) إِذْ قٰالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ
(۱۷۹) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۸۰) أَوْفُوا اَلْكَيْلَ وَ لاٰ تَكُونُوا مِنَ اَلْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَ زِنُوا
بِالْقِسْطٰاسِ اَلْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَ لاٰ تَبْخَسُوا اَلنّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَ اِتَّقُوا اَلَّذِی خَلَقَكُمْ وَ اَلْجِبِلَّهَ
اَلْأَوَّلِينَ (۱۸۴) قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ اَلْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵) وَ مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۱۸۶) فَأَسْقِطْ عَلَيْنٰا كِسَفاً
مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۸۷) قٰالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذٰابُ يَوْمِ اَلظُّلَّهِ إِنَّهُ كٰانَ عَذٰابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَهً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۰) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۹۱)

ص: ۵۳

ترجمه:

اصحاب ایکه رسولان را تکذیب کردند.آن گاه که شعیب به ایشان گفت:آیا تقوی پیشه نمیکنید؟من برای شما رسولی امینم.از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید.از شما اجری درخواست نمیکنم.اجرم بر خدای عالمین است.

پیمانه را تمام بدهید و از کم دهندگان نباشید و به میزان راست و صحیح،وزن کنید و چیزهای مردم را کم ندهید و در زمین فساد نکنید و از خدایی که شما و پیشینیان را آفریده،بپرهیزید.گفتند تو از مسحور شدگانی و نیستی جز بشری مانند ما و نمیپنداریم ترا مگر از دروغ گویان.پس قطعه هایی از آسمان بر ما فرود آور، اگر از راست گویانی گفت:خدایم بکردار شما داناتر است.تکذیبش کردند و عذاب و شکنجۀ روز کم سایه،دامنگیرشان شد که عذاب روزی بزرگ بود.در آن آیتی است و بیشترشان مؤمن نبودند و خدای تو مقتدر و رحیم است.

قرائت:

ایکه:حجازیان و شامیان این کلمه را در اینجا و در سورۀ ص«لیکه»به فتح تاء خوانده اند و دیگران به همزه.

ابو علی می گوید:هنگامی که گفته شود:«الایکه»همزۀ وسط ساقط می شود و همزۀ اول نیز می افتد.زجاج گوید:عدم انصراف آن بخاطر این است که نام شهر است.

ص: ۵۴

لغت:

ایکه:جایی که درختان انبوه و گشتن داشته باشد.بدون تاء جمع است.

مخسر:زیان رساننده:

جبله:طبیعت شیء.شاعر گوید:

و الموت اعظم حادث

مما یمر علی الجبله

مرگ بزرگترین حادثه ای است که بر طبیعت خلائق مرور میکند.

مقصود:

اکنون در بارهٔ شعیب می فرماید:

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَهِ الْمُرْسَلِينَ

: مردم مدین رسولان را تکذیب کردند.این معنی از ابن عباس است.

قتاده گوید:اصحاب ایکه مردم مدین نیستند و خداوند شعیب را بسوی دو امت فرستاده است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَ لاَ تَتَّقُونَ

:شعیب بدیشان گفت:آیا تقوی پیشه نمیکنید؟ در اینجا شعیب را برادر آن قوم معرفی نمیکند.زیرا آنها با شعیب نسبتی نداشتند.زیرا شعیب از اهالی مدین است.و هنگامی که در بارهٔ مردم مدین سخن گفته،می گوید «وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً» (و بسوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم:اعراف ۷۵).

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

...رَبِّ الْعَالَمِينَ

:قبلا تفسیر شده است.

علت اینکه دعوت انبیاء را بیک عبارت ذکر کرده،این است که میخواهد بگوید:حق یکی است و همهٔ انبیاء برنامهٔ واحدی داشته اند.آنها بمردم میگفتند:

تقوی پیشه کنید و از گناهان اجتناب کنید و در عبادت خدا و طاعت رسولان اخلاص داشته باشید و بدانید که پیامبران در میان بندگان،امین خدایند و هیچیک از آنها بر رسالت خود حق گرفتن اجرت ندارند.زیرا اخذ اجرت،مردم را از اطاعت ایشان متنفر می سازد.

ص :۵۵

سپس شعیب به ایشان می گوید:

أَوْفُوا الْکَیْلَ

:پیمانه را بدون کم و کاست بدهید.

بدیهی است که همین وظیفه را در مورد چیزهایی که احتیاج به کشیدن و متر کردن و شمردن دارد،نیز باید رعایت کنند.

وَ لاٰ تَکُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ

:باید از کم کنندگان وزن و پیمانه نباشید.

وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِیمِ

:به عدل وزن کنید و کاملا در ادای حقوق دیگران دقت کنید.

اقوالی که در بارهٔ قسطاس است در سورهٔ بنی اسرائیل ذکر شده است.

وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ

:حقوق مردم را کم نکنید و مانع آن نباشید.

وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ

:و در روی زمین سعی در فساد و تبهکاری نکنید.

ابو عبیده گوید:عثی شدیدترین فساد و خرابی است.

وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ

:از خدایی که شما و امم گذشته را از نیستی به هستی آورده،بپرهیزید.

قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ وَ مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا

:معنی آن گذشت.

وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکٰاذِبِینَ

:ترا یکی از دروغگویان می پنداریم.

«ان»مخفف از«ان»است و از این جهت بر سر خبر لام مفتوح در آمده است.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنا كِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ

:اگر در دعوی خود راست می گویی،قطعه هایی از آسمان بر سر ما فرو بیاور.

ابن عباس گوید:«کسف»جمع«کسفه»است.

قالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ

:شعیب گفت:اگر در علم خدای من باشد که شما یا بعضی از شما توبه میکنید،همچنین عذابی بر شما نازل نمیکند و اگر بداند که توبه نمیکنید،بزودی بعذاب استیصال گرفتارتان خواهد کرد.

سپس می گوید:

فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذٰابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ

:آنان هم چنان شعیب را تکذیب کردند و بمدت هفت روز گرفتار گرمای شدید شدند،بدون اینکه نسیمی بر شهر و سرزمین آنها بوزد.آن گاه ابری پدید آمد که برای فرار از گرما به سایهٔ آن پناه بردند و در همین موقع بود که آتشی آنها را فرو گرفت و همگی سوختند.آن روز سخت ترین روزهای دنیا بود.چنان که می فرماید:

إِنَّهُ کٰانَ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ

:عذاب آن روز بزرگ،سخت و دشوار بود.

ظله:در اینجا به معنی ابری است که سایه بیفکند.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ...

:این قسمت تفسیر شد.

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۲۱۲]

اشاره

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِینُ (۱۹۳) عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِینَ (۱۹۴) بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ (۱۹۵) وَ
إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ اَلْأَوَّلِینَ (۱۹۶) أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِی إِسْرائِیلَ (۱۹۷) وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ اَلْأَعْجَمِینَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ
عَلَیْهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ (۱۹۹) کَذلِکَ سَلَکْناهُ فِی قُلُوبِ اَلْمُجْرِمِینَ (۲۰۰) لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّی یَرَوُا اَلْعَذابَ اَلْأَلِیمَ (۲۰۱) فَیَأْتِیَهُمْ
بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَیَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (۲۰۳) أَ فَبِعَذابِنا یَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِینَ (۲۰۵) ثُمَّ
جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ (۲۰۶) ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ (۲۰۷) وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلاّ لَها مُنْذِرُونَ (۲۰۸) ذِکْری وَ ما کُنّا
ظالِمِینَ (۲۰۹) وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ اَلشَّیاطِینُ (۲۱۰) وَ ما یَنْبَغِی لَهُمْ وَ ما یَسْتَطِیعُونَ (۲۱۱) إِنَّهُمْ عَنِ اَلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

ص :۵۸

ترجمه:

قرآن فرستادهٔ خداست که روح الامین بر قلب تو نازل کرده تا از انذار کنندگان باشی.بزبان عربی روشن کننده.بشارت قرآن در کتابهای پیشینیان هم بوده است، آیا علم و اطلاع علماء بنی اسرائیل،برای آنها آیت و نشانی نبود؟اگر قرآن را بر بعضی از عجمان نازل میکردیم و بر آنها قرائت میکرد،از ایمان آورندگان نبودند.

همچنین قرآن را بر دل مجرمین گذراندیم.به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناك را بنگرند که ناگهان ایشان را فرا رسد و توجه نداشته باشند و بگویند:آیا ما از مهلت داده شدگانیم؟آیا به عذاب ما تعجیل میکنید؟آیا می بینی که اگر سالها فرصتشان دهیم،آن گاه آنچه به آن وعده داده می شوند،ایشان را فرا رسد،فرصتی که به آنها داده شده است،بی نیازشان نمیکند؟،هیچ بلدی را هلاك نکردیم جز اینکه برایشان انذار کنندگانی بود که آنها را موعظه میکرد و ما ستمکار نیستیم.قرآن را شیطانها نازل نکرده اند و سزاوار آن هم نیستند و استطاعت آن را هم ندارند،که آنها از شنوایی قرآن معزول و برکنارند.

قرائت:

نزل:حجازیان و ابو عمر و حفص و زید به تخفیف و رفع«الروح الامین»و دیگران به تشدید و نصب خوانده اند.

بنا بر تشدید نظیر «نَزَّلَهُ عَلىٰ قَلْبِکَ» است(بقره ۹۷)

ص :۵۹

ا و لم تکن لهم آیه:این قرائت از ابن عـامر است.دیگران فعـل را به یاء و «آیه»را به نصب خوانـده انـد.بنا بر اول در فعل ضـمیر شأن مستتر است.

لغت:

اعجم:کسی که زبانش از عربیت عاجز است.عجمی غیر عربی است.

اعراب:

لا یُؤْمِنُونَ

:جملهٔ حالیه بغته:مصـدر و حال سـنین:ظرف زمان برای«متعناهم» مٰا أَغْنیٰ :مفعول فعل محـذوف است و ضـمیر فاعل به تمتع بر میگردد.

ذکری:در محل نصب و مفعول له مٰا یَنْبَغِی :ضمیر فاعل به مصدر«تنزل»عائد است.

مقصود:

پس از آنکه در بارهٔ سـرگذشت عده ای از پیامبران پیشین سخن گفت،اینک در بارهٔ قرآن سخن می گوید تا سرگذشت پیامبر اسلام بدنبال سرگذشت ایشان ذکر شده باشد. می فرماید:

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعٰالَمِینَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلیٰ قَلْبِکَ

:قرآن فرستادهٔ خداست که جبرئیل که فرشتهٔ امین اوست و در آن تغییر و تبدیل ایجاد نمیکند، بر قلب تو نازل کرده است.

علـت اینکـه جبرئیـل را روح می نامـد،ایـن است که وسـیلهٔ احیـاء دین و بقـولی وسـیلهٔ احیـاء ارواح انسانهـاست.و برخی گفته اند:بخاطر اینکه خودش روحانی است.

اینکه می گوید:بر قلب تو...تعبیر مجازی است.زیرا خداوند وحی را به سمع جبرئیل می رساند و جبرئیل نزد پیامبر آمده،برایش میخواند تا به خاطر سپارد و در دل خود حفظ کند.گویا قرآن بر دل پیامبر نازل می شود.

برخی گویند:یعنی خداوند قرآن را بتو تلقین کرد تا بر دل تو نقش گرفت

ص :۶۰

و دلت را ظرف آن قرار داد.

لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ

:منظور اين است كه مردم را به آيات خدا بترسانى.

بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ

:آيات خدا به زبان عربى است كه نيازمنديهاى مردم را براى ايشان بيان ميكند.

برخى گويند:يعنى قرآن به زبان قريش نازل شده است.تا بفهمند و نگويند:

نفهميديم.

برخى گويند:به زبان قوم جرهم نازل شده است.

علت اينكه قرآن به عربى نازل شده،اين است كه مخاطبين عرب هستند و ديگر اينكه قرآن به فصاحت خويش،فصحاء عرب را دعوت كرده است كه مثل قرآن بياورند.

آيه بزبان عربى شرافت بخشيده،زيرا صفت«مبين»به آن داده است.به همين جهت است كه زبان اهل بهشت را هم همين زبان قرار داده است.

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ

:ذكر و خبر قرآن به وجه نويد و بشارت در كتب آسمانى پيشين آمده است.

مقصود اين نيست كه قرآن بر غير حضرت محمد(ص)هم نازل شده است.

برخى گويند:مقصود اين است كه بر ساير انبياء نيز دعوت به توحيد و عدل و اعتراف به قيامت و قصهٔ امتها نازل شده است.

أَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِي إِسْرائِيلَ

:آيا علم دانشمندان بنى-اسرائيل به بشارتهايى كه نسبت به بعثت پيامبر اسلام در كتب قديم بوده،براى ايشان دليل بر صحت نبوت وى نيست؟ علماء بنى اسرائيل كه به قرآن ايمان آورده بودند،خبر ميدادند كه نام پيغمبر در كتب ايشان برده شده است و يهود و قوم عرب از آنها مى شنيدند و همين مطلب وسيلهٔ ايمان طايفهٔ اوس و خزرج گرديد.

ابن عباس گويد:مقصود از علماء بنى اسرائيل،عبد اللّه بن سلام و اصحاب اوست.

عطیه گوید:اینان پنج نفرند:عبد اللّه بن سلام،ابن یامین،ثعلبه،اسد و اسید.

وَ لَوْ نَزَّلْنٰاهُ عَلیٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مٰا کٰانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ

:اگر قرآن را بر کسی که عرب نبود نازل میکردیم و بر عربها قرائت میکرد،به آن ایمان نمی آوردند و از پیروی خودداری میکردند.لکن ما قرآن را به زبان عربی بر فصیح- ترین ایشان که از شریفترین خاندان بود نازل کردیم تا در آن تدبر کنند و بهتر تصدیق و پیرویش نمایند.

برخی گویند:یعنی اگر قرآن را بر یکی از بهائم هم که زیاد منشأ تعجب می شود،نازل می کردیم،به آن ایمان نمی آوردند.

روایت شده که از ابن مسعود در بارهٔ این آیه سؤال شد،اشاره به شترش کرده، گفت:این از اعجمین است.

کَذٰلِکَ سَلَکْنٰاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ

:همانطوری که قرآن را بزبان عربی بر تو نازل کردیم،در دل کافران نیز واردش کردیم.یعنی ترا امر کردیم که بهر نحوی هست قرآن را بگوش ایشان برسانی.

سپس می گوید:

لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰی یَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِیمَ

:مع الوصف به قرآن ایمان نمی- آورند.مگر عذاب الیم را به چشم خود بنگرند و از روی ناچاری تسلیم شوند.

در اینجا خداوند به علم خویش خبر میدهد که اینان هرگز ایمان نخواهند آورد.

فَیَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ

:عذابی که آنها به تعجیل در خواست آن میکنند،ناگهان برایشان نازل شود و بدون اینکه متوجه باشند گریبانشان را بگیرد.

فَیَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ

:و آنها که گرفتار شده اند بگویند:آیا بما مهلتی داده میشود که ایمان آوریم و تصدیق کنیم؟ مقاتل گوید:همین که پیامبر به آنها و عذاب داد،بمنظور تکذیب،به تعجیل پرداختند.از اینرو خداوند به منظور توبیخ ایشان میفرماید:

أَ فَبِعَذٰابِنٰا يَسْتَعْجِلُونَ

:آیا به عذاب ما عجله می کنند؟ سپس می فرماید:

أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنٰاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جٰاءَهُمْ مٰا كٰانُوا يُوعَدُونَ مٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يُمَتَّعُونَ

:آیا می بینی؟اگر مهلتشان دهیم و سالها به تأخیرشان افکنیم و به نعمتهای دنیا متمتعشان سازیم،آن گاه گرفتار عذابشان کنیم،از آن نعمتها و تمتعات فایده ای نمی برند.زیرا گناهان خود را در این مدت افزایش می دهند و بار جرم را سنگین تر میکنند.

وَ مٰا أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّٰ لَهٰا مُنْذِرُونَ

:هیچ بلدی را دچار هلاکت نکردیم، جز اینکه بوسیلۀ انذار و ارسال پیامبران بر آنها اتمام حجت کردیم.

ذِكْرىٰ وَ مٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ

:آنها را تذکر دادیم و موعظه کردیم تا پند گیرند و خود را اصلاح کنند.هنگامی که از تخویف و تهدید و تذکر،متنبه نشدند و بر اثر اصرار بر کفر و عناد،مستحق عذاب شدند،بدون اینکه ظلمی بر آنها روا داشته باشیم، هلاکشان کردیم.زیرا ما به احدی ظلم نمیکنیم.

در این آیه خداوند ظلم را از خود نفی کرده و کسانی را که میگویند:هر ظلم و کفری در این جهان مستند به خداست،تکذیب کرده است.ظلم این امت که خداوند بنده ای را برای بدی خلق کند و او را به بدی وا دارد.آن گاه بر بدیش کیفرش کند و خداوند از چنین کاری منزه است.

وَ مٰا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيٰاطِينُ

:قرآن را چنان که مشرکین می پندارند،شیطان ها نیاورده اند.

وَ مٰا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مٰا يَسْتَطِيعُونَ

:شیطانها سزاوار این کار نیستند و استطاعت این کار هم را ندارند.زیرا خداوند معجزه را از آلوده شدن به باطل حفظ میکند،تا بتواند دلیل بر صدق و راستگویی مدعی رسالت باشد و اگر آمیخته به نیرنگهای شیاطین گردد،نمیتواند دلیل باشد.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ

:آنها ممنوعند که برای شنیدن آهنگ وحی

به جاهایی بروند که بتوانند استماع کنند.این ممنوعیت ایشان بوسیلهٔ شهاب های ثاقب است.

قتاده گوید:یعنی شیطانها از شنیدن قرآن دور مانده اند.زیرا عزل به معنی دور کردن است.

مقاتل گوید:قریش می گفتند:شیطان ها قرآن را به زبان محمد(ص)القاء میکنند،از این جهت خداوند متعال ایشان را تکذیب کرده،می فرماید:آنها نمیتوانند قرآن را از آسمان بیاورند.زیرا بوسیلهٔ فرشتگان و شهاب ها میان ایشان و آسمان و شنیدن از آسمان مانع ایجاد شده است.

ص :۶۴

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۱۳ تا ۲۲۰]

اشاره

فَلاٰ تَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ اَلْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳) وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ اَلْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَ اِخْفِضْ جَنٰاحَكَ لِمَنِ اِتَّبَعَكَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَلْعَزِيزِ اَلرَّحِيمِ (۲۱۷) اَلَّذِي يَرٰاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَ تَقَلُّبَكَ فِي اَلسّٰاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۲۲۰)

ترجمه:

با خدا خدایان دیگری مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود و خویشاوندان نزدیک خود را بترسان و برای کسانی که پیروی می کنند،فروتنی کن و اگر معصیت کنند،بگو:من از کردار شما بیزارم و بر خداوند مقتدر و رحیم توکل کن که ترا هنگامی که می ایستی و هنگامی که میان ساجدان وارونه افتاده ای می نگرد که او شنوا و داناست.

قرائت:

فتوکل:اهل مدینه و ابن عامر به فاء و دیگران به واو خوانده اند و هر دو وجه خوب است.

ص: ۶۵

لغت:

عشیره:خویشاوند که با شخص معاشرت می کنند.

مقصود:

اکنون پیامبر خود را مخاطب می سازد و مقصود سایر مکلفین است.می فرماید:

فَلاٰ تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ

:با خدا خدایان دیگر مخوان که موجب عذاب تو خواهد شد.

علت اینکه خطاب را مخصوص شخص پیامبر میکند،این است که معلوم دارد که چون شخصیت عظیم الشأنی مانند پیامبر مورد تهدید واقع می شود،دیگران متوجه شوند که خطر شدید است و آنها هم کاملا بترسند.

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

:خویشاوندان نزدیکت را بدون پرده پوشی و با کمال صراحت انذار کن.

علت اینکه خویشاوندان نزدیک را در اینجا ذکر میکند این است که مسألهٔ خویشاوندی مانع تهدید نشود و بعلاوه دیگران هم حساب کار خود را بکنند.

برخی گویند:دستور این است که نخست پیامبر خویشاوندان را انذار کنند، سپس دیگران را،زیرا حسن ترتیب مقتضی همین است.

برخی گویند:علت صدور این دستور این است که جمع کردن خویشاوندان و انذار ایشان ممکن بود و پیامبر هم چنین کرد.و داستان آن در همه جا منتشر شد.

در روایت است که چون این آیه نازل شد،پیامبر اولاد عبد المطلب را جمع کرد و آنها چهل مرد بودند که هر کدام یک بزغاله میخوردند و یک قدح بزرگ می نوشیدند.پیامبر خدا به علی دستور داد که پای گوسفندی را طبخ کند و به نان مخلوط سازد.آن گاه گفت:بنام خدا نزدیک شوید.آنها ده نفر ده نفر،نزدیک آمدند و خوردند.آن گاه قدحی آوردند که پر از شیر بود.پیامبر جرعه ای از آن نوشید.

سپس به آنها گفت:بنام خدا بنوشید.همگی نوشیدند تا سیر شدند.ابو لهب پیشدستی کرده،گفت:این مرد شما را سحر کرده است

پیـامبر سـخنی نگفت و روز دیگر نیز آنهـا را دعـوت کرد و مثـل روز پیش از آنها پـذیرایی نمـود.آن گـاه آنهـا را انـذار کرده،فرمود:ای فرزنـدان عبـد المطلب، من مأمورم که شـما را انـذار کنم و بشارت دهم.اسلام آورید و اطاعتم کنید.تا هدایت شوید. آن گاه فرمود:چه کسـی با من برادر و همکار میشود و چه کسـی دست دوستی بمن میدهد و بعد از من وصی من و در خاندان من جانشـین من و ادا کنندهٔ دین من می شود؟همه سکوت کردند تا سه بار تکرار کرد و هم چنان آنها ساکت بودند.و در هر سه بار علی جواب میداد:من.پیامبر هم در مرتبهٔ سوم به علی گفت:تو.

قوم برخاستند،در حالی که به ابو طالب می گفتند:پسرت را اطاعت کن که او را بر تو امیر ساخت.

این روایت را ثعلبی در تفسیر خود آورده است.

این داسـتان از ابو رافع هم روایت شده است.طبق این روایت،پیامبر همه را در شـعب جمع کرد و گوسفندی را پختند و همگی خوردند تا سیر شدند و از کاسه ای نیز همگی نوشیدند تا سیراب گشتند.آن گاه پیامبر به آنها فرمود:خدا مرا مأمور کرده است که خویشاونـدان نزدیکم را بترسانم.شـما خویش و قبیلـهٔ منید.خـدا پیامبری را برنگزیـد،مگر اینکه یکی از افراد خانواده اش را برادر و وزیر و وارث و جانشـین و وصـی او گردانید.چه کسی بر میخیزد و با من بیعت میکند که برادر و وارث و وزیر و وصی من باشد و نسبت بمن همچون هارون باشد نسبت بموسی،الا اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

علی برخاست و با او بیعت نمود و او را اجابت کرد.سپس پیامبر به علی فرمود:

نزد من آی.آن گـاه دهانش را گشود و آب دهان خود را در دهان او ریخت و میان شانه ها و بر سـینهٔ او نیز آب دهان خود را مالید.

ابو لهب گفت:به پاداش اینکه اجابتت کرد،بد چیزی به او بخشیدی.دهان و صورتش را پر از آب دهان کردی.

پیامبر فرمود:پر از علم و حکمتش کردم.

ص :۶۷

از ابن عباس نقل شده که چون این آیه نازل شد،پیامبر بالای کوه صـفا رفته، فرمود:یا صباحاه!قریش جمع شده،گفتند:چیست؟ فرمود:آیا اگر به شما بگویم که دشمن شبانه یا بامدادان به شما حمله ور میشود،تصدیقم میکنید؟ گفت:آری.

فرمود:شما را از عذاب شدیدی که در پیش دارید،می ترسانم.

ابو لهب گفت:هلاک بشوی!برای این همهٔ ما را دعوت کردی.

خداوند هم سورهٔ «تَبَّتْ يَدٰا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ» را نازل کرد.

از امام صادق(ع)نیز چنین روایت شده است.

وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ

:در مقابل مؤمنینی که پیروی تو میکنند تواضع و فروتنی کن و خلق پسندیده داشته باش.

فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ

:اگر خویشاوندانت از فرمانت سرپیچی کنند به آنها بگو:من از اعمال زشت و بت پرستی شما بیزارم.

وَ تَوَکَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

:کار خود را به خدایی واگذار که از دشمنان خود انتقام میگیرد و بدوستان خود رحیم است.تا ترا از نیرنگ دشمنان و گردن-کشان مصون دارد.

اَلَّذِی یَرٰاکَ حِینَ تَقُومُ

:خدایی که ترا در وقت برخاستن از محل نشستن یا بستر برای نماز می نگرد.چه تنها باشی و چه با دیگران.

ابن عباس می گوید:یعنی در وقت قیام نماز ترا می نگرد.

برخی گویند:یعنی هنگامی که شب برای عبادت بر میخیزی ترا می بیند، که در آن وقت احدی از حال تو خبر ندارد.

برخی گویند:یعنی هنگامی که برای انذار و ادای رسالت بر میخیزی ترا می بیند.

وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّٰاجِدِینَ

:و می بیند ترا که در میان نمازگزاران به رکوع

و سجود می روی.

ابن عباس در روایت عطا و عکرمه گوید:یعنی ترا می بیند که در اصلاب پاکان و یکتا پرستان و پیامبران جابجا می شدی تا اینکه بدنیا آمدی و بر مسند نبوت نشستی.

از امام باقر و امام صادق(ع)نیز چنین روایت شده است.می فرمایند:در اصلاب پیامبران بود تا اینکه به پشت پدر خویش منتقل شد به زناشویی مشروع و حلال، بدون آلودگی به زنا.

جابر از امام باقر(ع)روایت کرده است که پیامبر خدا(ص)فرمود:پیش من رفعت و پستی نکنید که من شما را از پیش رو و از پشت سر می بینم.سپس همین آیه را خواند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

:خداوند نماز ترا می شنود و به آنچه در حال نماز در دل پنهان میکنی آگاهی دارد.

ص :۶۹

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۲۱ تا ۲۲۷]

اشاره

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلىٰ مَنْ تَنَزَّلُ اَلشَّيٰاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلىٰ كُلِّ أَفّٰاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلْقُونَ اَلسَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كٰاذِبُونَ (۲۲۳) وَ اَلشُّعَرٰاءُ
يَتَّبِعُهُمُ اَلْغٰاوُونَ (۲۲۴) أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وٰادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مٰا لاٰ يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
اَلصّٰالِحٰاتِ وَ ذَكَرُوا اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اِنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

ترجمه:

آیا شما را آگاه کنم که شیطان ها بر چه کسی نازل می شوند؟نازل می شوند بر هر دروغگوی گناهکار.شیطانها آنچه را شنیده اند،القاء میکنند و بیشترشان دروغگویانند و شعرا را گمراهان پیروی میکنند.نمی بینی که آنها در هر وادیی سرگردانند و چیزهایی میگویند که انجام نمیدهند؟مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده و بسیار خدا را یاد نموده و پس از آنکه مظلوم شده اند بدفاع برخاسته اند و بزودی ظالمان خواهند دانست که بکجا خواهند کشانده شد؟

ص: ۷۰

قرائت:

یتبعهم:نافع به سکون تاء و دیگران به تشدید خوانده اند و هر دو وجه نیکوست.

لغت:

افاک:بسیار دروغگو.

اثیم:زشتکار.

اعراب:

أَيَّ مُنْقَلَبٍ

:نصب آن بنا بر این است که صفت مصدر محذوف است و نمیتواند معمول«سیعلم»باشد.زیرا ما قبل استفهام در آن عمل نمیکند.

مقصود:

نظر به اینکه خداوند بیان کرده بود که قرآن را شیطانها نازل نکرده اند و قرآن وحی خداست،اکنون میخواهد روشن کند که شیطانها بر چه کسی نازل می شوند.از اینرو می فرماید:

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيٰاطِينُ تَنَزَّلُ عَلىٰ كُلِّ أَفّٰاكٍ أَثِيمٍ

:آیا شما را خبر دهم که شیطانها بر چه کسی نازل می شوند؟آنها بر هر دروغگوی فاجری که معصیت کار است،یعنی کاهنان،نازل می شوند.مقاتل گوید:یعنی بر طلیحه و مسیلمه نازل می شوند.

اما تو ای پیامبر،دروغگو و گناهکار نیستی و شیطانها بر تو نازل نمی شوند.

بلکه فرشتگان بر تو نازل می شوند.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كٰاذِبُونَ

:شیطانها آنچه را شنیده اند به کاهنان و دروغگویان القاء میکنند و بسیاری از دروغها را با شنیده های خود در می آمیزند و به آنها وحی میکنند.بیشتر شیطانها-و بقولی بیشتر کاهنان-دروغگویانند.

حسن گوید:شیطانها از فرشتگان استراق سمع میکنند و به کاهنان وحی میکنند.این جریان قبل از بعثت پیامبر اسلام بوده است.اما اکنون اگر شیطانی

بخواهد استراق سمع کند،با شهاب های آتشین مواجه میگردد.

وَ الشُّعَرٰاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُونَ

:گمراهان از شاعران پیروی میکنند.ابن عباس گوید:منظور شعرای مشرکین است.

مقاتل اسماء این شاعران را ذکر کرده گوید:از آنهاست عبد اللّه بن زبعری سهمی و ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب و هبیره بن ابی وهب مخزومی و مسافع بن عبد مناف جمحی و ابو عزه عمر و بن عبد اللّه که همه از قریشند و امیه بن ابی الصلت ثقفی.اینها زبان بدروغ و باطل می گشودند و میگفتند:ما هم مثل آنچه محمد(ص) میگوید،می گوییم.سپس اشعاری گفتند و گمراهان قوم اطراف آنها جمع شدند و شعر آنها که هجو پیامبر و اصحابش بود،شنیدند و برای دیگران نقل کردند.

بدینجهت است که می فرماید: «يَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُونَ» .

قتاده و مجاهد گویند:غاوون شیطانهایند.

برخی گویند:منظور از غاوین کسانی هستند که شعر بر آنها غالب گشته و از قرآن و حدیث غافل مانده اند.

برخی گویند:منظور شاعرانی است که وقتی خشم میگیرند،دشنام میدهند و دروغ پردازی میکنند.اینان اغلب با گمراهان دمسازند.زیرا بیشتر به گناه مشغولند.کلام خود را به تشبیب آغاز میکنند و برای صله مدح می گویند و بر روش جاهلی هجو میکنند و اوصاف خوب یا بدی به شخص می بندند که فاقد آنهاست و سراسر گفتارشان دروغ است.

برخی گویند:منظور قصه گویانی است که در قصه ها هر چه بذهنشان آمد می گویند.

تفسیر علی بن ابراهیم می گوید:اینها کسانی هستند که دین خدا را تغییر میدهند و امر خدا را مخالفت می کنند.آیا هرگز دیده اید که کسی از شاعری تبعیت کند؟ مقصود این است که شاعر توانسته باشد دین و آئینی بنیان گذارده باشد که

مورد قبول و اطاعت مردم قرار گیرد.

امام صادق(ع)می فرماید:اینها کسانی هستند که بدون راهنما به تعلم و تفقه می پردازند.گمراه می شوند و گمراه میکنند.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وٰادٍ یَهِیمُونَ

:نمی بینی که شاعران در هر فنی از دروغ سخن میگویند و در هر کار لغوی خوض کرده،بباطل مدح و ذم می کنند؟ مقصود این است که اینها مغلوب هوای نفس هستند و مثل کسی که در وادیها سرگردان است،به اشعار گوناگون روی آور می شوند و از روی جهل به لغو و باطل می پردازند و مدح و ذم بیهوده می گویند.

وَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ مٰا لاٰ یَفْعَلُونَ

:مردم را بکارهایی ترغیب می کنند که خود انجام نمیدهند و از کارهایی منع میکنند که خود مرتکب می شوند.

سپس از جملهٔ این شاعران گروه زیر را استثناء کرده،می فرماید:

إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ

:مگر شاعران با ایمان و نیکوکار، نظیر عبد اللّٰه بن رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت و دیگر شعراء مؤمنی که پیامبر خدا را مدح میکنند و هجو کنندگانش را پاسخ می گویند.

از پیامبر خدا پرسیدند:در بارهٔ شعر چه می گویید؟ فرمود:مؤمن به زبان و شمشیرش جهاد میکند.به خدا گویا دشمنان را(به شعر خود)تیر می زنند.

پیامبر خدا(ص)به حسان بن ثابت فرمود:آنها را هجو کن که روح القدس با تست.

شعبی گوید:ابو بکر و عمر و علی(ع)شعر میگفتند ولی علی(ع)شاعرترین آنها بود.

وَ ذَکَرُوا اللّٰهَ کَثِیراً

:و بسیار خدا را یاد می کنند و شعر آنها را از یاد خدا غافل نمیکند.

وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا

:و پس از مظلومیت،بدفاع از پیامبر و مؤمنین می پردازند.

حسن گوید:دفاع آنها بهمان نحوی است که در شریعت،مطلوب است.نظیر «لاٰ يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاّٰ مَنْ ظُلِمَ» (خداوند دوست نمیدارد که سخن بزشتی گفته شود،مگر کسی که مظلوم باشد:نساء ۱۴۸)یعنی هجو مشرکین را پاسخ می گویند.

سپس آنها را تهدید کرده،می فرماید:

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

:بزودی می دانند که بازگشتشان به کجا خواهد بود! بازگشت آنها بسوی آتش است که از آن به خدا باید پناه برد.

ص :۷۴

سوره نمل

اشاره

تعداد آیات:

از نظر حجازیان ۹۵ و از نظر بصریان و شامیان ۹۴ و از نظر کوفیان ۹۳ آیه است.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب میگوید:پیامبر خدا فرمود هر کس طس سلیمان را بخواند، اجر او ده حسنه است بعدد هر کس که تصدیق و تکذیب سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کند و از قبر خویش خارج می شود،در حالی که ندای«لا اله الا اللّه»میدهد.

تفسیر سوره:

نظر به اینکه سورهٔ شعراء را بذکر قرآن خاتمه داد،این سوره را نیز بذکر قرآن آغاز کرده،می فرماید:

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . طس تِلْكَ آياتُ اَلْقُرْآنِ وَ كِتابٍ مُبِينٍ (۱) هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ
اَلزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُولئِكَ اَلَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ
اَلْعَذابِ وَ هُمْ فِي اَلْآخِرَةِ هُمُ اَلْأَخْسَرُونَ (۵) وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى اَلْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶) إِذْ قالَ مُوسى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ ناراً
سَآتِيكُمْ مِنْها بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمّا جاءَها نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي اَلنّارِ وَ مَنْ حَوْلَها وَ سُبْحانَ اَللّهِ
رَبِّ اَلْعالَمِينَ (۸) يا مُوسى إِنَّهُ أَنَا اَللّهُ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۹) وَ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلّى مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسى
لا تَخَفْ إِنِّي لا يَخافُ لَدَيَّ اَلْمُرْسَلُونَ (۱۰)

ص: ۷۶

ترجمه:

این است آیات قرآن و کتاب روشنگر که هدایت و بشارت مؤمنان است.

آنها که نماز میگزارند و زکات میدهند و به آخرت یقین دارند.آنها که به آخرت ایمان ندارند اعمالشان را بر ایشان زینت داده ایم و آنها کورند.برای آنان است بدی عذاب و در آخرت از زیانکارترین مردمانند.تو قرآن را از جانب حکیمی علیم تلقی می کنی.هنگامی که موسی بخانوادهٔ خود گفت:آتشی می بینم که بزودی از آن خبری یا آتش گیره ای برای شما می آورم،شاید گرم شوید.همین که نزد آتش آمد،ندا شد که کسی که در آتش و در اطراف آتش است مبارك گشته است و منزه است خدایی که رب العالمین است.ای موسی،منم خدای توانا و حکیم.عصایت را بیفکن چون دیدش که مانند ماری می جنبد،برگشت و تعقیب نکرد.ای موسی،نترس که رسولان نزد من ترسی ندارند.

قرائت:

شهاب قبس:کوفیان و رویس بدون اضافه و دیگران به اضافه خوانده اند.

وجه اول این است که قبس صفت باشد به معنی مقبوس و وجه دوم این است که قبس بمعنی شیء باشد که از آتش گرفته شود.

اعراب:

هُدیً وَ بُشْریٰ

:در محل رفع یا نصب.نصب بنا بر این است که حال باشند و

ص :۷۷

رفع بنا بر این است که بدل از آیات یا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف باشند.

أَنْ بُورِکَ

:ان در اینجا مفسره است.زیرا نداء بمعنی قول است.

انه:دارای ضمیر شأن.

أَنَا اللّٰهُ

:مبتدا و خبر.

أَلْقِ عَصٰاکَ

:عطف بر«بورک».

مقصود:

طس

:تفسیر آن گذشت.

تِلْکَ آیٰاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتٰابٍ مُبِینٍ

:آنچه بدان وعده داده شده اید،آیات قرآن و کتاب روشنگر است.

اضافهٔ آیات به قرآن،در حالی که آیات خود قرآن است،نظیر«حق الیقین» است.معنی قرآن و کتاب یکی است.قرآن است بملاحظهٔ اینکه به قرائت ظاهر می شود و کتاب است بملاحظهٔ اینکه نوشته می شود.در حقیقت قرآن ناطقی است که هم بزبان سخن می گوید،هم بقلم.

مقصود این است که خداوند در این کتاب،امر و نهی و حلال و حرام و وعده و وعید خود را بیان داشته است و چنان است که گویی به این چیزها نطق می کند و انسان را به این حقائق رهنمون میگردد.

هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ

:کتابی که انسان را از گمراهی بسوی حق هدایت می کند و با دلائل و اعجاز خویش درستی کار پیامبر را روشن می سازد و مؤمنین را به بهشت و پاداش اخروی نوید می دهد.

سپس در وصف مؤمنان می فرماید:

اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاٰهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ

:

آنان که نماز را با همهٔ حدود و واجباتش در اوقات خود به جای می آورند و زکات واجب را از مال خود خارج کرده،به مستحقین میدهند و به نشئهٔ آخرت و بعثت و جزاء یقین دارند و هیچگونه تردیدی بدل راه نمیدهند.

ص: ۷۸

پس از آن بوصف مخالفان پرداخته،می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَيَّنّٰا لَهُمْ أَعْمٰالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ

:در بارهٔ معنی این قسمت اختلاف است.

حسن و ابو مسلم و جبائی گویند:یعنی اعمالی را که امر کرده ایم بجا آورند، در نظرشان زینت داده ایم و آنها متحیرند که از آن اعمال دور مانده اند.

برخی گویند:یعنی اعمالشان را بواسطهٔ اینکه میل به زشتی در وجودشان آفریده ایم تا میل به معصیت کنند و از لذت های حقیقی اجتناب ورزند در نظرشان زینت داده ایم.آنها از این حقیقت غافلند و دچار حیرت هستند.

برخی گویند:یعنی آنها را از توفیق باز داشته ایم.در نتیجه کارهایشان در نظرشان آراسته و زینت یافته است.

أُوْلٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذٰابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ

:اینان در آخرت گرفتار شدت عذاب هستند و از همگان زیانکارترند.زیرا ثوابی نمی برند و همواره با عتاب روبرویند.

وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ

:و تو ای محمد قرآن را از جانب کسی که در کارهای خود حکیم و به خلق خود علیم است دریافت می کنی.

یعنی از جانب خدا.

علی بن عیسی گوید:علیم به معنی عالم است.جز اینکه علیم معنی مبالغه را می رساند.نظیر سمیع و سامع.زیرا وقتی که می گوئیم:عالم،معنی آن این است که معلومی دارد.چنان که وقتی می گوئیم:سامع،معنی آن این است که مسموعی دارد.

اما وقتی گفته می شود:علیم،معنی آن این است که اگر معلومی یافت شود او عالم به آن است.همانطوری که وقتی می گوئیم:سمیع،معنی آن این است که هر گاه مسموعی باشد،او شنواست.

إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نٰاراً

:در داستان موسی بیاد آور هنگامی را که به همسر خود-دختر شعیب-گفت:من آتشی می بینم.

وجه اشتقاق انس هم همین است که افراد انسانی دیده شدنی نیستند.

سَآتِیکُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُمْ بِشِهٰابٍ قَبَسٍ

:در جای خود باشید شاید از این آتش خبری از لحاظ راه بجویم و راه را بوسیلهٔ آن پیدا کنم.چون راه را گم کرده بود.یا شعلهٔ آتشی برای شما بیاورم.

هر نوری که امتداد داشته باشد شهاب نامیده میشود.

در اینجا موسی به همسر خود خطاب جمع مذکر می کند،زیرا وی را به منزلهٔ جماعتی می شمارد که در آن بیابان به آنها انس گرفته است.(شاید غیر از همسرش همراهان دیگری داشته است.مترجم).

لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ

:شاید بوسیلهٔ آن گرم شوید.زیرا دچار سرما شده بودند و فصل زمستان بود.

فَلَمّٰا جٰاءَهٰا نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النّٰارِ وَ مَنْ حَوْلَهٰا

:هنگامی که موسی به گمان خود به نزدیک آتش آمد و حال آنکه نوری بود ایستاد.ملاحظه کرد که نور از یکی از شاخه هاست که از سبزی و درخشندگی کم نظیر است.آتشی که حرارتش درخت را نمی سوزاند و درختی که به تری خود آتش را خاموش نمیکند.در شگفت ماند.دستهٔ سوختی که در دست داشت به آن نزدیک کرد تا روشن کند.آتش بطرف او آمد و او ترسید و دور شد.بهمین ترتیب موسی به آتش نزدیک می شد و آتش به موسی.تا اینکه وحی آمد که فرشتگانی که در این آتشند و کسی که در کنار آتش است-یعنی موسی-همه مبارکند.علت این است که این نور،فرشتگان بودند که به- تسبیح و تقدیس خداوند اشتغال داشتند.در حقیقت این جمله دعاست.یعنی خداوند برای موسی و فرشتگانی که در آنجا بودند مبارک گرداند.

برخی گویند:یعنی بزرگ است کسی که سلطان و قدرت و برهانش در این آتش ظاهر است.بنا بر این برکت بنام خدا برمیگردد.یعنی بزرگ است کسی که این نور را روشن کرد و مبارک است کسی که در کنار این آتش است،یعنی موسی و فرشتگان.

ص :۸۰

برخی گویند:یعنی مبارک است کسی که در طلب آتش است و فرشتگانی که در اطراف آتشند،این هم تحیتی است از جانب خداوند برای موسی.هم چنان که بزبان فرشتگان ابراهیم را مورد تحیت خود قرار داده،فرمود: «رَحْمَتُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ» (هود ۷۳) سپس در تنزیه ذات خود می فرماید:

وَ سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

:خداوند عالم از آنچه لایق عظمتش نیست پاک و منزه است.یعنی جسم نیست که مکان بخواهد و عرض نیست که نیازمند محل باشد یا تکلم او بوسیلۀ آلتی باشد.

سپس در بارۀ صفات خود بموسی میفرماید:

یا مُوسی إِنَّهُ أَنَا اللّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

:ای موسی،کسی که با تو سخن میگوید، خداوند قادری است که هرگز مغلوب نمیشود و هیچ چیز برای او ممتنع نیست و در کارها و تدابیر خود حکیم است.

سپس آیتی به او نشان میدهد که بوسیلۀ آن صحت نداء را درک کند.از اینرو میفرماید:

وَ أَلْقِ عَصاکَ

:عصایت را بیفکن.موسی امتثال امر کرد و عصا را افکند.

فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جَانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ

:همین که او را همچون ماری دید که به سرعت حرکت میکند و می جنبد،ترسید و عقب رفت و برنگشت و به عقب نشینی خود ادامه داد.

علت تشبیه به«جان»(مار کوچک)سرعت حرکت است.یعنی با اینکه عصا بصورت اژدهای مخوفی در آمده بود مع الوصف در حرکت و جست و خیز و پیچ و تاب همچون مار تیر بود.

برخی گفته اند:در اینجا عصا بصورت همان مار کوچک در آمد و در برابر فرعون بصورت اژدها.

در این هنگام خداوند متعال به او فرمود:

ص :۸۱

يَا مُوسىٰ لاٰ تَخَفْ إِنِّی لاٰ یَخٰافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ

:ای موسی نترس.زیرا پیامبران در پیش من ترسی ندارند.

مقصود از این جمله تسکین خاطر موسی است.زیرا موسی اکنون رسول خداست و رسول خدا مرتکب قبیح نمیشود که ترس و بیمی داشته باشد.

ص :۸۲

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱۱ تا ۱۴]

اشاره

إِلاّ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۱) وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیاتٍ
إِلی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ (۱۲) فَلَمّا جاءَتْهُمْ آیاتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ (۱۳) وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها
أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ (۱۴)

ترجمه:

مگر آنکه ظلم کند و پس از بدی خوبی کند که من آمرزگار و رحیمم.دستت را در گریبانت کن که سفید،بدون بدی خارج می شود.در نه آیت بسوی فرعون و قومش که قومی فاسقند،چون آیات ما به روشنی نزد آنها آمد.گفتند:سحری است آشکار و انکارش کردند به ظلم و برتری و حال آنکه بدل بصحت آن یقین داشتند.ببین که چگونه است عاقبت فساد کنندگان.

اعراب:

بیضاء:حال مِنْ غَیْرِ سُوءٍ :متعلق به بیضاء فِی تِسْعِ آیاتٍ :متعلق به«الق»و «أَدْخِلْ یَدَکَ» إِلی فِرْعَوْنَ :متعلق به«مرسلا»محذوف که حال است.

ظُلْماً وَ عُلُوًّا

:مفعول له.

کیف:در محل نصب خبر«کان»

مقصود:

اکنون می فرماید:

إِلاّ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ

:لکن کسانی غیر از انبیاء که ظلم کنند،سپس توبه کنند و نادم شوند و تصمیم بگیرند که دیگر بازگشت نکنند بدانند که من پوشندۀ گناه و پذیرندۀ توبه ام.

علت اینکه انبیاء استثنا شد،این است که آنها مرتکب ظلم نمیشوند و بواسطۀ مقام عصمت،از گناهان و قبائح پاکند.بنا بر این استثناء منقطع است.تنها اشتراک انبیاء با دیگران در اصل تکلیف است.

وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ

:دست را در گریبانت کن تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان خارج گردد.

این هم به غیر از معجزۀ عصا،معجزۀ دیگری است از موسی که به او عطا گردید و بیانش گذشت.

فِی تِسْعِ آیاتٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ

:با نه معجزۀ دیگر که تو بهمراه آنها بسوی فرعون و قومش فرستاده می شوی.

زجاج گوید:مقصود این است که آن دو معجزه،از جملۀ نه معجزۀ موسی بود.یعنی این دو معجزه را از جملۀ آن نه معجزه ظاهر گردان.

معجزات نه گانۀ موسی در تفسیر سورۀ بنی اسرائیل ذکر شده است.

إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ

:فرعون و قومش از طاعت خداوند خارج شده و به قبیحترین وجوه کفر روی آورده اند.

فَلَمّا جاءَتْهُمْ آیاتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ

:هنگـامی که دلائـل و معجزات روشن مـا در برابرشـان قرار گرفت و یقین کردنـد که هیچکـدام آنهـا در دسترس قـدرت بشـر نیست،گفتند:جادویی است آشکار و بدیهی.

ص :۸۴

نظیر همین تعبیر را در بارهٔ قوم ثمود دارد: «وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النّاقَةَ مُبْصِرَةً» (معجزهٔ شتر را به روشنی در دسترس قوم ثمود قرار دادیم:اسراء ۵۹) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا :فرعون و قومش به ستم (بر خود یا بنی اسرائیل)و برتری جویی و تکبر در برابر موسی به انکار پرداختند و این انکار-صرفاً-به زبان بود،زیرا در دل میدانستند که معجزات موسی حق است.

فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

:ای محمد یا ای شنونده،ببین که سرانجام کسانی که در روی زمین معصیت می کنند چگونه است؟

ص :۸۵

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۱۹]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً وَ قالاَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِيرٍ مِنْ عِبادِهِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ وَ قالَ يا أَيُّهَا
اَلنّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ اَلطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هٰذا لَهُوَ اَلْفَضْلُ اَلْمُبِينُ (۱۶) وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ وَ اَلطَّيْرِ
فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ اَلنَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا اَلنَّمْلُ اُدْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا يَحْطِمَنَّکُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا
يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ اَلَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً
تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ اَلصّالِحِينَ (۱۹)

ترجمه:

به داوود و سلیمان دانش دادیم و گفتند:ستایش خدایراست که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد.سلیمان از داوود ارث برده،گفت:ای مردم،سخن مرغ بما تعلیم داده شده و از هر چیزی بهره داده شده ایم.این است فضیلت آشکار.و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و مرغان گرد آورده شدند و از تفرقه منع می شدند.تا وقتی که به وادی موران رسیدند،موری گفت:ای موران،داخل خانه هایتان شوید.سلیمان و لشکریانش شما را در هم نشکنند،در حالی که توجه ندارند.

سلیمان از سخن او خندید و گفت:خدایا،مرا به شکر نعمت خویش که بمن و پدر و مادرم داده ای و به کار شایسته ای که پسند تو باشد،ملهم ساز و برحمت خویش مرا در بندگان صالح خویش داخل ساز.

لغت:

وزع:منع حطم:شکستن.

ایذاع:الهام.زجاج گوید،بازداشتن.

اعراب:

لاٰ یَحْطِمَنَّکُمْ

:در محل جزم که در جواب امر است.

ضاحکا:حال مؤکد و بقول بعضی ممکن است تأکید نباشد.بلکه بیان کند که سلیمان پس از ت بسم خندید.

مقصود:

بدنبال داستان موسی به شرح داستان داوود و سلیمان پرداخته،فرماید:

وَ لَقَدْ آتَیْنٰا دٰاوُدَ وَ سُلَیْمٰانَ عِلْماً

:ما به داوود و سلیمان دانشی دادیم که میان مردم داوری کنند و زبان مرغان و جنبندگان را بدانند.

وَ قٰالاَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی فَضَّلَنٰا عَلیٰ کَثِیرٍ مِنْ عِبٰادِهِ الْمُؤْمِنِینَ

:و گفتند:

ستایش خدا را که ما را از میان مردم برگزید و ما را پیامبر خود کرد و بما معجزه و

حکومت و دانش بخشید و آهن را در دست ما نرم کرد و شیطانها و جن و انس را مسخر ما گردانید.

علت اینکه علم را نکره آورده این است که معلوم دارد علمی به آنها داده شده که برای اثبات رسالت ایشان مفید است.

وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ

:سلیمان وارث داوود شد.

این جمله دلالت دارد بر اینکه پیامبران مانند دیگران مال به ارث می گذارند.

قول حسن هم همین است.

برخی گویند:یعنی داوود علم و نبوت و ملک خود را به ارث،به سلیمان داد نه سایر اولادش.بنا بر این معنی میراث این است که سلیمان جانشین داوود گردید.به این جانشینی میراث گفته شده،هم چنان که در مورد بهشت نیز میراث گفته شده است.

این معنی از جبائی است و خلاف ظاهر آیه و مخالف تفسیر اهل بیت است (۱).

وَ قالَ يا أَيُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

:سلیمان بمنظور اظهار نعمت الهی میگوید:ای مردم،نطق مرغان بما تعلیم شده است.

مطلعین زبان عرب می گویند:نطق بر غیر انسان اطلاق نمیشود،در مورد حیوانات نطق بکار برده نمیشود.زیرا نطق عبارت از تکلم است و مرغان تکلم

ص :۸۸

۱- ۱) -این اختلاف،تقریباً به اساس اختلاف شیعه و سنی بستگی دارد.مطابق روایتی که پس از پیامبر اسلام جعل شد،گفته شد که:پیامبران ارث نمی گذارند و فدک را از تصرف دختر پیامبر خدا گرفتند. فاطمهٔ زهرا(ع)در میان جمعی از زنان به مسجد آمد و نطقی مستدل ایراد کرد و با استناد به همین آیهٔ «وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ» رویه خلیفه را غاصبانه اعلام کرد.استدلال به این آیهٔ شریفه منوط به این است که بگوئیم:سلیمان وارث اموال پدر بوده است.اما اگر مطابق قول جبائی فقط گفته شود:سلیمان وارث علم و حکمت و نبوت پدر بوده است،نه اموال،آیه نمی تواند مورد استدلال واقع شود. بهر حال ظهور آیهٔ شریفه هم معنی اول را تأیید میکند و دلیلی ندارد که فرزندان انبیاء از ترکهٔ پدر محروم باشند.

ندارند.مع الوصف چون جناب سلیمان معنی صوت مرغان را میفهمد،از اینرو در مورد آنان-مجازاً-نطق بکار برده است.

برخی گویند:نطق را بطور حقیقی به مرغان اسناد داده است.زیرا بعضی از مرغان نظیر طوطی دارای صوت هجایی هستند.

مبرد می گوید:عرب هر چیزی را که بیان کند آن چه را مخفی است،نطق فرماید.چنان که رؤبه گوید:

لو اننی اعطیت علم الحکل

علم سلیمان کلام النمل

کاش مثل سلیمان که سخن مور را میدانست،من هم به سخن چیزهایی که صدا ندارند عالم بودم.

علی بن عیسی گوید:مرغان با سلیمان تکلم میکردند و این معجزۀ سلیمان بود.چنان که سلیمان از تکلم هدهد خبر داد.منطق مرغان،آوازی است که بر صیغۀ واحد،معانی مخلف را میرساند.اما منطق مردم بر صیغه های مختلف،معانی مختلف افاده می کند.بهمین جهت است که ما با همۀ مصاحبت های طولانی که با مرغان داریم چیزی از آنها نمی فهمیم و آنها هم چیزی از ما نمیفهمند زیرا فهم به امور مخصوصی تعلق می گیرد و چون سلیمان از مرغان چیز میفهمید به منطق آنها عالم بود.

وَ أُوتِینٰا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ

:همۀ چیزهایی که به انبیاء و سلاطین داده می شود بما داده شده است.

برخی گویند:یعنی هر چیزی که مورد نیاز است،بما داده شده.

برخی گویند:یعنی علم به همه چیزها بما داده شده و همۀ چیزها در تسخیر ماست.البته چیزهایی که صلاحیت داشته باشند که معلوم و مسخر ما باشند.اما اینکه بطور کلی و عموم گفته شده،ابلغ و احسن است.

واحدی از امام باقر(ع)روایت کرده است که:به سلیمان بن داوود سلطنت شرق و غرب زمین داده شد.او هفتصد سال و شش ماه بر همۀ اهل دنیا،از جن و انس و جنبنده و مرغ و درنده،حکومت کرد و دانش هر چیزی را دارا و به نطق همه چیزها آگاه بود.

در زمان او بود که صنایع عجیب و غریبی که مردم شنیده اند بوجود آمد.چنان که می فرماید:علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء.

إِنَّ هٰذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ

:این است فضل خداوند که ظاهر و آشکار است.

ممکن است این جمله از سلیمان باشد بمنظور اعتراف به نعمتهای الهی و ممکن است از خداوند باشد بمنظور اخبار به اینکه:چیزهایی که ذکر شد،فضل آشکار است.

وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ

:هر گروهی از مخلوقات، لشکری است.جنیان و انسانها و مرغان بصورت گروه ها و لشکرهای علیحده در حضور سلیمان گرد آمدند.

مفسرین می گویند:هنگامی که سلیمان میخواست به سفر رود طایفه هایی از این سپاهیان بر بساطی جمع می شدند.آن گاه به باد امر میکرد تا آنها را به آسمان ببرد.مقصود این است که اینها در مسیر سلیمان قرار داشتند.

محمد بن کعب می گوید:بما رسیده است که لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود.۲۵ فرسنگ برای انسان،۲۵ فرسنگ برای جن،۲۵ فرسنگ برای وحوش، ۲۵ فرسنگ برای مرغان.او را هزار خانهٔ شیشه ای بود بر چوب که به امر وی باد آنها را به هوا می برد و به حرکت در می آورد.در میان زمین و آسمان به او وحی شد که:من در ملک تو افزودم.هیچ مخلوقی سخنی نمیگوید،مگر اینکه باد خبر آن را برای تو می آورد.

مقاتل گوید:شیاطین برای سلیمان بساطی بافته بودند یک فرسنگ در یک فرسنگ با تار و پود زرین و ابریشمین.در میان آن منبری طلایی گذاشته می شد و سلیمان بر آن می نشست و اطراف او سه هزار کرسی بود از طلا و نقره.پیامبران بر کرسی طلا می نشستند و علماء بر کرسی نقره و مردم در اطراف آنها بودند و جنیان و شیاطین در اطراف مردم و مرغان با بالهای خود بر سر آنها سایه می افکندند.تا اشعهٔ آفتاب آنها را ناراحت نکند.باد صبا این بساط را حرکت میداد و از صبح تا

شب و از شب تا صبح مسیر یک ماه را طی میکرد. (۱)

فَهُمْ یُوزَعُونَ

:ابن عباس می گوید:یعنی این لشکریان تحت مراقبت بودند.

یعنی کسانی بودند که اول و آخر اینها را تحت نظر داشتند تا متفرق نشوند.چنان که هر لشکر انبوهی احتیاج بمراقبت دارد.باید آنهایی که جلو هستند نگاه داشته شوند و آنهایی که دنبال هستند،بحرکت در آورده شوند تا صفوفشان از هم متلاشی نشود.

ابن زید می گوید:یعنی این لشکریان حبس می شوند.البته منظور وی همان مطلبی است که در بالا گفته شد.

حَتّی إِذٰا أَتَوْا عَلیٰ وٰادِ النَّمْلِ قٰالَتْ نَمْلَهٌ یٰا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاکِنَکُمْ

:

سلیمان و لشکریانش رفتند تا در طائف-و بقولی در شام-بوادیی رسیدند که مخصوص موران بود.در اینجا موری که بعضی گفته اند:رئیس موران بود،فریاد برآورد که:

ای موران،داخل خانه هاتان شوید.

نظر به اینکه صوت مور برای سلیمان مفهوم بود،از صوت مور تعبیر شده است به قول مور.

لاٰ یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ

:مبادا سلیمان و سپاهیانش بدون اینکه توجه داشته باشند شما را در زیر پاهای خود پایمال و در هم کوفته کنند.

زیرا اگر متوجه باشند شما را پایمال نمیکنند.

این آیه دلالت دارد بر اینکه سلیمان و لشکریانش سواره و پیاده بودند و باد آنها را حمل نکرده بود.زیرا اگر اینان سوار بر مرکب باد بودند،موران نمیترسیدند

ص:۹۱

۱- ۱) -ممکن است به پاره ای از محتویات این روایات ایراد گرفته شود.مخصوصاً در روایت اخیر که به حکومت سلیمان یک چهرهٔ کاملا اریستوکراسی می بخشد که مسلماً برای کسانی که انبیاء را انسانهایی کامل میدانند که در میان مردم و با مردمند و دیوار ضخیم اشرافیت و داشتن مقام آنها را از مردم جدا نمیکند،ناخوشایند است. برای رفع هر گونه سوء تفاهم و ایراد،خاطر

نشان میکنیم که اینگونه مطالب در متن قرآن نیست و معصومی هم آنها را بیان نکرده است.

که در زیر پاهایشان پایمال شوند.

ممکن است این مطلب مربوط به قبل از آن زمانی باشد که باد در تسخیر سلیمان قرار گرفته است.

ممکن است گفته شود:مور چگونه سلیمان و لشکریانش را شناخت تا چنین مطلبی بگوید:

پاسخ این است که:وقتی موران مأمور به اطاعت خدا باشند،باید فهمی هم داشته باشند که اسباب طاعت را درک کنند.چه اشکالی دارد که مور آن اندازه فهم داشته باشد که این مطلب را درک کند.میدانیم که موران دانه ها را نصف میکنند تا بر اثر اصابت رطوبت سبز نشوند،مگر کزبره را که به چهار قسمت میکنند.زیرا این دانه را اگر به دو نیم کنند،هر نیمی جداگانه سبز می شود.همان خدایی که مورچه را به این اسرار هدایت کرده،بوی فهمانیده است که چه چیزهایی باعث پایمال شدن و در هم کوفته شدنش میگردد.

برخی گفته اند:این هم یکی از معجزات سلیمان است.

ابن عباس می گوید:سلیمان و لشکریانش ایستادند تا موران داخل خانه ها شدند.

فَتَبَسَّمَ ضٰاحِكاً مِنْ قَوْلِهٰا

:سلیمان از سخن مور تعجب کرد و خندید.بطور کلی انسان از دیدن هر چیز تازه ای تعجب میکند.

برخی گویند:خندهٔ سلیمان از این بود که موران هم به عدالت گستردهٔ سلیمان پی برده بودند.

برخی گویند:از فاصلهٔ سه میل،باد صدای مور را بگوش سلیمان رسانید.

موقعی که به آنجا رسید،مور دستور میداد که موران عجله کنند و خود را بلانه ها برسانند،سلیمان از ترسیدن آنها خنده اش گرفت.

وَ قٰالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ وٰالِدَيَّ

:

و گفت خدایا بمن الهام کن که شکر نعمتهایی که به من و پدر و مادرم عطا کرده ای

بجای آورم.

نعمتهایی که به سلیمان داده شده،دانستن سخن مور و شنیدن آن از راه دور و نبوت و ملک است و نعمتهایی که به پدرش داده شده،این است که به او نبوت داده و آهن را در دستش نرم کرده و نعمتهایی که بمادرش داده این است که او را همسر داوود کرده بود و...

همهٔ اینها نعمتهای خدا هستند و شکر آنها لازم است.

وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ

:خدایا مرا توفیقی ده که کارهایی کنم که مورد پسند تو باشد.

وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبٰادِکَ الصّٰالِحِینَ

:و برحمت خویش مرا داخل بندگان صالحت گردان.

ابن عباس گوید:منظور از بندگان صالح،ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و پیامبران بعد از آنهاست.سلیمان از خدا مسألت میکند که در زمرهٔ آنها قرارش دهد.

ابن زید گوید:یعنی مرا با بندگان صالح خودت قرار ده.

زجاج گوید:در اینجا برای موران لفظ«ادخلوا»بکار رفته.زیرا به منزلهٔ آدمیان شمرده شده اند و مثل آنها سخن گفته اند و الا به چیزهای غیر عاقل«ادخلی» گفته می شود.

در روایت است که مور سلیمان به بزرگی گرگها و سگها بودند.

ص :۹۳

[سوره النمل (۲۷): آيات ۲۰ تا ۲۶]

اشاره

وَ تَفَقَّدَ اَلطَّيْرَ فَقٰالَ مٰا لِيَ لاٰ أَرَى اَلْهُدْهُدَ أَمْ كٰانَ مِنَ اَلْغٰائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذٰاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ (۲۱)
فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ اِمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ
لَهٰا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدْتُهٰا وَ قَوْمَهٰا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ اَلسَّبِيلِ فَهُمْ لاٰ
يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلاّٰ يَسْجُدُوا لِلّٰهِ اَلَّذِي يُخْرِجُ اَلْخَبْءَ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مٰا تُخْفُونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ (۲۵) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ
رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ (۲۶)

ص: ۹۴

ترجمه:

و به جستجوی مرغ پرداخته،گفت:چرا هدهد را نمیبینم؟بلکه او از غائبان است.به سختی عذابش میکنم یا او را سر می برم یا اینکه دلیل آشکاری برایم بیاورد.سلیمان مدت کوتاهی صبر کرد و هدهد گفت:به چیزی اطلاع یافته ام که از آن بی اطلاعی و از شهر سبا خبر قطعی برایت آورده ام.زنی دیدم که بر آنها حکم میراند و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی عظیم داشت.خودش و قومش را دیدم که سجدهٔ خورشید میکردند و شیطان اعمالشان را برایشان زینت داده و از راه راست باز داشته بود و هدایت نیافته بودند،تا برای خداوندی سجده کنند که چیزهای مخفی را در آسمانها و زمین بیرون می آورد و میداند آنچه را مخفی میدارید و آشکار میکنید.خدایی که خدای عرش عظیم است و جز او خدایی نیست.

قرائت:

لیاتینی:ابن کثیر به دو نون خوانده است ولی دیگران بیک نون و حذف نون دیگر بخاطر این است که چند نون اجتماع نکنند.

مکث:عاصم و یعقوب بفتح کاف و دیگران بضم خوانده اند و هر دو یکی است.

من سبا:ابو عمرو و ابن کثیر بفتح همزه و ابن کثیر بدون همزه و دیگران به جر همزه خوانده اند.

الاـ یسجدوا:ابو جعفر و کسایی و یعقوب به تخفیف لام و دیگران به تشدید خوانده اند.بنا بر قرائت اول به معنی«الاـ یا قوم اسجدوا»است که نمونه هایی هم در زبان عرب دارد.مثل:

فقالت الا یا اسمع نعظک بخطه

فقلت سمیعاً فانطقی و اصیبی

گفت:هان،بشنو تا پندت دهم.گفتم:بگو که می شنوم.

تخفون و تعلنون:عاصم به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.

اعراب:

لا أَرَى

:حال.

ص :۹۵

أَمْ كٰانَ

:به تقدير«بل ا كان»و«ام»منقطعه است و« كان»به معنى فعل مضارع است.

غَيْرَ بَعِيدٍ

:جواب قسم مقدر.

لَأُعَذِّبَنَّهُ

:ظرف زمان يا صفت مصدر(وقتاً غير بعيد).

يسجدون:حال.

مقصود:

سپس دربارۀ سليمان مى گويد:

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقٰالَ مٰا لِيَ لاٰ أَرَى الْهُدْهُدَ

:به جستجوى مرغى كه غايب شده بود،پرداخته،گفت:چه شده است كه هدهد را نمى بينم.

در اينكه چرا سليمان به جستجوى هدهد پرداخت،اختلاف است.بعضى گفته اند:در سفر به او احتياج داشت كه آب را نشان دهد.زيرا هدهد وجود آب را در اعماق زمين تشخيص ميدهد،همانطورى كه در شيشه آب را مى بيند.اين قول از ابن عباس است.عياشى ميگويد:ابو حنيفه از امام صادق(ع)پرسيد:چرا سليمان از ميان همۀ مرغان فقط هدهد را جستجو كرد؟فرمود:بخاطر اينكه هدهد آب را در دل زمين مى بيند،همانطورى كه شما روغن را در شيشه مى بينيد:ابو حنيفه به اصحاب خود نگريست و خنديد.امام فرمود:چرا خنديدى؟گفت:فدايت شوم.بر تو ظفر يافتم.فرمود:چگونه ظفر يافتى؟عرض كرد:پرنده اى كه آب را در دل زمين مى بيند، چرا دام را در زير خاك نمى بيند و بگردنش مى افتد؟فرمود:اى نعمان،مگر نميدانى كه وقتى مقدرات نازل مى شوند،روى چشم پوشيده مى شود؟ برخى گويند:علت اينكه سليمان هدهد را جستجو كرد،اين بود كه به نوبت خود اخلال كرده بود.

برخى گويند:مرغان با پر و بال خود بر سر سليمان سايه مى انداختند و چون هدهد جاى خود را خالى كرده بود،آفتاب بر سر سليمان تابيد و معلوم شد كه هدهد غايب است.

أَمْ كٰانَ مِنَ الْغٰائِبِينَ

:آيا هدهد عاصى شده است يا اينكه بخاطر عذرى و

حاجتی غیبت کرده است؟ مبرد می گوید:در اول یقین کرد که هدهد نیست و لذا گفت: «مٰا لِیَ لاٰ أَرَی الْهُدْهُدَ» بعداً برایش شک پیدا شد از این جهت گفت: «أَمْ کٰانَ مِنَ الْغٰائِبِینَ» و از حال او جویا شد.

سپس به تهدید پرداخته،می فرماید:

لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذٰاباً شَدِیداً

:بخدا سوگند،پر و بالش را میکنم و او را در آفتاب می اندازم.برخی گویند:یعنی او را در میان اضدادش می اندازم.

از آنجا که در زمان سلیمان نطق و تکلیف مرغان صحیح بوده است،سرزنش و کیفرش نیز صحیح است.زیرا وظیفۀ هدهد این بود که در خدمت سلیمان باشد و او را اطاعت نماید.

أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ

:یا اینکه او را بکیفر عصیانش سر می برم.

أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ

:یا اینکه دلیل واضحی بیاورد که عذر او بر غیبتش باشد.

فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ

:طولی نکشید که هدهد آمد و دلیل غیبت خود را بیان نمود.

فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ

:هدهد گفت:به چیزی مطلع شده ام که تو و لشکریانت از آن بی خبرید.

وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ

:من از شهر سبا می آیم و خبری برایت آورده ام که هیچ تردیدی در بارۀ آن نیست و از هر لحاظ مطابق واقع است.

شهر سبا در سرزمین یمن است.

سدی میگوید:خداوند ۱۲ پیامبر به شهر سبا فرستاد.

از ابن عباس روایت شده است که پیامبر خدا فرمود:سبا مردی بود که ده طایفۀ عرب از او پدید آمدند.از این ده طایفه،شش تا دارای میمنت و چهار تا شوم بودند.شومها لخم و جذام و غسان و عامله اند.با میمنت ها کنده و اشعرون و ازد و

مذحج و حمیر و انمار است. خثعم و بجیله از انمار است.

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ

:زنی دیدم که حاکم بر مقدرات ایشان بود و احدی بر او اعتراضی نداشت.

وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ

:همه چیز به او داده شده بود.

این جمله اخبار از گسترش ملک اوست.یعنی همهٔ چیزهایی که مورد نیاز ملوک است در اختیار داشت.

حسن گوید:این زن بلقیس دختر شراحیل ملکهٔ سباست.

مقاتل گوید:۳۱۲ رئیس تحت مشورت او بودند و هر کدام از این رئیسان هزار مرد جنگی در اختیار داشت.

وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ

:او را تختی بود بزرگتر از تخت تو و جلو تخت او به یاقوت سرخ و زمرد سبز و عقب آن از طلا و به جواهرات رنگارنگ،تزیین شده بود.او را هفت خانه بود و هر خانه ای دری داشت بسته.

ابن عباس گوید:تخت بلقیس از لحاظ طول و عرض و ارتفاع،هر کدام سی ذراع بود.

ابو مسلم گوید:مقصود از عرش،مملکت است.

وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ

:

مشاهده کردم که او و مردم همگی خدای یکتا را فراموش کرده،سجدهٔ خورشید میکنند و شیطان اعمال آنها را در نظرشان آرایش داده است.

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ فَهُمْ لا یَهْتَدُونَ

:شیطان آنها را از راه حق باز داشته، از هدایت محروم شده بودند.

جبائی گوید:هدهد عارف به خدا نبود.این مطلب را آن طوری بیان کرد که کودکان ما بیان می کنند.زیرا تکلیف مخصوص فرشتگان و جنیان و انسان است.

همانطوری که بچه های ما عبادتهای ما را می بینند و تصور می کنند که خلاف آن باطل است،هدهد هم که اعمال سلیمان را دیده بود،تصور کرد که خلاف عمل سلیمان

ص :۹۸

باطل است. (۱)

اما این قول جبائی با ظاهر قرآن مخالفت دارد.زیرا کسی می تواند تصور کند که سجدهٔ خداوند حق و سجدهٔ خورشید باطل است که خدا را بشناسد و مقام و عظمت او را فهمیده باشد.بخصوص که هدهد تزیین اعمال ایشان را به شیطان نسبت میدهد.چنین سخنی از کسی سر می زند که عدل را بشناسد و بداند که کار قبیح بر خداوند متعال روا نیست.

أَلاّ يَسْجُدُوا لِلّهِ

:تخفیف بنا بر این است که برای تنبیه و امر به سجود باشد.

یعنی آگاه باشید و خدای خود را سجده کنید.

برخی گوید:این کلام از هدهد است.هدهد هنگامی که پیش سلیمان آمد، از روی انکار و اظهار تنفر چنین گفت.

اما بنا بر تشدید،یعنی:شیطان اعمالشان را زینت داده تا خداوند یکتا را سجده نکنند.

فراء می گوید:قرائت تشدید،موجب سجدهٔ قرائت نمیشود.لکن این حرف

ص: ۹۹

۱- ۱) -همانطوری که مرحوم طبرسی به جبائی ایراد میگیرد،قول جبائی ناشی از عدم دقت در خود قرآن کریم است.زیرا در عده ای از آیات حتی به جمادات نسبت شعور و ادراک و تسبیح و سجده داده شده است و همهٔ اینها متفرع بر این است که اینها از روی ادراک ذاتی خویش خدا را شناخته باشند.آری: گر ترا از غیب چشمی باز شد با تو ذرات جهان همراز شد جملهٔ ذرات عالم در نهان با تو میگویند روزان و شبان ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خامشیم نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

درست نیست.زیرا کلام متضمن مذمت بر ترک سجود است و بنا بر این دلالت بر وجوب سجده دارد.نظیر: «وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ» (هنگامی که به آنها گفته می شود که برای رحمان سجده کنید،گویند:چیست رحمان؟:فرقان ۶۰).

اَلَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

: خدایی که در آسمانها و زمین چیزهایی را خارج می سازد که از نظرها مخفی هستند و به همین جهت پیش از آنکه بیرون آورده شوند،ادراک نمیشوند.تمام چیزهایی که خداوند آنها را از نیستی به هستی می آورد،چنینند.

برخی گویند:خبأ به معنی غیب است.یعنی خداوند غیب آسمانها و زمین را میداند.

برخی گویند:خبأ آسمانها باران و خبأ زمین گیاه و درختان است.

وَ یَعْلَمُ مٰا تُخْفُونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ

:و خدا به همهٔ امور آشکار و نهان داناست.

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ

:خدایی که خدای عرش عظیم است و جز او خدایی نیست.

تا اینجا سخنان هدهد به پایان می رسد.

ممکن است این قسمت از سخن هدهد نباشد.بلکه از خود خداوند باشد در ستایش ذات.

عرش تخت شاهی است که خدا به آن عظمت بخشیده و بر فراز آسمانهای هفتگانه قرار داده و فرشتگان را در پیرامون آن گماشته و اعمال مردم به عرش برده میشود و برکات از ناحیهٔ آن نازل می شود و بنا بر این شأنش عظیم است همانطوری که به عظمت توصیف شده است و از اعظم مخلوقات الهی است.

ص :۱۰۰

[سوره النمل (۲۷): آیات ۲۷ تا ۳۱]

اشاره

قٰالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۲۷) اِذْهَبْ بِكِتٰابِي هٰذٰا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مٰا ذٰا يَرْجِعُونَ (۲۸) قٰالَتْ يٰا أَيُّهَا اَلْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتٰابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ (۳۰) أَلاّٰ تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱)

ترجمه:

سلیمان گفت:نظر می کنیم ببینیم راست می گویی یا از دروغگویانی؟این نامه ام را ببر و بر آنها بیفکن و از آنها دور شو و ببین چه جواب میدهند؟بلقیس گفت:ای بزرگان،نامه ای گرامی پیش من انداخته شده است.نامه ای است از سلیمان و بنام خداوند رحمان و رحیم.که:بر من برتری نجوئید و با اسلام و تسلیم نزد من آیید.

مقصود:

همین که سلیمان پوزش هدهد را شنید به منظور آزمایش او گفت:

قٰالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكٰاذِبِينَ

:در بارۀ سخن تو تحقیق می کنیم، ببینیم راست می گویی یا از دروغگویانی.

این تعبیر بهتر از این است که گفته شود:دروغ می گویی.زیرا شخص از دروغگویان است بخاطر اینکه متمایل به آنهاست یا بخاطر اینکه خویشاوند آنهاست

ص:۱۰۱

یا بخاطر اینکه بواسطهٔ دروغ در صف آنها قرار گرفته است.

آن گاه سلیمان نامه ای نوشت و مهر کرد و به هدهد داد و به او گفت:

اِذْهَبْ بِکِتابِی هٰذا فَأَلْقِهْ إِلَیْهِمْ

:نامهٔ مرا ببر و بر مردم سبا بیفکن.

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ

:سپس در فاصلهٔ دور یا نزدیک از آنها مخفی شو.

فَانْظُرْ ما ذا یَرْجِعُونَ

:و ببین که چه جواب می دهند.

هدهد نامه را برد و در شهر انداخت.

قالَتْ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَرِیمٌ

:همین که بلقیس نامه را دید،بقوم خود گفت:نامه ای گرامی پیش من افتاده است.

قتاده گوید:وقتی که هدهد آمد،بلقیس خواب بود.نامه را انداخت و بر گلوی او افتاد.بلقیس نامه را خواند.

برخی گویند:روزنه ای بود که وقتی خورشید از آنجا می تابید،بلقیس به سجده می افتاد.هدهد آمد و روزنه را با پر و بال خود مسدود کرد.آفتاب بر آمد و بلقیس نفهمید.برخاست که نگاه کند،هدهد نامه را پیش او انداخت.هنگامی که نامه را خواند،اشراف قوم را که ۳۱۲ نفر بودند جمع کرد و به آنها گفت:نامه ای گرامی نزد من افتاده است.علت اینکه نامه را کریم می خواند،این است که مهر داشت.

در حدیث است که اکرام نامه به مهر است.

برخی گویند:علت اینکه آن را کریم نامید این است که در آغاز آن نام خدا بود.

برخی گویند:بخاطر حسن خط و زیبایی الفاظ آن بود.

برخی گویند:بخاطر اینکه نامه از کسی بود که بر جن و انس و مرغان حکومت داشت و بلقیس از وجود چنین کسی خبر داشت و نامش را هم میدانست.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

:این نامه از سلیمان است و در آغاز آن «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ» آمده است.

أَلاّٰ تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِى مُسْلِمِينَ

:خلاصهٔ مطالب نامه همین است که باید بلقیس

ص :۱۰۲

و قومش اسلام را بپذیرند و نزد سلیمان روند.

بلقیس و قومش برای اولین بار با نام خداوند و کلمهٔ« بسم اللّه»آشنا می شدند.

برخی گویند:عبارت نامه ترجمه و حکایت بعربی است و بلقیس به این الفاظ تکلم نکرد.حکایت هم بر سه قسم است:

حکایت معنی،حکایت لفظ و حکایت لفظ و معنی هر دو.و اصل در حکایت همین است که نباید از آن عدول کرد مگر بکمک قرینه.

ظاهراً«ان»به معنی«ای»است.چنان که سیبویه در بارهٔ این آیه: «وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا» گفته است.

سلیمان نوشته است که بلقیس و قومش تکبر نکنند و منقاد و تسلیم شوند و به خدای یکتا ایمان آورند.رسم پیامبران همین است که نامه های خود را کوتاه و رسا بنویسند و مردم را دعوت به اطاعت نمایند.

ص :۱۰۳

[سوره النمل (۲۷): آيات ۳۲ تا ۳۷]

اشاره

قَالَتْ يَا أَيُّهَا اَلْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتّٰی تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ اَلْأَمْرُ إِلَيْكِ
فَانْظُرِی مَا ذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ اَلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَ إِنِّی
مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ اَلْمُرْسَلُونَ (۳۵) فَلَمّٰا جٰاءَ سُلَيْمٰانَ قٰالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمٰالٍ فَمٰا آتٰانِیَ اَللّٰهُ خَيْرٌ مِمّٰا آتٰاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ
بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لاٰ قِبَلَ لَهُمْ بِهٰا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهٰا أَذِلَّةً وَ هُمْ صٰاغِرُونَ (۳۷)

ترجمه:

گفت:ای بزرگان،در كارم رأی دهيد.من كاری انجام نميدهم تا شما حاضر

ص :۱۰۴

شوید،گفتند:ما دارای نیرو و هیبتی سخت هستیم و فرمان بدست تست،ببین چه دستور میدهی؟گفت:هنگامی که شاهان داخل شهری شوند تباهش میکنند و بزرگان آن را ذلیل می سازند و چنین می کنند.من هدیه ای بسوی ایشان می فرستم و منتظرم که فرستادگان بچه باز میگردند؟همین که نزد سلیمان آمد،گفت:مرا به مال امداد میکنید؟آنچه خدا بمن داده،بهتر از آن است که شما داده اید بلکه شما به هدیهٔ خود خوشحالی میکنید؟برگرد بسوی ایشان،سوگند که با لشکری بسوی ایشان خواهم آمد که طاقت دفع آن نداشته باشند و سوگند که آنها را به خواری و فرومایگی از آنجا اخراج خواهم کرد.

قرائت:

أ تمدونن:حمزه و یعقوب بیک نون مشدد و دیگران بدو نون غیر مشدد خوانده اند

اعراب:

حَتّٰی تَشْهَدُونِ

:نصب فعل به«ان»مضمر است و نون آن نون عماد است.

اذله:حال.

وَ هُمْ صٰاغِرُونَ

:جملهٔ حالیه.

مقصود:

بلقیس بر مضمون نامهٔ سلیمان واقف گشت.

قٰالَتْ یٰا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی

:به بزرگان قوم خود گفت:بیائید در کار من بیندیشید و اندیشهٔ صواب را باز گوئید.

فتوی حکم صوابی است که طبق آن عمل می شود.

مٰا کُنْتُ قٰاطِعَةً أَمْراً حَتّٰی تَشْهَدُونِ

:من کاری نمیکنم مگر با حضور و مشورت و صوابدید شما.

بدینترتیب بلقیس با زیردستان خود مهربانی میکند و از آراء و نظرات ایشان در کارهای مهم بهره مند می شود.

ص:۱۰۵

قالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّهٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِیدٍ

:آنها در جوابش گفتند:ما از نظر قدرت و نیرو و شجاعت کمبودی نداریم.

وَ الْأَمْرُ إِلَیْکِ فَانْظُرِی ما ذا تَأْمُرِینَ

:و فرمان جنگ و صلح بدست تست.

ببین چه دستور میدهی تا ما عمل کنیم.اگر نظر تو صلح باشد صلح می کنیم و اگر نظرت جنگ باشد می جنگیم.

قالَتْ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَهً أَفْسَدُوها

:بلقیس در پاسخ آنها گفت:

هر گاه ملوک بوسیلهٔ جنگ بر شهری دست یابند،دست بویرانی و تخریب می زنند.

وَ جَعَلُوا أَعِزَّهَ أَهْلِها أَذِلَّهً

:و برای اینکه بر اوضاع شهر مسلط شوند، بزرگان شهر را مورد اهانت قرار میدهند.

وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ

:آنچه بلقیس بیان کرد،مورد تصدیق و تأیید خداوند قرار گرفته،می فرماید:همانطوری که بلقیس گفت،صحیح است و چنین می کنند.

برخی گویند:این قسمت هم تتمهٔ گفتار بلقیس است و اتصال به سابق دارد (۱).

وَ إِنِّی مُرْسِلَهٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

:من هدیه ای بسوی سلیمان می فرستم و منتظرم ببینم این هدیه مورد قبول ایشان واقع می شود یا نه؟بلقیس میدانست که هدایا در روح زمامداران اثر فراوان دارد.به این وسیله میخواست بداند آیا سلیمان پیامبر است یا پادشاه؟اگر پیامبر است هدیه را نمیپذیرد و اگر ملک است هدیه را می پذیرد.

در بارهٔ اینکه هدیه چه بود اختلاف است.برخی گفتند:غلامان و کنیزانی بیک لباس بودند بطوری که معلوم نمیشد کدام مرد است و کدام زن؟و برخی

۱ – ۱) –ظاهراً بایـد از بیان خود بلقیس باشـد.زیرا بلقیس نسـبت افساد به ملوک داده و به سـلیمان به نظر یک ملک مفسـد می نگرد نه یـک نبی مصـلح و اگر این قسـمت از بلقیس نباشـد،معنی کلام این است که سـلیمان بعنوان یـک ملـک مفسـد مورد امضاء قرآن کریم قرار گرفته است و حال آنکه هیچوقت قرآن کریم پیامبری را مظهر فساد معرفی نمیکنـد و واقع امر هم همین است که پیامبران مصلح می باشند نه مفسد.

گفته اند:۲۰۰ غلام و کنیز بود که غلامان لباس کنیز و کنیزان لباس غلام پوشیده بودند.برخی گفته اند:شمشیرهای زرین بود در جلد دیبا.

هنگامی که خبر این هدایا به سلیمان رسید به جنیان دستور داد تا آجرهای طلا ساختند و تمام راه را با آنها فرش کردند.حاملان هدیه که این وضع را مشاهده کردند،متوجه شدند که هدایای ایشان ناچیز و بی ارزش است.

برخی گفته اند:وی ۵۰۰ غلام و ۵۰۰ کنیز تقدیم سلیمان کرد.کنیزان را به قباها و کمربندها ملبس گردانید و دست و گردن غلامان را به طوقها و گردن بندهای زرین آرایش کرد و بگوش آنها گوشواره های درنشان آویخت و آنها را سوار بر اسبهای قیمتی که افسار آنها از طلای مرصع به جواهرات بود کرد و همراه ۵۰۰ آجر طلا و ۵۰۰ آجر نقره و تاجی مکلل به در و یاقوت و حقه ای که در آن دری سوراخ نشده و نگینی،دارای سوراخی کج و معوج بود،نزد سلیمان فرستاد.مردی از بزرگان قوم بنام منذر بن عمرو با عده ای از مردان برازنده نیز حامل نامه ای بودند که بحضور سلیمان بار یافتند.در نامه نام همهٔ هدایا نوشته و اضافه شده بود:اگر پیامبر هستی میان کنیزان و غلامان تمیز ده و پیش از آنکه حقه را بگشایی بگو که در آن چیست؟ و در آن در که در داخل حقه است،سوراخی راست بوجود آور و در نگین ریسمان کن، بدون اینکه از جن یا انسانی کمک گیری.به فرستاده نیز دستور داد که در چهرهٔ سلیمان بنگرد اگر او را خشمگین دید پادشاه است و از او نترسد.زیرا قدرتش به پای قدرت بلقیس نمیرسد و اگر در چهره اش آثار لطف دید،معلوم میشود که فرستادهٔ الهی است.

فرستادهٔ بلقیس حرکت کرد که نزد سلیمان رود.هدهد قبل از فرستاده نزد سلیمان آمد و جریان را به اطلاع او رسانید.سلیمان به جنیان دستور داد که خشت- های طلا و نقره را آماده سازند و میدانی به مساحت چند فرسخ از آن خشتها فرش سازند و اطراف میدان را دیواری از طلا و نقره برآورند.

آن گاه به جنیان دستور داد که فرزندان خود را حاضر کنند.جمعیت فراوانی

جمع شدند و آنها را در سمت چپ و راست میدان بپای داشتند و سلیمان بر تخت خود نشست و چهار هزار کرسی در سمت راست و چهار هزار کرسی در سمت چپش نهادند.

به جنیان دستور داد که صفوفی بطول چند فرسخ تشکیل دهند و همچنین انسانها و وحوش و درندگان و مرغان و...

هنگامی که فرستادگان بلقیس بمیدان رسیدند و عظمت ملك سلیمان را دیدند، به حیرت در آمدند و تمام هدایای خود را انداختند و بحضور سلیمان آمدند.

سلیمان به نظر لطف به آنها نگریست و پرسید:چه پشت سر شماست؟ رئیس فرستادگان خصوصیات هدایا را به اطلاع سلیمان رسانید و نامهٔ بلقیس را بحضورش تقدیم داشت.نامه را خواند و پرسید:حقه کجاست؟حقه را بدست سلیمان دادند.

جبرئیل نازل شد و از آنچه در حقه بود به او خبر داد و سلیمان برای فرستادهٔ بلقیس بیان داشت.

فرستاده گفت:درست است،اکنون در را سوراخ و در نگین ریسمان کن.

سلیمان کرمی خرد را مأمور این کار کرد.کرم مویی بدهان گرفت و از این سوی نگین در آن سوی رفت.آن گاه میان کنیزان و غلامان تمیز داد باین ترتیب که دستور داد صورت خود را بشویند.کنیزان بیك دست آب برداشته،در دست دیگر می ریختند و صورت خود را می شستند و غلامان آب را بهمان دستی که بر میداشتند به صورت می زدند.کنیزان آب را به باطن دست می ریختند و غلامان بظاهر آن.

کنیزان آب را بدست می زدند و غلامان آب را بر دست جاری میکردند.

برخی گفته اند:بلقیس با هدایای خویش عصائی فرستاد که از پادشاهان حمیر به ارث برده بود و میگفت:میخواهم سلیمان سر و ته این عصا را بما نشان دهد و جامی پیش او فرستاد که پر از آبی کند که نه از آسمان است و نه از زمین.

سلیمان عصا را بهوا انداخت و گفت:هر طرف که جلوتر به زمین آید،ته- عصاست و به سپاه دستور داد که آن قدر بدوند تا عرق کنند.آن گاه جام را از عرق ایشان

پر کرد و گفت:این نه از زمین است نه از آسمان (۱).

فَلَمّا جاءَ سُلَيْمانَ قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ

:هنگامی که فرستادهٔ بلقیس نزد سلیمان آمد،گفت:مرا بوسیلهٔ کثرت مال کمک می کنید؟ مقصود این است که وی نیازی به مال ندارد.

فَما آتانِيَ اللّهُ خَيْرٌ مِمّا آتاكُمْ

:آنچه خداوند از ملك و نبوت و حکمت به من داده،بهتر است از آنچه از دنیا و ثروت آن به شما داده است.

بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ

:شما بهدایایی که بیکدیگر میدهید خوشحال می شوید.اما من به این چیزها خوشحال نمیشوم یعنی من توجهی به مال دنیا ندارم.

سپس بفرستادهٔ بلقیس فرمود:

اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ

:تو با همهٔ هدایایی که آورده ای نزد قوم خود برگرد.

فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها

:بخدا سوگند،لشکری بر سر ایشان فرو می آورم که قدرت دفع آن را نداشته باشند.

وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ

:و بخدا سوگند که آنها را از شهر یا کشورشان بیرون خواهم کرد.در حالی که ذلیل و فرومایه باشند.مگر اینکه دین مرا بپذیرند و نزد من آیند.

این عکس العمل سلیمان،دلیل بسیار روشنی بود بر نبوتش.بلقیس و مردم سبا دانستند که وی فرستادهٔ خداست و همچون ملوك دیگر شیفتهٔ مال و منال نیست.

ص :۱۰۹

---

۱ – ۱) -تمام این مطالب از راویان است و در متن قرآن موجود نیست.زیرا اینگونه مطالب با هدف قرآن که بیان حقیقت و ارشاد و هدایت مردم است چندان مناسبتی ندارد.

[سوره النمل (۲۷): آیات ۳۸ تا ۴۴]

اشاره

قٰالَ يٰا أَيُّهَا اَلْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهٰا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸) قٰالَ عِفْرِيتٌ مِنَ اَلْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِكَ وَ
إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قٰالَ اَلَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ اَلْكِتٰابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمّٰا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قٰالَ هٰذٰا
مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمٰا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) قٰالَ نَكِّرُوا لَهٰا عَرْشَهٰا
نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ اَلَّذِينَ لاٰ يَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمّٰا جٰاءَتْ قِيلَ أَ هٰكَذٰا عَرْشُكِ قٰالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِينَا اَلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٰا وَ كُنّٰا
مُسْلِمِينَ (۴۲) وَ صَدَّهٰا مٰا كٰانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنَّهٰا كٰانَتْ مِنْ قَوْمٍ كٰافِرِينَ (۴۳) قِيلَ لَهَا اُدْخُلِي اَلصَّرْحَ فَلَمّٰا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ
كَشَفَتْ عَنْ سٰاقَيْهٰا قٰالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوٰارِيرَ قٰالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمٰانَ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۴۴)

ترجمه:

سلیمان گفت:ای بزرگان،چه کسی تخت او را پیش از آنکه بعنوان تسلیم نزد من آیند،می آورد؟دیوی از جنیان گفت:من تخت را پیش از آنکه از جایت برخیزی نزد تو می آورم و من بر این کار نیرومند و امینم.آنکه علمی از کتاب پیشش بود،گفت:من تخت او را پیش از آنکه چشمت بتو باز گردد نزد تو می آورم.چون سلیمان تخت را پیش خود بر سر پا دید،گفت:این از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که شکر میکنم یا کفر می ورزم؟هر که شکر کند،برای خود شکر میکند و هر که کفر بورزد،خدایم بی نیاز و کریم است.سلیمان گفت:تختش را ناشناخته کنید،ببینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی است که هدایت نمی شوند؟هنگامی که آمد،گفته شد:آیا تخت تو چنین است؟بلقیس گفت:مثل اینکه همان است و پیش از آن ما علم داشتیم و تسلیم شده بودیم.و بلقیس را آنچه جز خدا پرستش میکرد،از ایمان بخدا بازداشته بود که او از قومی کافر بود.و به بلقیس گفته شد که به ساحت قصر درآید،هنگامی که بلقیس ساحت قصر را دید گمان کرد آبی عمیق است و ساقهای خود را برهنه کرد.سلیمان به او گفت که این ساحتی است که از شیشه ساخته شده است.

ص :۱۱۱

بلقیس گفت:خدایا بخود ظلم کردم و با سلیمان در برابر خداوندی که رب العالمین است،تسلیم گشتم.

لغت:

تنکیر:تغییر شیء بنحوی که صاحبش آن را نشناسد.

صرح:قصر.اصل معنی این کلمه از وضوح و آشکاری است.

لجه:گرداب.محل تجمع آب.

ممدد:هموار.

مقصود:

هنگامی که فرستاده نزد بلقیس آمد و بلقیس یقین کرد که سلیمان پیامبر خداست و نمیتواند در برابر او مقاومت کند،آماده شد که بحضور سلیمان بیاید.

جبرئیل خبر حرکت او را به سمع سلیمان رسانید.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ

:سلیمان به بزرگان لشکر خود گفت:چه کسی تخت او را پیش از آنکه بعنوان تسلیم پیش من آیند،به اینجا می آورد؟ چرا سلیمان خواست که تختش را بیاورند؟در اینباره اقوالی است:

۱-قتاده می گوید:سلیمان از تخت بلقیس متعجب شده بود.میخواست که آن را ببیند و چون دانسته بود که بلقیس مسلمان می شود و گرفتن مال او پس از مسلمانی حرام میشود،میخواست که قبل از مسلمانی وی تختش را تصاحب کند (۱).

۲-ابن زید می گوید:میخواست بدینوسیله عقل و درایت بلقیس را بسنجد.

ص: ۱۱۲

۱- ۱) -این قول با مقام عصمت و حقیقت انبیاء منافات دارد و حتی شایستهٔ ذکر هم نیست. شاید مؤلف بزرگوار این قول را از اینجهت در اینجا ذکر کرده است که میزان فهم تفسیری و اخلاص گروهی از اهل تسنن را نسبت به انبیاء عظام الهی روشن سازد.زیرا اگر نگوئیم:همهٔ آنها اکثرشان انبیاء خدا را در حد یک انسان لغزشکار و آلوده تنزل میدهند.قول قتاده که در متن آمده، ناشی از همین طرز تفکر است.

۳-وهب گوید:میخواست بدینوسیله معجزه ای کند تا دلیلی بر صدق نبوتش باشد.زیرا بلقیس این تخت را بجا گذاشته و افرادی را به نگهبانی آن گماشته بود.

ابن عباس می گوید:سلیمان مرد مهیبی بود و کسی پیش او حرف نمیزد تا وقتی که وی سؤال میکرد.روزی بر تختش نشست و در نزدیکی خود غباری دید.

پرسید:این چیست:گفتند:یا رسول اللّٰه،بلقیس است که در اینجا فرود آمده است همین موقع بود که سلیمان گفت:چه کسی تختش را پیش از آنکه نزد من آیند می آورد؟ در بارۀ کلمۀ«مسلمین»نیز دو وجه است:

۱-مقصود این است که آنها به حال ایمان و یکتا پرستی نزدش آیند.

۲-مقصود این است که آنها در برابر قدرت و سلطنتش تسلیم شده باشند.

قٰالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِکَ وَ إِنِّی عَلَيْهِ لَقَوِیٌّ أَمِينٌ

:دیو نیرومندی از جنیان گفت:پیش از آنکه از مجلس قضاوت برخیزی تختش را پیش تو حاضر میکنم،که من بر آوردن آن در یک مدت کوتاه قادر و برای حفظ جواهراتی که در آن است،امینم.

از این جمله استفاده می شود که قدرت قبل از فعل است و(چنان که متکلمین میگویند)لازم نیست بهمراه فعل باشد.زیرا دیو پیش از آنکه تخت را بیاورد، می گوید:بر آوردن آن قادرم.

سلیمان از بامداد تا ظهر برای قضاوت بر مسند خود می نشست،بدیو گفت:

کسی میخواهم که سریع تر آن را حاضر کند.

قٰالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتٰابِ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ

:

وزیر سلیمان و خواهر زاده اش آصف برخیا که از صدیقین بود و اسم اعظم خدا را میدانست،پاسخ سلیمان را داد و برای این کار داوطلب شد.

گفته اند:اسم اعظم«اللّٰه»و در مرحلۀ بعد«رحمان»است.برخی گفته اند:

«یا حی یا قیوم»است که به زبان عربی«اهیا شراهیا»می شود.برخی گفته اند:

«یا ذا الجلال و الاکرام»و برخی گفته اند«یا الهنا و اله کل شیء إلهاً واحدا لا اله

الا انت»است.

برخی گفته اند:کسی که اسم اعظم را میدانست انسانی بود بنام«بلخیا»و برخی گفته اند:اسطوم و برخی گفته اند:خضر است.برخی گفته اند:جبرئیل است که به اذن خداوند در فرمان سلیمان بود.برخی گویند:خود سلیمان است که میخواست نعمت های خدا را بر خود نشان دهد.ولی این قول بعید است و مفسرین چنین قولی را نپذیرفته اند.

کسی که داوطلب این کار شد،دانشی از کتاب دارا بود.مقصود از کتاب بقولی لوح محفوظ و بقولی کتاب آسمانی است که بر پیامبران نازل می شود.برخی گفته اند:

مقصود کتاب(نامه)سلیمان بسوی بلقیس است. (۱)

در بارۀ «قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» اختلاف است:

برخی گویند:یعنی پیش از آنکه شخصی که به اندازۀ میدان دید چشم تو از تو دور است نزد تو آید،تخت را پیش تو می آورم.(این معنی هم از قتاده و غلط است زیرا آن عفریت گفته بود پیش از آنکه از جایت برخیزی تخت را حاضر میکنم.

مترجم).

برخی گویند:یعنی پیش از آنکه چشم تو به نهایت خود برسد و بر گردد (یعنی بستن و باز کردن چشم).

ص:۱۱۴

۱- ۱) -این قول هم بعید است،در اینجا ممکن است قول اول را ترجیح داد.چنین علمی به انسان قدرت ما فوق بشری میدهد.از علی(ع)پرسیدند:بهترین آیه در بارۀ شما چیست؟ فرمود:این آیه: وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ (رعد ۴۳)در این آیه علی در ردیف خدا شاهد رسالت پیامبر است.آورندۀ تخت بلقیس در آن زمان بس کوتاه علمی از کتاب دارد ولی گواه رسالت پیامبر علم همۀ کتاب را داراست.همین است که به علی قدرت ید اللهی داده.وقتی که علمی از کتاب آن قدرت را میدهد،علم کتاب چه قدرتی میدهد؟ قوت و فعل حق از او زده سر کنده بی خویشتن در از خیبر خود چه خیبر که خیبر گردون پیش این دست و پنجه هست زبون

سعید بن جبیر گوید:وی به سلیمان گفت:به آسمان نگاه کن.هنوز چشمش به آسمان متوجه بود که تخت را حاضر کرد.

برخی گویند:ارتداد چشم یعنی نگاه کردن با چشم تا وقتی که خسته شود و از دیدن عاجز گردد،پس مقصود این است که سلیمان چشمش را به نقطهٔ دور دستی بدوزد،پیش از آنکه چشمش خسته شود،تخت نزد او حاضر است.

کلبی می گوید:آصف به سجده افتاد و اسم اعظم خدا را بر زبان راند و دعا کرد:

تخت بلقیس به زمین فرو رفت و از جلو تخت سلیمان سر بیرون آورد.

در بارهٔ کیفیت آورده شدن تخت هم وجوهی ذکر کرده اند:

۱-فرشتگان تخت را به فرمان خدا آوردند ۲-باد آن را آورد.

۳-به ارادهٔ خداوند تخت به حرکت در آمد و حاضر شد.

۴-به زمین فرو رفت و از جلو سلیمان ظاهر گشت.

۵-زمین زیر آن پیچیده شد.این وجه از امام صادق(ع)روایت شده است.

۶-خداوند تخت را در جای خود معدوم کرد و در مجلس سلیمان بوجود آورد.این قول بنا بر مذهب ابو هاشم نادرست و بنا بر مذهب ابو علی جبائی که فناء بعض اجسام را جایز میداند درست است.

در این کلام حذف بسیاری است،زیرا تقدیر این است که:سلیمان به او گفت:

بیاور و او از خدا مسألت داشت و تخت حاضر شد و سلیمان آن را نزد خود بر سر پا دید.

فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی

:هنگامی که سلیمان تخت را پیش خود دید که بهمان سرعت حاضر شده است،زبان به شکرگزاری گشوده، گفت: این از نعمت و احسان خداست بر من.زیرا انجام چنین عمل سریعی با همهٔ صعوبت و تعذری که دارد معجزه است و به علو قدر و جلالت و شرافت سلیمان دلالت دارد.

لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ

:خداوند میخواهد با این نعمت مرا بیازماید که آیا شکرگزاری میکنم یا کفر نعمت می کنم؟

ص :۱۱۵

وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

:هر که شکر کند برای خود اوست.زیرا نفع آن به خودش میرسد نه به دیگران.چنان که می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» (اگر خوبی کنید،برای خودتان خوبی می کنید:اسراء ۷).

وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ

:و هر که کفران نعمت کند،خدای من به بندگان نیازمند نیست،بلکه آنها به وی محتاجند که ثواب و اجر از او بگیرند و خدای من بر همهٔ بندگان خود چه شاکر و چه کافر و چه عاصی و چه مطیع،کریم است و کفر و عصیان ایشان وی را از فضل و احسان باز نمیدارد.

قالَ نَكِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لا يَهْتَدُونَ

:

سلیمان گفت:تخت بلقیس را بنحوی متغیر سازید که برایش ناآشنا باشد.مقصود سلیمان این بود که میزان خرد بلقیس را بدست آورد و معلوم دارد که آیا بلقیس متوجه این موضوع می شود یا نه؟برخی گفته اند:میخواست ببیند بلقیس از اینکه تختش را حاضر کرده اند متوجه عظمت خداوند و قدرت او و نبوت سلیمان می شود یا نه؟ ابن عباس می گوید:جواهرات و نگینهایی که بر تخت بود از آن جدا کردند.

مجاهد گوید:سرخ را سبز و سبز را سرخ کردند،عکرمه گوید:چیزی از آن جدا کردند و چیزی به آن افزودند.

فَلَمّا جاءَتْ قِيلَ أَ هكَذا عَرْشُكِ قالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ

:هنگامی که بلقیس آمد، از او پرسیدند:آیا تخت تو چنین است؟وی بدون اینکه جواب قطعی بدهد،گفت:

مثل اینکه خودش است!و این دلالت بر کمال عقل او میکند.نگفت:آری.زیرا در آن تغییر مشاهده کرد و نگفت:نه،زیرا میدید با تخت خودش شبیه است.وانگهی او میدانست که آوردن تخت در این مدت کوتاه،از قدرت بشر عادی خارج است.

مقاتل گوید:او تخت را شناخت.لکن او را به اشتباه انداخته،گفتند:تخت تو چنین است؟او هم به تردید افتاد و گفت:گویا همان است.و اگر به او گفته بودند:آیا تخت تو این است؟میگفت:آری.

عکرمه گوید:بلقیس حکیمه بود.فکر کرد اگر بگویم:اوست یا نه اوست،

تکـذیبم میکننـد.از اینرو گفت:گویـا اوست.آن گـاه به او گفتنـد:همین تخت تست که درهـای بسـته و نگهبانان نتوانسـتند آن را،محافظت کنند.

وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ

:بلقیس گفت:ما پیش از دیدن این معجزهٔ عجیب به نبوت سلیمان علم داشتیم و امر او را مطیع بودیم.

برخی گوینـد:ایـن قسـمت از کلاـم سـلیمان اسـت.یعنی مـا از پیش بـه خـدا و قـدرتش علم داشـتیم و در پیشـگاهش اخلاـص میورزیدیم،و بقولی یعنی:ما از پیش میدانستیم که بلقیس بخدای یکتا ایمان می آورد.

برخی گفته اند:این قسمت از کلام قوم سلیمان است.

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

:مجاهد گوید:یعنی پرستش خورشید، بلقیس را پس از دیدن این اعجاز از عبادت خداوند بازداشت.

برخی گفته اند:یعنی سلیمان بلقیس را از پرستش خورشید منع کرد.

برخی گفته اند:یعنی ایمان بخدا او را از پرستش خورشید باز داشت.

إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ

:بدنبال بیان فوق میگوید:بلقیس از قومی بود که خورشـید می پرستیدند و در میان آنها بزرگ شده بود و جز پرستش خورشید چیزی نیاموخته بود.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ

:صـرح جای گسترده و سـر باز است.میگویند:هنگامی که سـلیمان ملکهٔ سـبا را دید،به شـیاطین امر کرد که صرح بسازند.صرح سطحی است از شـیشه که در زیر آن آب است و در داخـل آب مـاهی و قورباـغه و جـانوران آبزی ریختنـد،آن گـاه تختی در وسط آن گذاشتند و سلیمان بر روی آن نشست،برخی گفته اند:

صرح قصر شیشه ای است و از درخشندگی همچون آب است.

ابو عبیده میگوید:هر بنای شیشه ای یا سنگی محکمی را صرح می نامند.

سلیمان فرمان ساختن چنین بنائی را داد برای اینکه عقل بلقیس را آزمایش کنـد و ببینـد آیا وی با دیدن این آثار عجیب ایمان به خدا می آورد یا نه؟ برخی گویند:جنیان می ترسیدند که سلیمان با بلقیس ازدواج کند و همیشه

در اسارت سلیمان و فرزندانش باقی بمانند از اینرو پیش سلیمان به بدگویی از بلقیس پرداختند تا نسبت به او بی میل شود.گفتند:بلقیس کم عقل است و پاهایش شبیه سم الاغ است.سلیمان بلقیس را آزمایش کرد و خلاف گفتهٔ جنیان ثابت شد.

برخی گویند:به سلیمان گفته بودند که پاهای بلقیس مو دارد.هنگامی که بلقیس پاها را عریان کرد موهای پایش ظاهر شد و سلیمان را خوش نیامد.از جنیان در اینباره مشورت کرد،آنها برای علاج آن به ساختن حمام و تهیهٔ نوره پرداختند و برای اولین بار نوره ساخته شد.

فَلَمّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّهً وَ کَشَفَتْ عَنْ ساقَیْها

:هنگامی که بلقیس آن بنای آبگینه را دید،گمان کرد که استخری است و ساق های خود را برهنه کرد که داخل آب شود.

گویند:هنگامی که بلقیس این صحنه را دید،گفت:پسر داوود برای کشتن من هیچ راهی نداشت جز اینکه مرا در آب غرق کند؟و غرورش اجازه نداد که اظهار ترس کند و داخل آب نشود.

عادت آنها پوشیدن کفش نبود.

قالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوارِیرَ

:همین که ساق خود را برهنه کرد،سلیمان به او گفت:این بنای صاف و هموار از شیشه است و آب نیست.

قالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

:

هنگامی که بلقیس تخت سلیمان و آن منظرهٔ عجیب را مشاهده کرد،گفت:خدایا بوسیلهٔ کفر بخودم ظلم کردم و همراه سلیمان بخدا ایمان آوردم و بدین ترتیب ایمانش کامل گردید.

گویند:هنگامی که نشست،سلیمان او را دعوت بیکتا پرستی کرد و بلقیس چون آیات و معجزات را مشاهده کرده بود اجابت کرد و ایمان آورد.

برخی گویند:چون تصور کرده بود که سلیمان قصد دارد غرقش کند،از اینرو وقتی که فهمید چنین نبوده است،گفت:بخودم ظلم کردم که در بارهٔ سلیمان گمان بد بردم.

در اینکه پس از این جریان،بلقیس چه کرد،اختلاف است.برخی گویند:

ص :۱۱۸

سلیمان با او ازدواج کرد و او را بر سلطنت ابقاء نمود.برخی گویند:او را بعقد پادشاهی بنام تبع در آورد و او را به جای خود برگرداند و یکی از امرای جنی یمن را مأمور به اطاعت او کرد تا هر چه میخواهد در یمن برایش بسازد.

گویند:شخصی از عبد اللّه بن عتبه سؤال کرد که آیا سلیمان با بلقیس ازدواج کرد؟او جواب داد:چیزی در اینباره نمیدانم.آخرین مطلبی که از او در قرآن موجود است همین است که: «أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ.» در تفسیر عیاشی است که موسی بن محمد(ع)میگوید بخدمت برادرم امام علی نقی(ع)رسیدم و این بعد از آنی بود که از او مواعظ زیادی شنیده و سر به اطاعتش تسلیم کرده بودم.عرض کردم:فدایت شوم.یحیی بن اکثم مسائلی از من پرسیده است حضرت خندید و فرمود: جوابش داده ای؟گفتم:نه.فرمود:چرا.گفتم:نمیدانستم.

فرمود:چه مسائلی است؟گفتم:بگوئید که آیا سلیمان به علم آصف برخیا نیاز داشت؟ و چند مسألهٔ دیگر.

فرمود:برادر،بنویس:

بنام خداوند رحمان رحیم،در بارهٔ قول خداوند: «قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ...» سؤال کردم.او آصف برخیاست که سلیمان از آنچه او می شناخت عاجز نبود.ولی میخواست که امتش-اعم از جن و انس-بدانند که آصف بعد از او حجت خداست و این از علم خود سلیمان بود که به آصف به ودیعت داده و خدا به او تفهیم کرده بود.تا بعد از سلیمان در بارهٔ امامت آصف اختلاف نکنند.هم چنان که در حیات حضرت داوود خداوند علم را به سلیمان تفهیم کرده بود تا امامت و نبوتش بعد از داوود معلوم باشد و حجت بر مردم تمام.

ص :۱۱۹

[سوره النمل (۲۷): آيات ۴۵ تا ۵۳]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ فَإِذا هُمْ فَرِيقانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قالَ يا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَهِ قَبْلَ اَلْحَسَنَهِ
لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اَللّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قالُوا اِطَّيَّرْنا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قالَ طائِرُكُمْ عِنْدَ اَللّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَ كانَ فِی
اَلْمَدِينَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ (۴۸) قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ ما شَهِدْنا مَهْلِكَ أَهْلِهِ
وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۴۹) وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنا مَكْراً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَهُ مَكْرِهِمْ أَنّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ
أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَهً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَهً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَ أَنْجَيْنَا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

ص: ۱۲۰

ترجمه:

و بسوی ثمود فرستادیم برادرشان صالح را که خداوند را پرستش کنید.آنها دو فرقه شده،بخصومت پرداختند.گفت:ای قوم،چرا پیش از نیکی تعجیل به عذاب می کنید؟چرا از خداوند طلب مغفرت نمیکنید؟شاید به شما رحم شود.گفتند:

ترا و همراهانت را به فال بد گرفته ایم.گفت:شومی شما-به سبب کفرتان-از ناحیهٔ خداست،بلکه شما مورد آزمایش قرار میگیرید.و در شهر نه نفر بودند که فساد میکردند و اصلاح نمیکردند.گفتند:سوگند یاد کنید بخدا که او و خاندانش را بکشیم آن گاه به بازماندگانش بگوئیم که ما از هلاکت ایشان خبر نداریم و ما راست می گوئیم.

آنها به نیرنگ پرداختند و ما کیفر نیرنگشان را دادیم و آنها نمیدانستند.ببین که چگونه است عاقبت نیرنگشان که آنها و قومشان را هلاک کردیم.این است خانه های آنها که بواسطهٔ ظلم ایشان خالی مانده است.در این برای مردمی که بدانند،آیتی است و آنها که ایمان آورده و تقوی پیشه کردند نجات دادیم.

قرائت:

لنبیتنه:کوفیان بجز عاصم بصیغهٔ مخاطب و جمع خوانده اند، همچنین «لنقولن»را.

انا:حجازیان و ابو عمرو و سهل بکسر همزه و دیگران بفتح خوانده اند.

مقصود:

بدنبال قصهٔ سلیمان به نقل قصهٔ صالح پرداخته،می فرماید:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ

:بسوی قوم ثمود فرستادیم صالح را که با ایشان خویشاوندی داشت تا به آنها بگوید:خدای یکتا را بپرستید و برای او شریک قرار ندهید.

فَإِذا هُمْ فَرِيقانِ يَخْتَصِمُونَ

:اینها دو گروه شدند:گروهی مؤمن و گروهی کافر و هر کدام دیگری را تخطئه میکرد.

قالَ يا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ

:صالح بگروهی که تکذیبش

می کردنـد،گفت:چرا می گوییـد:اگر آنچه تو آورده ای حق است،عـذاب بر ما نازل کن؟چرا طلب رحمت نمیکنید؟ در اینجا عذاب«سیئه»خوانده شده است زیرا درد و الم در بردارد و به علاوه کیفر سیئه است.

لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

:چرا از خدا طلب مغفرت نمیکنید تا به شما رحمت کند و از گناه شرک شما چشم بپوشد.

قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ

:گفتنـد:ما ترا و آنهایی که بدین تو آمده اند، بفال بد گرفته ایم.علت این بود که باران نیامده و دچار قحطی و گرسـنگی شده بودند، از اینرو گفتند:این شومی و بدبختی بخاطر شماست که دامنگیر ما شده است.

قالَ طائِرُکُمْ عِنْدَ اللّهِ

:صالح گفت:این شومی بخاطر کفرتان دامنگیرتان شده است.

نمونـهٔ این مطلب را در قصـهٔ موسی دارد: «یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ» (موسـی و پیروانش را بفال بد گرفتند.بدانیـد که شومی آنها بواسطهٔ کفرشان از ناحیهٔ خداست:اعراف ۱۳۱) بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ :ابن عباس گویـد:یعنی شـما مردم به نیک و بد امتحان می شوید.محمد بن کعب گوید:یعنی به سبب اعمال زشتتان گرفتار کیفر می شوید.

برخی گفته اند:یعنی به طاعت و معصیت خدا امتحان می شوید.

وَ کانَ فِی الْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ

:

در شـهر صالـح که همان حجر است نه نفر از اشـراف بودنـد که گمراه بوده در کشـتن ناقـهٔ صالح کوشـش میکردند و خدا را اطاعت نمیکردند.

ابن عباس نام آنها را اینطور ذکر کرده:قدار بن سالف،مصدع،دهمی،دهیم، دعمی،دعیم،اسلم،قتال و صداف.

قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ

:اینها گفتند:قسم بخورید بخدا که صالح و اهلش را شبانه بکشیم.

ص :۱۲۲

ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مٰا شَهِدْنٰا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ

:آن گاه بخویشان صالح بگوئیم که ما آنها را نکشته ایم و نمیدانیم آنها را کی کشته است و ما راست می گوئیم.

زجاج می گوید:نقشهٔ آنها این بود که صالح و بستگانش را بکشند،آن گاه نزد خویشانش منکر شوند که آنها را کشته اند و یا از حال آنها خبر دارند.این بود نیرنگ آنها که خداوند در بارهٔ آن می فرماید:

وَ مَکَرُوا مَکْراً وَ مَکَرْنٰا مَکْراً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ

:آنها نیرنگ کردند و ما به تعجیل عقوبت،کیفر نیرنگشان را دادیم و آنها از این امر بی خبر بودند.هنگامی که آمدند صالح را بکشند،خداوند فرشتگانی فرستاد و آنها را با سنگ کشتند و صالح سالم ماند.

برخی گفته اند:خداوند صالح را مأمور کرد که از میان آنها خارج شود آن گاه گرفتار عذابشان کرد.

برخی گفته اند:در زیر کوهی جمع شدند تا بروند و بصالح حمله کنند که کوه بر سر آنها فرود آمد.

فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ مَکْرِهِمْ أَنّٰا دَمَّرْنٰاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ

:ببین که چگونه کیفر نیرنگشان را دادیم و به صیحهٔ جبرئیل هلاکشان کردیم.

فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خٰاوِیَةً بِمٰا ظَلَمُوا

:اکنون خانه های آنها را بنگر که بواسطهٔ ظلمشان خالی مانده است.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

:در هلاک ایشان آیتی است برای آنها که بچشم عبرت بنگرند.

این آیه دلالت دارد بر اینکه نتیجهٔ ظلم خرابی خانه هاست.در روایت است که ابن عباس میگفت:در کتاب خدا می بینم که ظلم خانه ها را خراب میکند و همین آیه را میخواند.

برخی گویند:این خانه ها در وادی القری میان مدینه و شام است.

ص:۱۲۳

وَ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ

:و کسانی که به صالح ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند نجات دادیم.

گفته انـد:اینها چهار هزار نفر بودنـد که صالح آنها را به حضـرموت برد.علت اینکه آنجا را حضـرموت نامیده اند،این است که وقتی صالح به آنجا رفت، جان سپرد.

ص :۱۲۴

[سوره النمل (۲۷): آیات ۵۴ تا ۵۹]

اشاره

وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ اَلْفٰاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجٰالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ اَلنِّسٰاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمٰا كٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنٰاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ قَدَّرْنٰاهٰا مِنَ اَلْغٰابِرِينَ (۵۷) وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسٰاءَ مَطَرُ اَلْمُنْذَرِينَ (۵۸) قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلاٰمٌ عَلىٰ عِبٰادِهِ اَلَّذِينَ اِصْطَفىٰ آللّٰهُ خَيْرٌ أَمّٰا يُشْرِكُونَ (۵۹)

ترجمه:

بیاد آور لوط را که بقومش گفت:آیا زشتی می آورید و حال آنکه می دانید؟ آیا از لحاظ شهوت به مردان روی می آورید نه زنان؟بلکه شما مردمی جاهلید.

پاسخ قومش نبود مگر اینکه گفتند:خاندان لوط را از شهر خویش اخراج کنید، آنها مردمی هستند که پاکیزگی میخواهند.او و خاندانش را نجات دادیم بجز زنش که او را از هلاک شدگان مقدر داشتیم و بر آنها باران باریدیم و بد است باران ترسانیدگان.بگو:ستایش خدا را و سلام بر بندگان برگزیده اش.آیا خدا بهتر است

ص :۱۲۵

یا آنچه شریک می سازند؟

قرائت:

یشرکون:اهل بصره و عاصم به یاء و دیگران به تاء خوانده اند.

مقصود:

سپس با عطف به گذشته،داستان لوط را آورده،می فرماید:

وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفٰاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ

:لوط را بسوی قومش فرستادیم و او به انکار کردار ایشان پرداخته،گفت:آیا به عمل زشت و شنیع لواط اقدام میکنید؟با اینکه میدانید عمل زشت و ناپسندی است.

برخی گویند:یعنی این عمل را از یکدیگر مشاهده می کنید؟ سپس به بیان عمل آنها پرداخته،می فرماید:

أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجٰالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسٰاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

:

شما از زنان چشم پوشیده،برای اطفاء شهوت خویش به مردان روی می آورید.کار شما جاهلانه است.

ابن عباس گوید:یعنی شما قیامت و عاقبت گناه را جاهلید.

فَمٰا كٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنٰاسٌ يَتَطَهَّرُونَ

:جوابی که به لوط دادند این بود که گفتند:خاندان لوط را که از این عمل امتناع دارند از شهرتان بیرون کنید.آنها مردمی هستند که پاکیزگی طلب می کنند.

فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنٰاهٰا مِنَ الْغٰابِرِينَ

:لوط و خاندانش را نجات دادیم.تنها همسر او را در میان قوم نگاه داشتیم تا هلاک شود.

وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسٰاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ

:و بر آنها سنگ باریدیم و چه بد است بارانی که بر سر مردمی ببارد که بوسیلۀ پیامبر انذار شده و سرپیچی کرده باشند.

آن گاه به پیامبر خود میگوید:

قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ

:ای محمد،بمنظور اینکه توفیق نعمت ایمان را شکرگزاری

ص :۱۲۶

کرده باشی بگو:ستایش خدا را.

برخی گویند:یعنی بمنظور شکر بر هلاک کافران بگو:ستایش خدا را.

وَ سَلاٰمٌ عَلیٰ عِبٰادِهِ الَّذِینَ اصْطَفیٰ

:و سلام بر بندگانی که خداوند به- نبوت آنها را بر بندگان خود برگزید.

برخی گویند:یعنی سلام بر یاران محمد(ص)و برخی گویند یعنی سلام بر امت محمد(ص).

معنی سلام،سالم ماندن ایشان است از عذاب کفار.

علی بن ابراهیم گوید:مقصود آل محمد(ص)است.

آن گاه به مشرکین می گوید:

آللّٰهُ خَیْرٌ أَمّٰا یُشْرِکُونَ

:آیا خدا برای پرستندگان خود بهتر است یا بتهای بی جان و بی خاصیت برای پرستندگان خودشان؟ مقصود از این بیان این است که پس از ذکر سرگذشت کافران هشداری به مشرکین مکه دهد.یعنی خداوند بندگان مؤمن خود را از هلاکت نجات داد ولی بتها پرستندگان خود را نجات ندادند.

[سوره النمل (۲۷): آيات ۶۰ تا ۶۵]

اشاره

أَمَّنْ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ اَلْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ اَلْبَحْرَيْنِ حاجِزاً أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۶۱) أَمَّنْ يُجِيبُ اَلْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ اَلسُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُماتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ اَلرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ تَعالَى اَللّٰهُ عَمّا يُشْرِكُونَ (۶۳) أَمَّنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۶۴) قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ اَلْغَيْبَ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵)

ص: ۱۲۸

ترجمه:

آیا آنکه آسمانها و زمین را آفرید و برای شما از آسمان آبی نازل کرد و بوسیلۀ آن باغهای خوش منظره ای رویاندیم که شما را نمی رسید که درخت آن را برویانید؟آیا با خداوند خدایی است؟بلکه آنها منحرف می شوند.آیا آنکه زمین را مستقر گردانید و در آن نهرهایی قرار داد و برای آن کوه هایی بر افراشت و میان دو دریا مانع ایجاد کرد؟آیا با خدا خدایی است؟بلکه بیشتر آنها نمیدانند.آیا آنکه پریشان درمانده را هنگامی که بخواندش،اجابت کند و بدی را بر طرف سازد؟ و شما را خلفاء زمین قرار دهد؟آیا با خدا خدایی است؟کی متذکر می شوید.آیا آنکه شما را در تاریکیهای خشکی و دریا هدایت میکند و آنکه بادها را بمنظور نویدی پیش از رحمت خود میفرستد؟آیا با خدا خدایی است؟برتر است خدا از آنچه شریکش می سازند.آیا آنکه آفرینش را آغاز میکند،سپس آن را بر میگرداند و آنکه شما را از آسمان و زمین روزی میدهد؟آیا با خدا خدایی است؟بگو:اگر راست می گویید،برهان خود را بیاورید.بگو:جز خدا هیچکس از آنها که در آسمانها و زمینند،غیب نمیدانند و نمیدانند که کی زنده می شوند؟

قرائت:

یذکرون:ابو عمرو و هشام به یاء و دیگران به تاء خوانده اند.

ص :۱۲۹

لغت:

حدیقه:باغ.برخی گفته اند:نخلستان.

قرار:جایی که آب در آن بایستد.

برهان:دلیل.

اعراب:

أَمَّنْ

:مبتداء و«خلق»خبر آن.

قرارا:حال یا مفعول ثانی(بنا بر اینکه«جعل»به معنی«خلق»یا«صیر» باشد).

إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ

:مبتدا و خبر.ابتدای به نکره بخاطر استفهام است.

قلیلا:صفت مصدر محذوف(تذکراً قلیلا).

بشرا:حال.

ایان:در محل نصب و متعلق به«یبعثون».

مقصود:

اکنون بذکر دلائل یگانگی خود پرداخته،می فرماید:

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ

:آیا آن چیزهایی که پرستش می کنید بهتر ندیا خدایی که خالق آسمانها و زمین است؟ وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً :خدایی که برای شما از آسمان باران می فرستد تا از آن فایده برید و معاش خود را تأمین کنید.این کار فقط از خداست و احدی قدرت بر آن ندارد.

فَأَنْبَتْنٰا بِهِ حَدٰائِقَ ذٰاتَ بَهْجَةٍ

:با آب باران باغها و بستانها را که منظرۀ زیبا و دلنشین دارند و شما از دیدن آنها لذت می برید رویاندیم.(در اینجا«ذات»را

جمع نبسته،بخاطر اینکه منظور جماعت است نه تک تک باغها.) مَا کَانَ لَکَمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا :شما قدرت ندارید که درختها را برویانید.

أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ

:این استفهام انکاری است.آیا با خدا کسی هست که در آفرینش

ص :۱۳۰

او را کمک دهد؟ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ :بلکه با او خدایی نیست،کفار مکه گرفتار شرک هستند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً

:آیا خدایان شما بهترند یا خدایی که زمین را مستقر و استوار گردانید و در نواحی آن رودهایی قرار داد که زراعت ها را برویاند و خلق را بدان حیات بخشد.

وَ جَعَلَ لَها رَواسِیَ

:و برای آن کوه هایی قرار داد که استوار بماند.

وَ جَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حاجِزاً

:و از قدرت خویش،میان آب شور و شیرین فاصله ای انداخت که با یکدیگر مخلوط نشوند.

أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ

:آیا با خدا خدایانی است؟ولی بیشتر آنها از یگانگی خداوند و کمال قدرت و عظمت او بی خبرند.

أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ

:آیا خدایان شما بهتر است یا آن خدایی که درمانده را اجابت و بیچارگیش را برطرف می کند؟اجابت دعای درمانده این است که خواستش را عمل کنند و این برای کسی ممکن است که قدرت بر اجابت داشته و صاحب اختیار باشد.درمانده ترین افراد کسی است که گنهکار باشد و از خدا طلب مغفرت کند.آدم ترسیده ای که طلب ایمنی میکند و بیماری که عافیت میخواهد و محبوسی که خواهان خلاص است،همه افراد گرفتاری هستند که بخداوند بزرگ و مهربان پناه می برند.

علت اینکه در اینجا اجابت درمانده را ذکر میکند،با اینکه گاهی هم خداوند افراد غیر درمانده را اجابت میکند،این است که سؤال و درخواست افراد درمانده، بیشتر از روی خضوع است تا دیگران.

وَ یَکْشِفُ السُّوءَ

:خدایی که سختی ها و گرفتاریها را بر طرف می سازد.

وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفٰاءَ الْأَرْضِ

:و خدایی که قرنها را جانشین یکدیگر می کند و با هلاک کردن نسل گذشته،نسل بعد را جای آنها قرار میدهد.بعضی گویند:

شما را جانشین کفار می سازد و بلاد آنها را به شما میدهد.

ص :۱۳۱

أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ

:آیا با خداوند خدایی است؟شما مردم کمی پند میگیرید،نه بسیار.یا اینکه مردم مشرک کمی پند میگیرند.(بنا بر قرائت یاء) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ :آیا خدایان شما بهتر است یا آنکه شما را در خشکی و دریا براه راست هدایت می کند؟این دلالت،بوسیلهٔ ماه و ستارگان است.چنان که می فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِي ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» (خداوند کسی است که ستارگان را وسیلهٔ هدایت شما در تاریکیهای خشکی و دریا قرار داد:انعام ۹۷) وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيٰاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ :خدایی که بادها را می فرستد تا پیش از نزول باران رحمتش نویدی و بشارتی باشند.(تفسیر این قسمت در سوره اعراف گذشت).

أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ تَعٰالَى اللّٰهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ

:آیا با خداوند متعال،خدایی است؟ پندار مشرکین باطل و خداوند از داشتن شریک منزه است.

أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

:آیا خدایان شما بهترند یا خدایی که موجودات را از نیستی به هستی می آورد،آن گاه آنها را میمیراند و پس از مرگ آنها را زنده می سازد؟ علت بیان این مطلب این است که آنها معترف بودند که خداوند آفریدگار است.از این راه میخواهد آنها را به اعتراف نسبت به معاد وادارد.زیرا کسی که قادر بر ایجاد است قادر بر اعاده است.

وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ

:و خدایی که بوسیلهٔ باران و میوه ها و گیاهان زمین به شما روزی میدهد.

أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ

:آیا با خداوند خدایی است که قادر بر این کار باشد؟ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ :بگو:برهان خود را بیاورید اگر در نسبت شریک بمن دادن راستگو هستید.از آنجا که قادر بر اقامهٔ برهان نیستند، معلوم می شود که با من خدایی نیست و جز من کسی استحقاق پرستش ندارد.

ص :۱۳۲

قُلْ لاٰ يَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ مٰا يَشْعُرُونَ أَيّٰانَ يُبْعَثُونَ

:

بگو:فرشتگان و جنیان و انسان،هیچکدام از امور غیبی و از آینده خبر ندارند و نمیدانند که کی محشور می شوند؟ این آیه هم مثل آیۀ قبل،دلیل بر قدرت خداوند است.

ص :۱۳۳

[سوره النمل (۲۷): آیات ۶۶ تا ۷۵]

اشاره

بَلِ اِدّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی اَلْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْهٰا بَلْ هُمْ مِنْهٰا عَمُونَ (۶۶) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَ إِذٰا کُنّٰا تُرٰاباً وَ آبٰاؤُنٰا أَ إِنّٰا
لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنٰا هٰذٰا نَحْنُ وَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (۶۸) قُلْ سِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ
عٰاقِبَهُ اَلْمُجْرِمِینَ (۶۹) وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ تَکُنْ فِی ضَیْقٍ مِمّٰا یَمْکُرُونَ (۷۰) وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۷۱)
قُلْ عَسیٰ أَنْ یَکُونَ رَدِفَ لَکُمْ بَعْضُ اَلَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی اَلنّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَشْکُرُونَ (۷۳) وَ
إِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا یُعْلِنُونَ (۷۴) وَ مٰا مِنْ غٰائِبَهٍ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (۷۵)

ص: ۱۳۴

ترجمه:

بلکه علم آنها در بارهٔ آخرت تدارک می شود.بلکه آنها در باره قیامت دچار تردیدند، بلکه از شناخت آن کورند.کافران گفتند:آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، بیرون آورده می شویم.این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده است و نیست مگر اکاذیب گذشتگان.بگو:در زمین بگردید و ببینید که عاقبت مجرمین چگونه بوده است؟بر آنها غمگین مباش و از نیرنگ آنها دلتنگ نباش و میگویند:اگر راست می گوئید این وعده کی خواهد بود؟بگو:شاید پاره ای از آنچه عجله اش دارید برای شما نزدیک شده باشد.خدای تو بر مردم صاحب فضل است ولی بیشتر آنها شکرگزاری نمیکنند و خدای تو میداند آنچه در دلها دارند و آنچه آشکار میکنند.هیچ نهفته ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی آشکار است.

قرائت:

ادارک:بصریان و ابو جعفر به باب افعال قرائت کرده اند و در این صورت مقصود این است که:«لم یدرکوا علمها و لم ینظروا فی حقیقتها بل هم فی شک منها»آنها به آخرت علم ندارند و در حقیقت آن نظر نکرده اند بلکه در بارهٔ آن دچار تردیدند. (۱)

أ اذا کنا ترابا و عظاما أ انا:ابو جعفر و قالون«آنا»به الف ممدوده و «اذا»خوانده اند،و روش و اسماعیل«انا»بهمزهٔ غیر ممدوده خوانده اند.ابن عامر و کسایی«ا اذا»و«اننا»خوانده اند.ابن کثیر و یعقوب«اذا»و«انا»خوانده اند.ابو عمرو «آذا»و«آنا»خوانده است.عاصم و حمزه و خلف«ا اذا»و«ا انا»خوانده اند.

ضیق:ابن کثیر به کسر ضاد و دیگران به فتح خوانده اند و هر دو بیک معنی است.

لغت:

ردف:پیوستن و ملحق شدن و نزدیک شدن.

ص :۱۳۵

۱- ۱) -این معنی از ابو علی فارسی است.لکن معلوم نیست که چرا وی از جملهٔ مثبت معنی منفی استفاده کرده است.ممکن است چنین استفاده کرده باشد که حرف استفهام در تقدیر است و استفهام هم انکاری است.بهر حال همان قرائت متداول از سایر قراءات دیگر موجه تر است.

تکن:مخفی کند.

اعراب:

اذا:متعلق به فعلی که«مخرجون»دال است بر آن.زیرا ما بعد«ان»در ما قبل آن عمل نمیکند.

هذا:منصوب و مفعول دوم«وعدنا» عَسىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ :اسم«یکون»ضمیر شأن و خبر آن«ردف لکم»است و «ان یکون»در محل رفع و فاعل«عسی».

مقصود:

قبلا بیان کرد که کافران نمیدانند کی مبعوث می شوند و در بارهٔ آن شک دارند.

اکنون بیان میکند که آنها حقیقت آن را در روز قیامت خواهند دانست.

بَلِ ادّٰارَكَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ

:در عالم آخرت علم آنها به قیامت کامل می شود و یقین پیدا میکنند.یقینی که برای آنها سودی ندارد.

بَلْ هُمْ فِی شَكٍّ مِنْهٰا

:ولی آنها در دنیا در بارهٔ آن دچار تردیدند.تردیدی که سرانجام بر طرف می شود و اسباب یقین و اطمینان برای آنها فراهم میگردد.

برخی گویند:یعنی عاقل اگر فکر کند بقیامت علم پیدا میکند.زیرا عقل حکم میکند که اهمال قبیح است.پس باید تکلیفی باشد و تکلیف هم مقتضی کیفر است و چون در این جهان کیفری نیست،باید در جهان دیگر باشد.

برخی گویند:این آیه از سه طایفه خبر میدهد:۱-طائفه ای که اقرار به قیامت دارند ۲-طایفه ای که در بارهٔ آن شک دارند ۳-طایفه ای که در بارهٔ آن ایجاد شک و شبهه میکنند.چنان که می فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِيجٍ» (بلکه چون حق نزد ایشان آمد تکذیبش کردند و آنها در امری آشفته هستند:ق ۵) بَلْ هُمْ مِنْهٰا عَمُونَ :بلکه اینها بواسطهٔ ترک تدبر و نظر،کورند.

وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَ إِذٰا كُنّٰا تُرٰاباً وَ آبٰاؤُنٰا أَ إِنّٰا لَمُخْرَجُونَ

:کافرانی که منکر قیامت بودند،گفتند:آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک و پوسیده شدیم،از قبرها

ص:۱۳۶

برمیخیزیم؟یعنی چنین چیزی بعید است و باید انکار شود.

لَقَدْ وُعِدْنٰا هٰذٰا نَحْنُ وَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ

:این وعده ای است که از پیش به ما و پدرانمان داده شده و چیزی قابل قبول نبوده است.

إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

:این مطلب چیزی جز گفته ها و اکاذیب گذشتگان نیست.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

:ای محمد، به آنها بگو:در زمین بگردید و عاقبت کسانی که کافر شدند و معصیت خدا کردند، ببینید که چگونه خدا آنها را هلاک کرد و دیار آنها را ویران گردانید.

وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمّٰا يَمْكُرُونَ

:بر تکذیب و بی ایمانی آنها غمگین مباش و از نیرنگ های آنها نترس که خداوند حافظ و یاور تست.

وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

:می گویند:این وعده ای که بما میدهی،اگر راست است،کی خواهد بود؟ قُلْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ :بگو:عذابی که نسبت به آن عجله دارید،برای شما نزدیک است.

(هر گاه کلمۀ«عسی»را خدا استعمال کند،دلالت بر وجوب دارد)یعنی گرفتار عذاب جنگ بدر خواهید شد. پس از مرگ هم عذابهایی در انتظار شماست.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ

:خدای تو به نعمتهای دینی و دنیوی بر مردم تفضل میکند.

برخی گفته اند:یعنی آنها را مهلت میدهد که توبه کنند.

فضل خدا زیادی نعمت اوست که ایجاب شکر میکند و عدل،حق بنده است.

البته فضل خداوند نسبت به بندگان مطابق حکمت و مصلحت است.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ

:ولی بیشتر ایشان شکر نعمت های خدا را بجا نمی آورند.

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا یُعْلِنُونَ

:خداوند به آنچه در

ص :۱۳۷

دلها پنهان میکنند و آنچه آشکار می سازند داناست.

وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِي السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ

:هیچ حقیقت نهفته ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در لوح محفوظ آشکار است.

برخی گویند:یعنی کارهای ایشان نزد او محفوظ است و فراموش نمیشود.

چنان که گفته شود:کارهای تو پیش من مکتوب،یعنی محفوظ است.

ص :۱۳۸

[سوره النمل (۲۷): آیات ۷۶ تا ۸۵]

اشاره

إِنَّ هٰذَا اَلْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلىٰ بَنِى إِسْرٰائِيلَ أَكْثَرَ اَلَّذِى هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَ إِنَّهُ لَهُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْعَلِيمُ (۷۸) فَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ إِنَّكَ عَلَى اَلْحَقِّ اَلْمُبِينِ (۷۹) إِنَّكَ لاٰ تُسْمِعُ اَلْمَوْتىٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ اَلدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰) وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِى اَلْعُمْيِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱) وَ إِذٰا وَقَعَ اَلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دٰابَّةً مِنَ اَلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ اَلنّٰاسَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا لاٰ يُوقِنُونَ (۸۲) وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُ قٰالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيٰاتِى وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهٰا عِلْماً أَمّٰا ذٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَ وَقَعَ اَلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمٰا ظَلَمُوا فَهُمْ لاٰ يَنْطِقُونَ (۸۵)

ص: ۱۳۹

ترجمه:

این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر چیزهایی که در باره اش اختلاف دارند بیان میکند.قرآن هدایت و رحمت است برای مؤمنان.خدا بحکم خویش در میان آنها حکم میکند و مقتدر و داناست.به خدا توکل کن که تو بر حق آشکاری.تو دعوت خود را بمردگان و کران نمی شنوانی،هنگامی که اعتراض کنند و روی بگردانند.تو کوران را از گمراهیشان هدایت نمیکنی.نمی شنوانی مگر کسانی که به آیات ما مؤمنند و اسلام آورده اند.هنگامی که عذاب بر آنها واجب شود،جنبنده ای از زمین برای آنها خارج می کنیم تا با آنها تکلم کند که مردم به آیات ما یقین نداشتند.

روزی که از هر امتی گروهی را محشور کنیم از آن کسانی که آیات ما را تکذیب میکردند.در حالی که رانده می شوند.تا هنگامی که بیایند،گوید:آیا آیات مرا تکذیب کردید و در پی علم به آن نبودید؟پس چه میکردید؟عذاب بر آنها واجب شد بواسطهٔ اینکه ظلم کردند و حرف نمی زنند.

قرائت:

لا تسمع:ابن کثیر و ابن عباس به یاء و صیغهٔ مجهول و«الصم»را به رفع خوانده اند.(و همچنین در سورهٔ روم).

بهادی:حمزه در اینجا و در سورهٔ روم«تهدی»خوانده است.

مقصود:

اکنون بذکر دلائلی می پردازد که قلب پیامبر را تقویت کند.می فرماید:

إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

:

این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در بارهٔ آن اختلاف دارند-نظیر قصهٔ مریم و عیسی و پیامبری که در تورات بشارت داده شده،که بعضی گفتند:یوشع است و بعضی گفتند:هنوز نیامده است-بیان میدارد.

این هم معجزهٔ پیامبر است که بی آنکه کتاب آنها را خوانده یا آموخته باشد،مطالب کتب آنها را بیان میکند.

وَ إِنَّهُ لَهُدیً وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ

:قرآن برای مردم مؤمن،وسیلۀ هدایت است و نعمت.

إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ بِحُکْمِهِ

:خداوند در روز قیامت میان کسانی که در بارۀ دینش اختلاف داشته اند،حکم میکند.

مقصود این است که حکم مخصوص خداست و حکم غیر او نافذ نیست و حق هر کسی را به او میدهد.بعلاوه به مظلوم وعده میدهد که داد او را از ظالم می گیرد.

وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ

:او بر هر چه بخواهد قادر است و حق و باطل را می- شناسد و هر کسی را مطابق عملش پاداش میدهد.

این آیه تسلیتی است برای کسانی که در امور دینی مخالفت شده اند.مطابق این آیه،سرانجام خداوند میان آنها حکم خواهد کرد.

فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّکَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ

:بخدا توکل کن که تو بر حقیقت واضح و آشکار هستی و کسی که بر حق است بیشتر شایستۀ توکل است تا کسی که بر باطل است.

این خطاب اگر چه به پیامبر است،ولی مقصود سایر مؤمنین است (۱).

اکنون کافران را تشبیه بمردگان کرده،می فرماید:

إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ

:کافران هم مثل مردگان که وسیلۀ ادراک ندارند و مثل کران که گوش شنوا ندارند،موعظه های پیامبر را نمی شنوند و مورد تأمل قرار نمیدهند.در عین حال آدم کر اگر بایستد و توجه کند،میشود چیزی به او فهمانید.ولی آدم کری که روی گردان باشد و فرار

۱ - ۱) -نه اینکه خطاب فقط به مؤمنین باشد و از پیغمبر(ص)توکل نخواهند-بلکه بعکس در درجۀ اول انتظار عالیترین و شایسته ترین نوع توکل از شخص پیامبر است.مردم مؤمن نیز از آنجا که در تکالیف با پیامبر خدا اشتراک دارند-جز در موارد

خاصی-باید اهل توکل باشند و از این خصلت عالی بی بهره نباشند.بدیهی است که توکل هم مراتب شدید و ضعیف دارد و هر کس ایمانش کاملتر است توکلش بیشتر است.

کنـد نمیشود چیزی به او حالی کرد،آدمی که بر جهل خود مصـمم است،مانند مرده و مانند آدم کر است و به هیچ وجه گوش به دعوت نمیدهد و فکر خود را در بارهٔ آن بکار نمی اندازد.

وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ

:تو کوران را نمیتوانی از راه ضـلالت برگردانی.اینهـا هم مثـل کوران از آیـات و معجزات تو بهره نمیگیرنـد.در اینجـا جهـل را بمنزلـهٔ کوری قرار داده است.زیرا همانطور که کوری انسان را از دیـدن باز میدارد،جهل هم انسان را از تشـخیص حقیقت مانع می شود.

إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ یُؤْمِنُ بِآیٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

:حق را کسی از تو می شنود که تسلیم و منقاد و اهل ایمان و نظر در آیات ما باشد.

در اینجا قبول حق را شنیدن آن و ترک قبول حق را نشنیدن آن حساب کرده است.

وَ إِذٰا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ

:هنگامی که عذاب بر آنها واجب گردد،جنبنده ای در میان صـفا و مروه خارج می کنیم تا مؤمن را خبر دهد که مؤمن است و کافر را خبر دهـد که کافر است.در این وقت است که تکلیف برداشـته می شود و توبهٔ کسـی قبول نمیگردد.یکی از نشانه های قیامت همین است.گفته اند:

هیچ مؤمنی و منافقی نمیماند مگر اینکه از این جنبنده مطلع می شود.شبی بیرون می آید که مردم بسوی منی می روند.

برخی گفته اند:این جنبنده هنگامی خارج می شود که کار آنها به جایی رسد که هیچیک از آنها رستگار نشوند.

قتاده گوید:یعنی هنگامی که خدا بر آنها غضب کند.

برخی گفته اند:در وقتی که قیامت نزدیک شده و عذاب آنها را فرا گیرد.

ابو سعید خدری و ابن عمر گویند:هنگامی است که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کنند.

از علی(ع)پرسیدند:دابه(جنبنده)چیست؟فرمود:بخدا سوگند که دم

ندارد،ریش دارد.

از این روایت استفاده می شود که دابه یک انسان است.

از ابن عباس روایت شده است که دابه یکی از جانوران زمین است و دارای پر و بال و چهار پاست.

حذیفه از پیامبر خدا روایت کرده است که حیوانی است بطول ۶۰ ذراع که هیچکس نمیتواند آن را بگیرد و احدی نمیتواند از چنگ او فرار کند.میان دو چشم مؤمن علامت گذاشته،می نویسد:مؤمن.و میان دو چشم کافر اثر گذاشته، می نویسد:کافر.عصای موسی و انگشتری سلیمان با اوست.صورت مؤمن را به عصا روشنی میدهد و بینی کافر را به انگشتری مهر می زند تا به مؤمن خطاب شود:ای مؤمن و به کافر خطاب شود:ای کافر.

در روایت است که پیامبر خدا فرمود:این موجود سه بار خروج میکند:

یک بار در مدینه و اطراف آن و یک بار در مکه و نواحی آن.آن گاه در یک روز مردم را وارد بزرگترین و با حرمت ترین مساجد-یعنی مسجد الحرام-میکند و در گوشهٔ مسجد مردم را می ترساند و به آنها نزدیک می شود و میان رکن حجر الاسود تا باب بنی مخزوم از سمت راست کسی که به خارج می رود،قرار دارد.گروهی از او دور می شوند و گروهی اطراف او می مانند و میدانند که خدا را عاجز نمیکنند.آن گاه سر خود را از خاک پاک می کند و به پاک کردن صورتها می پردازد.آن چنان که مثل ستاره های درخشان شوند.آن گاه در زمین حرکت میکند و هیچکس نمیتواند او را دریابد یا از او فرار کند.حتی اینکه بعضی از مردم از ترس او به نماز می ایستند و او از پشت سر نزد او آمده،می گوید:اکنون نماز میگذاری؟آن گاه پیش روی او آمده، او را مس میکند و مردم بوطن های خود می روند و در سفرها رفیق هم می شوند و در اموال شرکت می کنند و کافر از مؤمن شناخته می شود.طوری که مؤمن را بنام مؤمن و کافر را بنام کافر میخوانند (۱).

۱- ۱) -اگر چه روایاتی که راجع به این موجود نقل شده،از جهاتی با یکدیگر ناهماهنگی

وهب می گوید:این موجود صورتش شبیه صورت انسان و سایر اندامش شبیه مرغ است.چنین موجودی جز از معجزات الهی نخواهد بود.از علی(ع)روایت شده است که این موجود صاحب عصا و حدیده است.

از امام صادق(ع)روایت شده که مردی به عمار یاسر گفت:آیه ای در کتاب خدا قلبم را فاسد کرده است.عمار پرسید:کدام آیه؟گفت:این آیه: أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مقصود از دابهٔ زمین چیست؟عمار گفت:بخدا نمی نشینم و نمیخورم و نمی نوشم تا بتو نشان دهم.عمار با آن مرد نزد علی(ع)آمد.حضرت مشغول خوردن خرما و سرشیر بود فرمود:بیا.عمار نشست و با حضرت مشغول خوردن شد.آن مردم تعجب کرد.وقتی که عمار برخاست،آن مرد گفت:سبحان اللّه!تو قسم خوردی که نخوری و ننوشی مگر اینکه آن دابه را بمن نشان دهی.عمار گفت:اگر عقل داری بتو نشان دادم.

همین داستان را عیاشی از ابو ذر نقل کرده است. (۱)

تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ

.این موجود عجیب با مردم سخن می گوید که آنها به آیات ما یقین نداشتند.برخی گفته اند:یعنی مردم به سخن این موجود و خروج او یقین نداشتند.

به احتمال بعضی از مفسران کلام آن موجود با مردم این است که مؤمن و کافر را مشخص می سازد یا اینکه کفار را با سخنان ناخوشایندشان به سوی آتش می راند.

وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ

:

روزی که از هر امتی گروهی از آنها که آیات ما را تکذیب می کنند محشور می کنیم

(۱

(دارند،مع الوصف ناظر بیک حقیقت مهم هستند و آن عبارت است از اینکه در آینده ای دور یا نزدیک، باید حقیقت و عدل بر کرسی اقتدار نشیند و باطل و ظلم از زندگی انسان طرد گردد و بنا بر این، روایات و همچنین آیه،که کلمهٔ دابه را بکار می برد یا در خصوص ظهور حضرت مهدی(ع) است یا مربوط به پاره ای از علائمی است که مقارن ظهور حضرتش ظاهر می گردند.

۱- ۱) -مطابق این روایت،مقصود از آن موجود علی(ع)و بنا بر این روایت در بارهٔ رجعت است.ممکن است نظر این باشد که آن موجود نمونه ای است از علی(ع)و همان حضرت مهدی(ع)است بهر حال آیه و روایات ناظر بیک حقیقت و از ملاحم می

باشند.

و آنها رانده می شوند.برخی گویند:یعنی محبوس می شوند تا اول و آخر آنها از هم گسسته نشوند.

امامیه که معتقد به صحت رجعت هستند به این آیه استدلال کرده اند.زیرا آیه می گوید:از هر امتی گروهی را محشور می کنیم.معلوم میشود روزی که این گروه ها از هر امتی محشور می شوند،غیر از روز قیامت است.زیرا در مورد روز قیامت می فرماید: «حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً» (آنها را محشور می کنیم و احدی از آنها را رها نمی کنیم:کهف ۴۷) اخبار بسیاری دلالت دارند بر اینکه خداوند در زمان قیام حضرت مهدی(ع) گروهی از آنها که مرده اند،زنده می کند.بعضی از رجعت کنندگان از دوستان و شیعیان مهدی هستند که ثواب نصرت و کمک او نصیبشان می شود و بدولت مهدی شاد می شوند.بعضی دیگر از دشمنانش هستند که برای گرفته شدن انتقام از ایشان برمیگردند تا عذاب دنیا بچشند و بدست شیعیان کشته شوند و از قدرت و شوکت مهدی احساس سرافکندگی و حقارت کنند.

هیچ عاقلی شک ندارد که این کار مقدور خداوند متعال است و محال نیست.نظیر آن را خداوند در امتهای گذشته هم انجام داده و قرآن گواه آن است.مثل داستان عزیر و غیر آن که در جای خود ذکر کرده ایم.

روایت صحیح از پیامبر عالیقدر است که:هر چه در بنی اسرائیل روی داده،در امت من هم روی میدهد.حتی اگر یکی از آنها داخل خانهٔ مارمولک شده باشد،شما هم داخل می شوید.

با اینهمه گروهی از امامیه آیات و اخبار رجعت را تأویل برده اند به اینکه مراد بازگشت دولت و امر و نهی است نه بازگشت اشخاص و زنده شدن مردگان.اینان اخبار رجعت را تأویل برده اند به گمان اینکه رجعت با تکلیف منافات دارد.

اما این مطلب صحیح نیست.زیرا رجعت از کسی سلب اختیار نمیکند و چنین نیست که افراد را به انجام واجبات و ترک محرمات مجبور سازد.همانطوری

که با ظهور معجزات بزرگ از قبیل شکافته شدن دریا و اژدها شدن عصا و...تکلیف محال نیست.با رجعت هم تکلیف محال نیست.

وانگهی رجعت تنها با اخبار ثابت نمیشود تا قابل تأویل باشند.بلکه اجماع شیعهٔ امامیه بر آن است و اخبار هم مؤید اجماع است. (۱)

کسانی که آیه مورد بحث را دلیل بر رجعت نگرفته،بلکه دلیل بر قیامت گرفته اند،می گویند:مقصود از گروهی که محشور می شوند رؤساء و پیشوایان و زمامداران کفر و انحراف است که جمع می شوند تا بر آنها اقامهٔ حجت شود.

حَتّٰی إِذٰا جٰاءُو قٰالَ أَ کَذَّبْتُمْ بِآیٰاتِی وَ لَمْ تُحِیطُوا بِهٰا عِلْماً

:هنگامی که از خاك بیرون آمدند خداوند به آنها می گوید:انبیاء و دلائل مرا تکذیب کردید و در صدد معرفت آنها و تعیین وظائف خود بر نیامدید؟ أَمّٰا ذٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ :وظیفهٔ واجب شما این بود که در پی دانش و معرفت و شناسایی دین و تکالیف خود باشید.ولی شما به وظائف خود عمل نکردید.پس چه میکردید؟ بنا بر این که آیهٔ قبل در بارهٔ رجعت باشد،مقصود از آیات،ائمه(ع)است.

وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ بِمٰا ظَلَمُوا

:بر اثر اینکه ظلم کرده و کارشان بجایی رسیده است که از رستگاری دور گشته اند،عذاب بر آنها واقع می شود.

فَهُمْ لاٰ یَنْطِقُونَ

:دیگر حرفی ندارند که بزنند و از آن استفاده گیرند.ممکن است مقصود این باشد که از شدت ترس و وحشت قادر بر تکلم نیستند.

۱- ۱) -همانطوری که مؤلف نظر داده اند رجعت منافاتی با تکلیف ندارد و اختیار را از کسی سلب نمیکند.الا اینکه گفته شود:چه نتیجه ای دارد که شخص مرده،بار دیگر عقب گرد کند و بدنیا بیاید؟پاسخ این است که عقب گردها گاهی برای کسب پایگاه و قدرت و انرژی بیشتر است.چنان که شخصی که میخواهد پرش کند،قدری به عقب می رود تا بهتر موضع بگیرد و با انرژی بیشتری عمل پرش را انجام دهد و بیشتر بپرد.پس این عقب گرد،خود مقدمهٔ پیشرفت بیشتر وجهش کاملتری است و بنا بر این کار لغو و بیهوده ای شمرده نمیشود و لذا مؤلف در متن فرمودند که خوبان می آیند و با نصرت مهدی(ع)ثواب می برند.

[سوره النمل (۲۷): آیات ۸۶ تا ۹۳]

اشاره

أَ لَمْ يَرَوْا أَنّا جَعَلْنَا اَللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَ اَلنَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي اَلسَّماواتِ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اَللّٰهُ وَ كُلٌّ أَتَوْهُ داخِرِينَ (۸۷) وَ تَرَى اَلْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ اَلسَّحابِ صُنْعَ اَللّٰهِ اَلَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِما تَفْعَلُونَ (۸۸) مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي اَلنّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ اَلْبَلْدَةِ اَلَّذِي حَرَّمَها وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۹۱) وَ أَنْ أَتْلُوَا اَلْقُرْآنَ فَمَنِ اِهْتَدىٰ فَإِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّما أَنَا مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ (۹۲) وَ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ آياتِهِ فَتَعْرِفُونَها وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

ص: ۱۴۷

ترجمه:

ندیدنـد که شب را آفریدیم تا در آن بیارامند و روز را وسـیلهٔ بینایی قرار دادیم؟در این کار آیاتی است برای مردمی که ایمان آورنـد.روزی که در صور دمیـده شود،همـهٔ آنها که در آسـمانها و زمینند می ترسـند مگر کسانی که خدا بخواهد و همگی با خواری وارد صـحرای محشر می شوند،کوه ها را می بینی و می پنداری که جامدند و حال آنکه مثل ابرها در حرکتند.آفرینش خـدایی کـه هر چیزی را متقـن سـاخته است.او بکردار شـما آگـاه است.هر کس نیکی بیـاورد،پاداشـش بهـتر از آن است و در قیامت از ترس ایمن است و هر کس بدی بیاورد به پیشانی در آتش می افتد.

آیا جز کیفر کردارتان به شـما داده می شود؟همانا مأمورم که خدای این شـهر را که احترامش بخشیده و هر چیزی برای اوست پرسـتش کنم و مأمورم که اهل اسلام باشم و قرآن بخوانم.هر کس هدایت شود برای خود اوست و هر کس گمراه شود من از ترسانندگانم.بگو:ستایش خدا را،بزودی آیات خود را به شما نشان میدهد و می شناسید و خدایت از کردارتان غافل نیست.

قرائت:

اتوه:حمزه و حفص و خلف به همزه و فتح تاء و دیگران به الف و ضم تاء خوانده اند و بنا بر این اسم فاعل است.

تفعلون:بصریان بجز سهل و ابن کثیر و حماد و اعشی و برجمی به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.

من فزع یومئذ:کوفیان«فزع»را تنوین داده و«یوم»را نصب خوانده اند.

ص: ۱۴۸

اهل مدینه بجز اسماعیل«فزع»را بدون تنوین خوانده و«یوم»را به نصب خوانده اند.ابن کثیر و ابن عامر و ابو عمرو و نافع و یعقوب«فزع»را اضافه به«یوم» و«یوم»را بجر خوانده اند.

تعملون:اهل مدینه و ابن عامر و حفص و یعقوب به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.

اعراب:

مبصرا:حال از«النهار»یعنی صاحب ابصاریا نشان دهندهٔ اشیاء است.

مقصود:

اکنون خداوند در بارهٔ قدرت خویش بر زنده کردن مردگان و بمنظور استدلال در برابر کافران می فرماید:

أَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً

:آیا ندیدند که ما شب را آفریدیم تا از خستگی کارهای روزانه استراحت کنند و روز را آفریدیم تا جلو خود را ببینند و بتوانند برفت و آمد و کار و کوشش پردازند.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ

:در این کار برای مردمی که ایمان دارند دلالت هایی است.زیرا کسی که چنین کاری کرده است،معلوم میشود بر کارهای خود قادر است و کارهای او به اختیار و ارادهٔ خودش صورت میگیرد و به طبیعت نیست.

وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ

:بیاد آور آن روز که اسرافیل به امر خداوند در صور میدمد.این همان روزی است که آنها کیفر ظلم خود را می بینند.ممکن است منظور این باشد که در نشئهٔ دوم نفخ صور می شود.

در بارهٔ معنی صور اختلاف است.برخی گفته اند:صورتهای خلق است که دمیده میشود.یعنی روح در قالب ها دمیده می شود و مردگان مبعوث می شوند.برخی گفته اند:صور چیزی شبیه بوق است که در آن دمیده می شود.در حدیثی نیز همین معنی ذکر شده است.

فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ

:همهٔ آنهایی که در آسمانها و

زمینند از شدت ترس میمیرند.دلیل این معنی آیهٔ «فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماوٰاتِ...» است (از هوش می روند کسانی که در آسمانها و زمینند:زمر ۶۸) برخی گفته اند:نفخ سه بار است:۱-نفخ ترس ۲-نفخ بیهوشی و مرگ ۳-نفخ قیام در پیشگاه خداوند.

إِلاّ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ

:تنها فرشتگان فزع و مرگ ندارند.زیرا خداوند قلب آنها را استوار کرده است.مقصود جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل است.برخی گفته اند:منظور شهداء است که در آن روز ترسی ندارند.در روایتی همین معنی ذکر شده است.

وَ کُلٌّ أَتَوْهُ دٰاخِرِینَ

:در آن روز همگان با ذلت و خواری وارد محشر می شوند.

وَ تَرَی الْجِبٰالَ تَحْسَبُهٰا جٰامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحٰابِ

:کوه ها را می بینی و آنها را بی حرکت می پنداری،حال آنکه به تندی ابرها حرکت می کنند.

شعر زیر هم در همین معنی است:

بار عن مثل الطود تحسب انهم

وقوف لحاج و الرکاب تهملج

لشکری عظیم همچون کوه که گمان می کنی برای مقاصدی ایستاده اند و حال آنکه با سرعت در حرکتند.

کوه ها نیز در حرکتند ولی همانطوری که لشکر عظیم که ابتدا و انتهای آن ناپیداست،بی حرکت به نظر می رسد و ابرهای وسیع و گسترده که چون ابتدا و انتهای آنها را نمی بینیم،بی حرکت می پنداریم،کوه ها را هم بی حرکت تصور می کنیم.حال آنکه هیچیک از آنها بی حرکت نیستند.این وضع مربوط به هنگامی است که کوه ها بر اثر زلزلهٔ قیامت از جای کنده می شوند.چنان که می فرماید: «وَ تَکُونُ الْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (در روز قیامت کوه ها همچون پشم زده،نرم و بی ثبات شده اند:

قارعه ۵).

صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ

:این است آفرینش خدا که هر چیزی را متقن و محکم و منظم آفریده است.

قتاده گوید:یعنی هر چیزی را به نیکی آفریده است.

إِنَّهُ خَبِیرٌ بِما تَفْعَلُونَ

:او به معصیت دشمنان و طاعت دوستان آگاه است.

سپس به بیان جزای اعمال نیکان و بدان پرداخته،می فرماید:

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها

: کسانی که کارهای خود را به یگانه پرستی و اخلاص آرایش بخشند،خیر و فایدهٔ آن را در آخرت می یابند.یعنی در آخرت پاداش و ایمنی از کیفر به آنها داده میشود.

حسن و عکرمه و ابن جریح می گویند:خیر در اینجا اسم است و نظر به اینکه حسنه بمعنی ایمان و«لا اله الا اللّه»است هیچ چیزی بهتر از آن نیست.نخعی قسم میخورد که مقصود از«حسنه» گفتن«لا اله الا اللّه»است.مطابق این مذاق تفسیری معنی آیه همان است که در بالا گفته شد.اما گروهی معتقدند که«خیر»در اینجا صفت تفضیل است.یعنی:بهتر!بنا بر این مقصود این است که هر کس عمل پسندیده ای انجام دهد،ده برابر به او پاداش داده می شود و پاداش او بهتر از عمل اوست.برخی گفته اند:پاداش از این لحاظ بهتر است که فعل خداست ولی حسنه فعل انسان است.

برخی گفته اند:مقصود از خیر،رضوان و خشنودی خداست و معلوم است که رضوان خدا بزرگتر و بهتر است(وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ :توبه ۷۲) وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ :اکثر مفسرین و همچنین ابن عباس گفته اند:منظور این است که هر که مرتکب کفر و شرک شود،به صورت در آتش می افتد.

هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

:آنچه گفته شد،کیفر اعمال شماست و ظلمی به شما نمیشود.

از امام باقر(ع)نقل شده است که ابو عبد اللّه جدلی بر علی(ع)وارد گردید.

حضرت فرمود:میخواهی در بارهٔ سخن خداوند: «مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ... تَعْمَلُونَ» ترا خبر دهم؟عرض کرد:آری فدایت شوم.فرمود:حسنه،دوستی ما اهل بیت و سیئه دشمنی ماست.

ص :۱۵۱

پیامبر خدا(ص)فرمود:یا علی،اگر افراد امت من روزه بگیرند تا مثل میخ باریک شوند و نماز بخوانند تا کمرشان خمیده شود و دشمن تو باشند،خداوند آنها را در جهنم سرنگون می سازد.

سپس به پیامبر خود دستور میدهد که به آنها بگوید:

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا

:تنها مأموریت من این است که خدای شهر مکه-یا منی-را پرستش کنم که حرم امن است و چیزهایی که در جاهای دیگر حلال است،در اینجا حرام است از قبیل شکار کردن و جنگ کردن و غیره.

وَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ

:خدایی که مالک همهٔ چیزهاست و هر چه بخواهد حلال و هر چه بخواهد حرام میکند.

وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ

:و مأمورم که خدا را به یگانگی و اخلاص پرستش کنم.

وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ

:و برای شما مردم مکه قرآن بخوانم و شما را به اجرای دستورات آن دعوت کنم.

فَمَنِ اهْتَدیٰ فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ

:هر که به حق و عمل به حق هدایت شود، برای خودش هدایت شده است.زیرا پاداش آن به خودش می رسد.

وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِینَ

:و هر که به حق هدایت نشود و عمل حق انجام ندهد،باو بگو:من از کسانی هستم که مردم را به کیفر معصیت می ترسانند و آنها را دعوت به طاعت می کنند و قادر نیستم که کسی را بر ایمان و دین مجبور کنم.

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

:و بمنظور اعتراف به نعمتهای خداوند که ترا به رسالت برگزیده بگو:ستایش مخصوص ذات خداست.

سَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا

:روز قیامت آیات خود را به شما نشان می دهد و خواهید دانست که آنچه در عالم دنیا به شما گفته شده،حق است.

برخی گویند:یعنی در همین دنیا عذاب خود را در جنگ بدر به شما نشان

ص :۱۵۲

میدهد تا به رأی العین مشاهده کنید.آن گاه شما را گرفتار عذاب آخرت خواهد کرد.

وَ مٰا رَبُّکَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ

:خداوند از هیچیک از اعمال شما غافل نیست و بنا بر این کیفر شما را خواهد داد.اما تأخیر کیفر شما بخاطر حکمت و مصلحت است.

نظم آیات:

وجه اتصال آیهٔ: «إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ...» به سابق این است که چون قبلا بیان شد که ایمنی از خطرات قیامت مخصوص مؤمن نیکوکار است گویا کسی می پرسد:حسنه چیست و عبادت کدام است؟از اینرو می گوید: «إِنَّمٰا أُمِرْتُ...»

ص :۱۵۳

سورهٔ قصص

اشاره

تعداد آیات:

این سوره ۸۸ آیه است.

کوفیان طسم را یک آیهٔ مستقل میدانند و دیگران«یسقون»را.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب از پیغمبر(ص)روایت کرده است که هر که سورهٔ قصص را بخواند ده حسنه بعدد کسانی که موسی را تصدیق و تکذیب کردند به او داده میشود و فرشته ای در آسمان و زمین نمیماند مگر اینکه برای او شهادت میدهند که او براستی میگفت:

همه چیز تباه میشود جز ذات خداوند.

تفسیر سوره:

نظر به اینکه در خاتمهٔ سورهٔ نمل در بارهٔ تلاوت قرآن سخن گفت،در این سوره بیان می کند که از داستان موسی و فرعون برای مردم میخواند.

ص :۱۵۴

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ . طسم (۱) تِلْکَ آیاتُ اَلْکِتابِ اَلْمُبِینِ (۲) نَتْلُوا عَلَیْکَ مِنْ نَبَإِ مُوسی وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۳)
إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی اَلْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ اَلْمُفْسِدِینَ (۴)
وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی اَلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا فِی اَلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ اَلْوارِثِینَ (۵) وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی اَلْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ
هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ (۶)

ترجمه:

بنام خدای رحمان رحیم.این است آیات کتاب مبین.از داستان موسی و فرعون به حق برای مردمی که ایمان دارند،بر تو تلاوت می کنیم.فرعون بر روی زمین برتری

ص: ۱۵۵

جست و مردمش را فرقه فرقه کرد.گروهی از آنها را ضعیف می شمرد،فرزندانشان را سر می برید و زنانشان را زنده می گذاشت و از تبهکاران بود.میخواهیم بر کسانی که ضعیف شمرده شدند منت گذاریم و آنها را پیشوا قرار دهیم و آنها را وارث گردانیم و آنها را در زمین قدرت بخشیم و بفرعون و هامان و لشکریانشان از بنی- اسرائیل نشان دهیم آنچه را که از آن می ترسیدند.

قرائت:

نری:کوفیان بجز عاصم این فعل را بصورت ثلاثی مجرد و مغایب خوانده و ما بعد آن را رفع داده اند.

لغت:

نبأ:خبر بزرگ شیع:فرقه ها تمکین:تکمیل وسائل انجام فعل

اعراب:

بالحق:حال یا صفت مصدر محذوف یستضعف:حال و همچنین«یذبح»که حال بعد از حال است.

مقصود:

طسم تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ

:این است آیات کتاب مبین که راه رشد را از گمراهی نشان میدهد.یا اینکه خودش ظاهر و آشکار است.

نَتْلُوا عَلَیْکَ مِنْ نَبَإِ مُوسی وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ

:قسمتی از اخبار موسی و فرعون را بصدق و حقیقت بر تو تلاوت میکنیم تا مردمی که خدا و کتابش را تصدیق دارند بهره مند گردند.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ

:فرعون در کشور مصر تکبر و ستم کرد.علو بمعنی ستم است.چنان که می فرماید: «لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ» (در روی زمین ستم نمیکنند:قصص ۸۳).

ص :۱۵۶

وَ جَعَلَ أَهْلَهٰا شِيَعاً

:و مردم آن را گروه بندی کرد.قتاده گوید:میان بنی- اسرائیل و قبطیان فرق میگذاشت.دستهٔ اول را دچار ذلت و بردگی کرده و بکارهای سخت وامیداشت و دستهٔ دوم را اکرام میکرد.برخی گویند:مقصود این است که بنی اسرائیل را برای اینکه بهتر بتواند آنها را بخدمت وادارد و رام کند،گروه بندی کرده بود.

يَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسٰاءَهُمْ

:گروهی از مردم یعنی بنی اسرائیل را ضعیف ساخته،پسرانشان را سر می برید و دخترانشان را زنده می گذاشت.زیرا کاهنان به او گفته بودند:در بنی اسرائیل پسری تولد می شود که سبب زوال ملک تو خواهد شد.

سدی گوید:فرعون در خواب دید که آتشی از بیت المقدس آمد و خانه های مصر را فرا گرفت.آن گاه قبطیان را سوزانید و بنی اسرائیل را رها کرد.از اهل دانش تعبیر خواست.گفتند:از این سرزمین مردی بر میخیزد که هلاک مصر بدست اوست.

إِنَّهُ كٰانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

:فرعون مرد مفسدی بود که بیگناهان را میکشت و معصیت میکرد.

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ

:فرعون اراده کرده بود که بنی اسرائیل را براندازد و ارادهٔ ما این بود که بر آنها که ضعیف شده بودند منت گذاریم.

وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً

:و آنها را پیشوایان خیر و رهبران حقیقت قرار دهیم.این معنی از ابن عباس است.قتاده گوید:یعنی به آنها ملک و سلطنت بخشیم.این قول هم در نتیجه با قول اول یکی است.زیرا کسانی که خداوند به آنها ملک و قدرت بخشد،البته پیشوایان خیر و حقیقت خواهند بود.اما آن کسانی که بر مسند قدرت و حکومت،بمردم ستم روا دارند،حکومتشان نه از جانب خداست.چنان که می فرماید:

«فَقَدْ آتَيْنٰا آلَ إِبْرٰاهِيمَ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنٰاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً» (ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ملکی عظیم به آنها بخشیدیم:نساء ۵۴)ملک و حکومتی که از جانب خداست واجب الاطاعه است و بنا بر این امامان و جانشینان

پیامبر پادشاهان حقیقی هستند که در دین و دنیا مقدمند و وظیفهٔ مردم است که پیرو آنها باشند و پا را جای پای ایشان بگذارند. (۱)

وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِینَ

:و این مردم ضعیف را وارث دیار و اموال فرعون و قومش گردانیم.

در روایت صحیح از علی(ع)نقل شده است که:سوگند بخدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را هستی بخشید که دنیا بعد از آنکه در مقابل ما چموشی و سرکشی کرده است همچون شتر بد خلق که بفرزند خود محبت می کند،بسوی ما روی می آورد و در برابر ما رام می شود.سپس همین آیه را تلاوت فرمود.

در روایت دیگر است که امام باقر(ع)نظر بفرزندش امام صادق(ع)افکند و فرمود:بخدا سوگند،این از همان کسانی است که خدا در باره شان فرموده است:

«وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا..»

.

امام سجاد فرمود:بخدایی که محمد(ص)را برای بشارت و انذار برگزید که نیکان خاندان ما و شیعیانشان بمنزلهٔ موسی و پیروانش و دشمنان ما و طرفدارانشان بمنزلهٔ فرعون و پیروانش خواهند بود.

وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ

:و ارادهٔ ما این است که بنی اسرائیل را در سرزمین مصر قدرت بخشیم و همهٔ امکانات را در اختیار ایشان قرار دهیم.بعضی لطف را هم داخل در امکانات شمرده اند.علی بن عیسی گوید:چنین نیست زیرا در این صورت

ص:۱۵۸

۱- ۱) -از همین جا یک نتیجه هم در بارهٔ آیهٔ «قُلِ اللّٰهُمَّ مٰالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشٰاءُ...» (آل عمران ۲۶)بدست می آید.زیرا یزید بن معاویه در برابر سر بریدهٔ امام حسین بهمین آیه استدلال میکرد که ملک من از جانب خداست و تو میخواستی با آنچه خدا بمن داده مخالفت کنی.در حالی که این استدلال صحیح نیست و چنان که در متن آمده،تنها آن ملکی واجب الاطاعه است که از جانب خدا باشد و چون ملک یزید و امثالش نمیتواند واجب الاطاعه باشد،معلوم میشود از جانب خداوند نیست.تنها آن ملکی از جانب خداست که واجب الاطاعه باشد مانند ملک انبیاء و ائمه،اینجور ملکها نظیر مالکیتهایی است که از راه شیادی و دغلکاری تحصیل می شود. همانطوری که رعایت ملک چنین مالکان واجب نیست رعایت ملک چنین ملکان هم لازم نیست.

کسی که از لطف بهره ندارد باید صاحب قدرت نباشد.لکن در مورد بنی اسرائیل یکی از امکانات هم لطف است.

وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا مِنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَحْذَرُونَ

:و از بنی- به فرعون و هامان و لشکریانشان همان چیزی را نشان میدهیم که از آن می ترسیدند یعنی زوال ملک فرعون بدست یکی از مردان اسرائیلی.

ضحاک گوید:فرعون ۴۰۰ سال زندگی کرد و مردی کوتاه و فربه بود و اول کسی بود که به موهای خود رنگ گذاشت.موسی هم ۱۲۰ سال عمر کرد.

ص :۱۵۹

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي اَلْيَمِّ وَ لاٰ تَخافِي وَ لاٰ تَحْزَنِي إِنّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ اَلْمُرْسَلِينَ
(۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ (۸) وَ قالَتِ اِمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ
عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لاٰ تَقْتُلُوهُ عَسىٰ أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (۹) وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسىٰ فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ
لاٰ أَنْ رَبَطْنا عَلىٰ قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۰)

ترجمه:

به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر ده و چون بر او ترسیدی بدریایش بیفکن و نترس و غمگین مباش که او را بتو بر گردانده،از پیامبرانش میگردانیم.

خاندان فرعون او را گرفتند تا عاقبت دشمن و مایهٔ غم آنها گردد.فرعون و هامان و سپاهیانشان از خطاکاران بودند.زن فرعون گفت:روشنی چشم من و تو باشد.او را

نکشید.شاید ما را نفع بخشد یا او را بفرزندی بگیریم.و حال آنکه نمیدانستند.

قلب مـادر موسـی از همه چیز فـارغ بود و نزدیک بود که اگر برای اینکه از مؤمنین باشـد،صبر بر دلش نمی نهادیم،آشـکارش سازد.

قرائت:

حزنا:کوفیان بجز عاصم«حزْن»خوانده اند و هر دو بیک معنی است.

اعراب:

خفت:مفعول این فعل محذوف است به تقدیر«احداً» قُرَّتُ عَيْنٍ لِي :خبر مبتداء محذوف:«هو» وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ :حال.

مقصود:

سپس خداوند بیان میکند که چگونه فرعون و قومش را هلاک کرد تا دلیل باشد بر کمال قدرت و حکمتش.می فرماید:

وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ

:بمادر موسی الهام کردیم و بدلش انداختیم که طفل را تا نترسیده ای شیر ده.

در اینجا تعبیر بوحی دارد و این وحی نه وحیی است که به انبیاء می شود.برخی گفته اند:جبرئیل بر مادر موسی نازل شد.برخی گفته اند:خواب دید و علماء بنی- اسرائیل خوابش را تعبیر کردند.

فَإِذٰا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ

:و هنگامی که ترسیدی مأمورین فرعون بچه را بکشند،او را بدریای نیل بیفکن.

وَ لاٰ تَخٰافِي وَ لاٰ تَحْزَنِي إِنّٰا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جٰاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

:از مردان او نـترس و از دوری او محزون مبـاش که مـا بزودی او را تنـدرست بتو بر میگردانیم و او را یکی از پیـامبران خواهیم ساخت.

در این آیه،دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت است.

نقل شده است که شخصی اشعاری از یک زن بادیه نشین شنید که بسیار فصیح بود.

گفت:چقدر فصیح هستی!گفت:فصاحت مخصوص خداوند است و همین آیه را خواند و نکات آن را توضیح داد.

وهب می گوید:هنگامی که مادر موسی باردار بود حملش را پوشیده داشت و هیچکس از حال او مطلع نشد و این کار خدا بود.زیرا میخواست با این طفل بر سر قوم بنی اسرائیل منت گذارد.در آن سالی که موسی میخواست تولد شود،فرعون قابله ها را حاضر کرد و به آنها دستور داد که زنان را بدقت تفتیش کنند.مادر موسی در همین موقع بموسی حامله شد ولی شکمش بر نیامد و رنگش تغییر نکرد و شیرش ظاهر نشد و قابله ها کاری به او نداشتند.شبی که موسی بدنیا آمد،هیچکس پهلوی مادرش نبود.قابله ای هم نداشت.تنها خواهر موسی-مریم-در آنجا حاضر بود.

در اینوقت خداوند دستور داد که فرزند خود را شیر دهد.مدت سه ماه او را شیر داد.

بطوری که کسی صدای گریهٔ او را نمیشنید و هیچ حرکتی از طفل سر نمیزد.هنگامی که از گرفتاری بچه ترسید،صندوقی ساخت و برای طفل در آن جایی درست کرد و طفل را به امر خدا در آن نهاد و شبانه بدریا انداخت.

ابن عباس می گوید:وقتی که تولد موسی نزدیک شد،قابله ای که مأمور وی بود آمد و کمک کرد تا طفل بدنیا آمد.قابله در جبین طفل نوری دید که اندامش را لرزاند و محبت طفل در دلش جای گرفت.سپس بمادر موسی گفت:آمدم که نوزاد ترا بکشم ولی احساس میکنم که چنان او را دوست میدارم که احدی را اینطور دوست نداشته ام.او را حفظ کن.هنگامی که قابله رفت،جاسوسان متوجه شدند و آمدند که داخل خانه شوند،خواهر موسی بمادر اطلاع داد،مادر،طفل را در خرقه ای پیچید و در تنور انداخت.آنها وارد شدند و تنور را روشن و رنگ صورت مادر موسی را تغییر نیافته و پستان او را بی شیر دیدند.از خانه خارج شدند.مادر بر سر تنور آمد.خداوند آتش را بر موسی سرد و سلامت کرده بود. اما-مادر چون میدید که فرعون در جستجوی اطفال کوشش فراوان دارد ترسید و به نجاری سفارش کرد که برایش صندوق بسازد.نجار سؤال کرد که صندوق برای چه میخواهد؟مادر موسی

چون از دروغ خوشش نمی آمد،گفت:بچه ای دارم که میخواهم در آن مخفی کنم.

نجار تابوت را ساخت و به او فروخت،سپس رفت تا مأمورین را از وجود طفل مطلع سازد.ولی نتوانست با آنها تکلم کند.برگشت و شروع به کار کرد و زبانش باز شد.

دو باره رفت که گزارش دهد،باز هم زبانش بند آمد.تا سه مرتبه این وضع تکرار شد و فهمید که یک قضیهٔ غیر عادی است و دست خدا در کار است.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ

:بچه بدریا انداخته شد و خاندان فرعون او را یافتند و از دریا گرفتند.

لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً

:سرانجام این طفل موجب اندوه آنها شد و بدشمنی آنها برخاست.

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ

:فرعون و هامان و سپاهیان ایشان مردمی خطاکار و معصیتکار بودند.

داستان از اینقرار است که رود نیل صندوق حامل موسی را به جایی آورد که فرعون و زنش زندگی میکردند.فرعون دستور داد که بچه را بیاورند.آسیه دختر مزاحم در را گشود.همین که بچه را دید،خداوند محبتش را در دلش انداخت.

آسیه زنی بود از بنی اسرائیل که از زیبا رویان و پیامبر زادگان بود.به مؤمنین رحم میکرد و به آنها صدقه میداد،همین که چشم فرعون بموسی افتاد،خشمگین شد و گفت:چطور این طفل از مرگ نجات یافته است.آسیه گفت:این طفل بیش از یک سال دارد.تو دستور داده ای که بچه های امسال را بکشند.بگذارش تا روشنی چشم ما باشد.چنان که خداوند می فرماید:

وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لاَ تَقْتُلُوهُ عَسىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً

:زن فرعون گفت:روشنی چشم من و تو باشد.او را نکش.شاید بما نفع دهد یا او را بفرزندی بگیریم.

علت اینکه زن فرعون چنین حرفی زد این بود که فرعون فرزند نداشت و میخواست از این راه او را به طمع اندازد.

ص :۱۶۳

ابن عباس گوید:هنگامی که اطرافیان فرعون از موسی اطلاع یافتند،آمدند که او را بکشند.آسیه آنها را منع کرد و بفرعون گفت:نکشیدش تا قره العین ما باشد.فرعون به او گفت:قره العین تو باشد نه من.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:سوگند به آن کسی که به او سوگند میخورند که اگر فرعون نیز موسی را همچون آسیه قره العین خود شناخته بود،خداوند او را هدایت می کرد.هم چنان که زنش را هدایت کرد.لکن فرعون از جهت شقاوتش امتناع کرد که موسی را قره العین خود بداند.

وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ

:فرعون و قومش خبر نداشتند که سرانجام بدست همین طفل هلاک خواهند شد.

برخی گویند:یعنی نمیدانستند که آنچه بدنبالش می گشتند که او را بکشند همین است.

وَ أَصْبَحَ فُؤٰادُ أُمِّ مُوسىٰ فٰارِغاً

:قلب مادر موسی از همه چیز آسوده بود جز از خیال موسی.

برخی گویند:یعنی قلبش از غم و اندوه موسی آسوده بود.زیرا اطمینان داشت که پسرش نجات می یابد و وعدهٔ خداوند حق است.

برخی گویند:یعنی وعدهٔ خدا را فراموش کرده بود (۱).

إِنْ كٰادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لاٰ أَنْ رَبَطْنٰا عَلىٰ قَلْبِهٰا

: اگر ما دل مادر موسی را به صبر و یقین تقویت نکرده بودیم،نزدیک بود که از شدت غم نالهٔ خود را بیاد فرزند

ص :۱۶۴

---

۱ – ۱) -از آنجا که مادر موسی زنی با ایمان است و چنان که دیدیم در سه آیه پیش خداوند بیان داشت که به او بر مسند مقدس مادری وحی کرده است که نترسد و غمگین نباشد و اطمینان داشته باشد که فرزند او به او برمیگردد و از پیامبران می شود،باید منظور از فراغت قلب مادر موسی این باشد که آسوده خاطر،بی غم و اندوه و وحشت بنشیند تا وعده های الهی تحقق یابد و طفل خود را در آغوش کشد.بدیهی است که اگر غیر از این معنی مراد باشد باید وحی خدا و وعدهٔ او در مورد کسی که اعتماد و اطمینان حاصل نمیکند بیهوده باشد.اما مسلماً مادر موسی از مدتها پیش مورد عنایت و توجه مخصوص خداست و علی هذا نگرانی ندارد.

بلنـد کنـد.برخی گوینـد:یعنی از مشاهـدهٔ منظرهٔ غرق شـدن طفـل نزدیـک بود که نـاله بر آورد.ولی ما دلش را به صبر تقویت کردیم.برخی گویند:یعنی اگر قلبش را تقویت نکرده بودیم نزدیک بود هنگامی که فرعون او را برای شـیر دادن موسی احضار کرد،بگوید:من مادر او هستم.زیرا سخت خوشحال شده بود.برخی گویند:

نزدیک بود وحی را آشکار سازد.

لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

:علت اینکه قلب او را به نیروی صبر تقویت کردیم این بود که میخواستیم از افراد مؤمن باشـد،وعدهٔ ما را تصدیق کند و بوحی و سخن ما اعتماد داشته باشد.

ص :۱۶۵

[سوره القصص (۲۸): آيات ۱۱ تا ۱۵]

اشاره

وَ قٰالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (۱۱) وَ حَرَّمْنٰا عَلَيْهِ اَلْمَرٰاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقٰالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ أَهْلِ بَيْتٍ
يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نٰاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنٰاهُ إِلىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهٰا وَ لاٰ تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ
(۱۳) وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اِسْتَوىٰ آتَيْنٰاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَ دَخَلَ اَلْمَدِينَةَ عَلىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهٰا
فَوَجَدَ فِيهٰا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاٰنِ هٰذٰا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذٰا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغٰاثَهُ اَلَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى اَلَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ
قٰالَ هٰذٰا مِنْ عَمَلِ اَلشَّيْطٰانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵)

ص: ۱۶۶

ترجمه:

مادر موسی بخواهر موسی گفت:او را دنبال کن و او را از دور می دید و آنها نمیدانستند.و زنان شیرده را از پیش بر او حرام کرده بودیم.خواهر موسی گفت:آیا شما را به خانواده ای که او را برای شما تکفل کند دلالت کنم؟و آنها دلشان بحال موسی می سوخت.موسی را بمادرش برگرداندیم تا چشمش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعدهٔ خدا حق است ولی بیشتر آنها نمیدانند،و چون به حد رشد رسید و کمال یافت حکمت و دانش به او دادیم و نیکوکاران را اینطور پاداش میدهیم.

و هنگامی که اهل شهر غفلت داشتند وارد شهر شد و دو مرد را که یکی از دوستان و یکی از دشمنانش بود در حال نبرد دید و آنکه از دوستانش بود بر آنکه از دشمنانش بود از وی کمک خواست.موسی بر سینه اش کوبید و کارش را ساخت.گفت:این از عمل شیطان است که او دشمنی آشکار است.

لغت:

قص:دنبال کردن.

بصرت به عن جنب:او را از دور میدید.

مراضع:جمع مرضعه،زنان شیرده.

نصح:عملی را از روی خلوص انجام دادن.ضد غش(خیانت).

وکز:دور کردن و بقولی مشت زدن.

اعراب:

عَنْ جُنُبٍ

:حال.

هٰذا مِنْ شِیعَتِهِ وَ هٰذا مِنْ عَدُوِّهِ

:این دو جمله در محل نصب و صفت «رجلین»می باشند.

مقصود:

سپس خداوند به بیان این می پردازد که چگونه دل فرعون را نرم و رام کرد تا به تربیت موسی پردازد.می فرماید:

ص :۱۶۷

وَ قٰالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ

:مادر موسی بدختر خویش گفت:از دنبال موسی برو و از حال او کسب اطلاع کن.

فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ

:خواهر موسی از دنبال موسی رفت.مشاهده کرد که خاندان فرعون صندوق را از آب گرفته و موسی را از درون آن بیرون آورده اند و او از دور بتماشا پرداخت.

این جملهٔ کوتاه با همهٔ اختصاری که دارد تمام مطالب بالا را افاده میکند و از معجزات قرآن است.

وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ

:ولی فرعونیان نمی دانستند که او خواهر موسی است.

برخی گویند:یعنی نمی دانستند که وی برای کسب اطلاع از حال موسی آمده است.

این جمله در آیهٔ(۱۰)هم آمده بود.شاید منظور از تکرار آن است که میخواهد بفهماند اگر فرعون خدا بود،باید از این امور آگاه باشد.

وَ حَرَّمْنٰا عَلَيْهِ الْمَرٰاضِعَ مِنْ قَبْلُ

:هر زن شیردهی آوردند،پستانش را نگرفت.

زیرا خداوند از پیش او را از خوردن شیر این زنها منع کرده،بغض آنها را در دلش انداخته بود.تحریم در اینجا به معنی منع است نه نهی از فعل.چنان که امرء القیس گوید:

جالت لتصرعنی فقلت لها اقصری

انی امرء صرعی علیک حرام

حرکت کرد که مرا بر زمین بزند.به او گفتم:خودداری کن که من مردی هستم که زمین زدن من بر تو حرام(ممنوع)است.

فَقٰالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ

:خواهر موسی به آنها گفت:

میخواهید شما را به خانواده ای دلالت کنم که تکفل و تربیت او را برای شما بر عهده گیرد؟ این جمله دلالت دارد بر اینکه

خداوند محبت موسی را در دل فرعون افکنده بود.بخاطر محبت شدیدی که بموسی پیدا کرده بود زنان شیرده را حاضر کرد.

ص :۱۶۸

ولی موسی پستان هیچ زنی نگرفت.وقتی خواهر موسی بی تابی و محبت و دلسوزی آنها را مشاهده کرد، گفت:خانواده ای سراغ دارم که با کمال محبت و دلسوزی این طفل را تربیت و بزرگ می کنند.

وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

:قوم فرعون دلشان برای طفل می سوخت و همه نوع تلاش برای نجات طفل کرده بودند.

برخی گویند:وقتی خواهر موسی چنین گفت،هامان گفت:این زن او را می شناسد و میداند که از چه خانواده ای است؟خواهر موسی گفت:منظورم این بود که این خانواده دوستان و خدمتگزاران فرعونند.

فَرَدَدْنَاهُ إِلىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لاٰ تَحْزَنَ

:موسی را بمادرش برگرداندیم تا چشمش روشن شود و غم نخورد.

در اینوقت خواهر موسی نزد مادر آمده،او را نزد فرعون برد.موسی بوی آشنا بمشامش خورد.دانست که مادر است.پستانش را گرفت و شیرش را نوشید و آرام شد.

گویند:فرعون به او گفت:چرا این طفل فقط پستان ترا گرفت؟جواب داد:

بخاطر اینکه من زنی خوشبو بوده دارای شیری پاک هستم.هر بچه ای بیاورند شیر مرا می خورد.فرعون خوشحال شد.

وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ

:تا مادر موسی بداند که وعدهٔ خدا حق است.مقصود همان وعده ای است که در آیهٔ ۷ ذکر شده است.

وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ

:ولی بیشتر آنها نمی دانستند که خداوند به وعدهٔ خود جامهٔ عمل پوشیده است.

وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوىٰ آتَيْنٰاهُ حُكْماً وَ عِلْماً

:همین که موسی رشد کرد، و عقلش کامل شد،او را به حکمت و دانش برتری بخشیدیم.برخی گفته اند:یعنی هنگامی که به سن ۴۰ ساله رسید.بنا بر این موسی پیش از آنکه به نبوت برگزیده شود دارای حکمت و دانش بود.برخی گویند:منظور از حکمت و دانشی که به او داده

شده،همان مقام نبوت است.

وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ

:نیکوکاران را این چنین پاداش میدهیم(تفسیر این قسمت در سورهٔ یوسف گذشت) وَ دَخَلَ الْمَدِینَهَ عَلیٰ حِینِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِهٰا
:در موقع ظهر که مردم استراحت کرده بودند موسی وارد شهر شد.

برخی گفته اند:این شهر در دو فرسخی مصر بود.برخی گفته اند:شب هنگام بعد از نماز مغرب و عشاء وارد شهر شد.برخی گفته اند:روز عیدی بود و مردم سرگرم بازیها و جشنهای خود بودند.

در بارهٔ اینکه چرا وارد شهر شد،اختلاف است:برخی گویند:موسی در جمع سواران موکب فرعون حرکت میکرد.روزی به او خبر دادند که فرعون و موکبش حرکت کرده اند.موسی هم سوار شد و بدنبالشان حرکت کرد،همین که موقع خواب نیمروز شد،به شهر آمد که استراحت کند.

برخی گویند:بنی اسرائیل جمع می شدند و سخن موسی را گوش میدادند.

هنگامی که موسی به حد رشد رسید با قوم فرعون به مخالفت پرداخت.این خبر در همه جا پخش شد و او را ترساندند.موسی هر وقت داخل شهر می شد،ترسان بود.

از اینرو وقتی داخل شد که کسی نفهمد.

برخی گویند:فرعون دستور داده بود که موسی را اخراج کنند.از اینرو موسی طوری وارد شهر می شود که کسی نفهمد.

فَوَجَدَ فِیهٰا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلاٰنِ هٰذٰا مِنْ شِیعَتِهِ وَ هٰذٰا مِنْ عَدُوِّهِ

:در همین موقع بدو مرد برخورد که یکی از آنها اسرائیلی و دیگری قبطی بود و با یکدیگر نبرد می کردند و مرد قبطی میخواست اسرائیلی را مجبور کند که هیزم به آشپزخانهٔ فرعون برد.

برخی گویند:یکی از آنها دیندار و دیگری کافر بود.

فَاسْتَغٰاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ

:مردی که دوست موسی

بود از موسی کمک خواست تا دشمن را مغلوب سازد.

ابو بصیر از امام صادق(ع)روایت کرده است که:نام شما برای شما مبارک باشد.

گفتم:چه نامی؟فرمود:شیعه!مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: «فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ» .

فَوَکَزَهُ مُوسیٰ فَقَضیٰ عَلَیْهِ

:موسی مشتی بر سینه اش زد و کار او را یکسره کرد.برخی گفته اند:عصائی به او زد.

قٰالَ هٰذٰا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰانِ

:و گفت:این کار از شیطان بود که مرا بخشم آورد.

و باعث شد که مردی را بکشم.

حسن گوید:در آن موقع کشتن کافر روا نبود.زیرا تکلیف خودداری از جنگ بود.

برخی گفته اند:یعنی کاری که به سبب آن قتل واقع شد از عمل شیطان بود. (۱)

سید مرتضی دو وجه دیگر ذکر کرده است:۱-قتل او بدست من سبب شد که او از ثواب محروم گردد و این از عمل شیطان است.زیرا بهتر بود که فعلا زنده بماند شاید از فرصت استفاده میکرد پس موسی فعل مستحبی را ترک کرده است.

۲-مقصود این است که کار مقتول از عمل شیطان بود.یعنی او مخالف خدا و مستحق قتل بود.سپس بوصف شیطان پرداخته،می گوید:

إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ

:شیطان دشمن بنی آدم و آشکارا گمراه کنندۀ ایشان است.

پرسش:

آن مرد یا سزاوار قتل بود یا نبود؟اگر سزاوار نبود،از نظر شما روا نیست انبیاء پیش از نبوت یا بعد از آن مرتکب کار خلاف شوند و اگر سزاوار بود،چرا

---

۱ - ۱) -از آنجا که ما معتقدیم که پیامبران کاری که مطابق میل شیطان و مخالف رضای خداست انجام نمیدهند،باید این

جمله طوری معنی شود که با قاعده عصـمت انبیاء مخالف نباشد.علی هذا آیه هیچ دلالتی ندارد که موسی میخواهد بگوید قتل از عمل شیطان است،بلکه میخواهد بگوید این قتل در نتیجه جنگی است که عمل شیطان بود.

موسی از این کار پشیمان شد و استغفار کرد؟ پاسخ:

این قتل بمنظور نجات مؤمنی از شر ظالمی انجام شد و بخودی خود مقصود نبود.بدیهی است که چنین قتلی قبیح نیست.زیرا جنبهٔ دفاعی دارد و فرقی نیست میان اینکه قاتل از خود دفاع کند یا از دیگری،اما در بارهٔ ندامت و استغفار موسی بعدا سخن خواهیم گفت.

ص :۱۷۲

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱۶ تا ۲۰]

اشاره

قالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ (۱۶) قالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ (۱۷)
فَأَصْبَحَ فِی اَلْمَدِینَهِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا اَلَّذِی اِسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسی إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ (۱۸) فَلَمّا أَنْ أَرادَ أَنْ
یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما قالَ یا مُوسی أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِیدُ إِلاّ أَنْ تَکُونَ جَبّاراً فِی اَلْأَرْضِ وَ ما
تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ اَلْمُصْلِحِینَ (۱۹) وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی اَلْمَدِینَهِ یَسْعی قالَ یا مُوسی إِنَّ اَلْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ
إِنِّی لَکَ مِنَ اَلنّاصِحِینَ (۲۰)

ترجمه:

گفت:خدایا بخود ظلم کردم.مرا ببخشای و خدا او را بخشود که او غفور و

ص :۱۷۳

رحیم است.گفت:خدایا سوگند به آنچه بمن انعام کردی که هرگز پشتیبان مجرمین نخواهم بود.موسی در شهر هم چنان در انتظار به سر می برد.تا اینکه باز همان مرد اسرائیلی که روز پیش از او کمک خواسته بود،از او کمک خواست.موسی به او گفت:

تو آدم گمراهی هستی.همین که خواست دشمن را دور کند،گفت:ای موسی میخواهی همانطوری که دیروز شخصی را کشتی امروز هم مرا بکشی.تو نمیخواهی مگر اینکه در روی زمین از جباران باشی و نمیخواهی که از مصلحین باشی.مردی با شتاب از نقطه دور دست شهر آمده،گفت:ای موسی،اشراف فرعونی میخواهند ترا بکشند.

خارج شو که من از دوستان مخلص توام.

لغت:

ترقب:انتظار.

استصراخ:کمک خواستن.

ایتمار:مشورت.

اعراب:

بِمٰا أَنْعَمْتَ

:باء حرف قسم و جواب قسم«فلن اکون» أَنْ أَرٰادَ أَنْ :«ان»اول زائده و دوم مصدریه است.

لَکَ مِنَ النّٰاصِحِینَ

:«لک»متعلق به محذوف است که بوسیلهٔ«الناصحین» تفسیر شده و بخود آن متعلق نیست.زیرا ما بعد«ال»موصوله در ما قبل آن عمل نمیکند.

مقصود:

اکنون به بیان این مطلب می پردازد که موسی پس از قتل قبطی پشیمان شد.

قٰالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی

:موسی گفت:خدایا من با این قتل به خودم ظلم کردم.زیرا اگر بدانند مرا میکشند.

مرحوم سید مرتضی میگوید:این اعتراف در پیشگاه خدا از این جهت است که از او ترک اولایی سرزده و عمل مستحبی را

ترک کرده است.

ص: ۱۷۴

فَاغْفِرْ لِی

:خدایا مرا بیامرز.نظیر قول موسی،قول حضرت آدم است که پس از خوردن شجرۀ ممنوعه که آنهم ترک مستحبی کرده بود،می گوید: «رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ» (خدایا،بخود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود:اعراف ۲۳)مرا بیامرز، یعنی توبه و استغفارم را قبول کن.پس قبول توبه و استغفار،غفران نامیده شده است.

فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ

:خداوند موسی را بخشود و او نسبت به بندگان خود آمرزگار و بخشندۀ نعمت است.

قالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ

:موسی گفت:

خدایا با آمرزش خود و دفع بلای دشمنان،نعمتی بمن عطا کرده ای که بدان سوگند یاد میکنم که هرگز پشتیبان مجرمین نباشم.

از این آیه استفاده میشود که پشتیبانی مجرمین،جرم و معصیت و پشتیبانی مؤمنین طاعت و عبادت است،موسی هر که را که بظاهر اهل ایمان بود کمک میکرد و هر که را که بظاهر اهل کفر بود مخالفت میکرد.

در روایت است که از عطاء بن ابی ریاح پرسیدند:فلانی برای فلانی نویسندگی میکند و دخل و خرج او به اندازۀ همان اجرتی است که از وی میگیرد.اگر بگیرد، بی نیاز است و اگر نگیرد،خودش و عائله اش دچار فقر شدید می شوند.عطاء گفت:

آیا قول آن مرد صالح(موسی)را نشنیده ای: «رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ» .

فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَهِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ

:روز دیگر موسی در شهر ماند و از کشتن قبطی بیمناک بود و منتظر بود که اخبار را در مورد این قتل بدست آورد.یعنی از فرعون و قومش می ترسید که متوجه شوند موسی قاتل قبطی است.از اینرو تجسس میکرد تا ببیند آنها چه عکس العملی نشان میدهند؟ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ :در همین موقع همان اسرائیلی که روز پیش از موسی کمک خواسته بود،با مرد دیگری درگیری پیدا کرد و از موسی

برای نجات از شر او کمک طلبید.

ابن عباس می گوید:همین که قتل قبطی فاش شد،قبطیان به فرعون گفتند:

بنی اسرائیل یکی از مردان ما را کشته اند،فرعون گفت:قاتل او را می شناسید و کسی دارید که شهادت دهد؟گفتند:نه.به آنها دستور داد که به جستجو پردازند.در همان وقتی که جستجو میکردند،موسی در حین عبور،به آن اسرائیلی برخورد و اسرائیلی از وی کمک خواست.

قَالَ لَهُ مُوسىٰ إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ

:موسی به او گفت:تو آشکارا گرفتار گمراهی هستی.زیرا دیروز با آن مرد جنگیدی و امروز با این مرد.

مقصود گمراهی از حیث دین نیست،بلکه مقصود این است که جنگ کردن با قوم فرعون که جمعیتشان زیاد است،گمراهی است و از روی صواب نیست.

فَلَمّٰا أَنْ أَرٰادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمٰا قٰالَ یٰا مُوسىٰ أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَمٰا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ

:سرانجام موسی دلش به حال آن مرد اسرائیلی سوخت و تصمیم گرفت که شر دشمن را کوتاه کند.اما مرد اسرائیلی تصور کرد که موسی میخواهد بکمک قبطی بشتابد.زیرا قبلا به او اعتراض کرده بود که دچار گمراهی است.از اینرو گفت:همانطوری که دیروز یک نفر را کشتی،امروز هم میخواهی مرا بکشی؟ حسن می گوید:این مطلب را همان قبطی گفت،زیرا قتل آن مرد شهرت پیدا کرده بود و میدانست که بدست بنی اسرائیل کشته شده است.

إِنْ تُرِیدُ إِلاّٰ أَنْ تَکُونَ جَبّٰاراً فِی الْأَرْضِ

:تصمیم تو این است که در روی زمین به قتل و ستم پردازی.

عکرمه و شعبی گویند:هر کس دو نفر را به ناحق بکشد،جبار است.

وَ مٰا تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ

:تو نمیخواهی از اصلاح کنندگان باشی.

همین که اسرائیلی این مطلب را گفت،قبطی دانست که موسی قاتل است،نزد فرعون رفت و او را مطلع ساخت.فرعون مأمورین را بطلب موسی فرستاد و دستور قتلش داد.

وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعی

:مردی از آخر شـهر از راهی نزدیکتر پیش از رسـیدن مأمورین با شتاب و عجله خود را به موسی رسانده،او را از تصمیم قبطیان آگاه کرد.گویند:این مرد مؤمن آل فرعون حزقیل بود.برخی گفته اند:

نامش شمعون و برخی گفته اند:نامش سمعان بود.

قالَ یا مُوسی إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النّاصِحِینَ

:

به موسـی گفت:اشـراف فرعونی تصـمیم گرفته اند ترا بکشـند.از سـرزمین مصـر خارج شو که من از خیر خواهان و دوستان تو هستم.

ص :۱۷۷

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

فَخَرَجَ مِنْهَا خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (۲۱) وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَواءَ اَلسَّبِيلِ (۲۲) وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ اَلنّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ اِمْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقِي حَتّى يُصْدِرَ اَلرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقى لَهُما ثُمَّ تَوَلّى إِلَى اَلظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اِسْتِحْياءٍ قالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ اَلْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (۲۵)

ترجمه:

موسی ترسناک از شهر خارج شد و منتظر بود که او را بگیرند.گفت:خدایا

مرا از مردم ستمکار نجات ده.و چون متوجه مدین شد،گفت:امید است که خداوند مرا به راه درست هدایت کند و چون بر سر چاه مـدین رسـید،مردمی یافت که حیوانات خود را آب میدادنـد و در کنار آنها دو زن دیـد که گوسـفندان خود را از نزدیک شدن به آب باز میداشتند.موسـی به آنها گفت:چرا از دادن آب به گوسفندانتان خودداری میکنید؟گفتند:گوسفندانمان را آب نمیـدهیم تا چوپانان برونـد.و پدرمان پیر سالخوردی است.موسـی گوسـفندانشان را آب داد.سـپس به سایه رفته،گفت:خدایا به خیری که بر من نازل کرده ای محتاجم.یکی از زنان که با شـرم و حیا حرکت میکرد،نزد موسی آمده،گفت:پدرم ترا میخواهد تا مزد اینکه بگوسفندان ما آب دادی بتو بدهد.هنگامی که نزد او رفت و سر گذشت خود را برای او شرح داد، گفت:نترس.از قوم ستمکار نجات یافته ای.

قرائت:

یصـدر:ابو جعفر و ابو عمرو و ابن عامر بفتـح یاء و ضم دال خوانـده انـد و دیگران از باب افعال.بنا بر اول مقصود این است که چوپانان بروند و بنا بر دوم مقصود این است که چوپانان گوسفندان خود را ببرند و بنا بر این مفعول حذف شده است.

لغت:

تلقاء شیء:جانب و طرف شیء.

سواء السبیل:وسط طریق.

تذودان:منع می کردند،زجاج گوید:این کلمه در مورد شتر و گوسـفند بکار می رود نه انسان.اما صحیح نیست زیرا استعمالاتی هست که خلاف آن را ثابت می کند.

خطب:امر مهم.

رعاء:جمع«راعی»چوپانان.

ص :۱۷۹

اعراب:

تلقاء:ظرف مکان.

لا نَسْقِی

:دو مفعول این فعل حذف شده.یعنی:«لا نسقی الغنم الماء».همچنین:

«فَسَقی لَهُما»

.

لِما أَنْزَلْتَ

:جار و مجرور متعلق به«فقیر»است.

تمشی:حال.

عَلَی اسْتِحْیاءٍ

:حال.

قالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ...

:این جمله بدل از «فَجاءَتْهُ إِحْداهُما...» یا حال است به تقدیر«قد»و عامل آن«جاءت»یا«تمشی»است.

مقصود:

سپس در بارۀ رفتن موسی به مدین می فرماید:

فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ

:موسی از شهر فرعون خارج شد در حالی که می ترسید گرفتار و کشته شود و همچنین منتظر بود که مأمورین سر رسند.

قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ

:گفت:خدایا مرا از شر ظالمان نجات ده.

ابن عباس گوید:موسی بسوی مدین شتافت در حالی که راه را آشنا نبود و فقط با امید و حسن ظن به خدای خویش حرکت میکرد و دعایش این بود که: «رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ» .برخی گفته اند:این فراری بی پناه در راه مدین نه توشه ای با خود

داشت و نه آبی.از گیاه صحرا میخورد و می رفت تا خود را به آب مدین رسانید.

وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَ السَّبِیلِ

:هنگامی که متوجه سمت مدین که تا مصر هشت روز راه بود،گردید،راه را نمی شناخت.از اینرو گفت:امید است که خدایم مرا به راه صحیح هدایت کند و از سرگردانی و گم گشتن در بیابانها حفظ فرماید.

برخی گفته اند:خودش هم نمیدانست کجا می رود.راهی که منتهی بمدین می شد در پیش گرفت و رفت.

ص :۱۸۰

عکرمه گوید:چهار راه در برابر موسی بود و نمیدانست که از کدامیک برود.

از اینرو خود را بخدا سپرد تا راهی که او را بمقصد نجات برساند در پیش پایش قرار دهد.خداوند هم دعایش را مستجاب و راهنماییش کرد.

برخی گویند:فرشته ای که سوار اسب بود و بزغاله ای با خود داشت آمد و او را به مدین برد.سعید بن جبیر گوید:پاهایش برهنه بود و بمدین نرسید تا پوست پاهایش افتاد.

وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ يَسْقُونَ

:و چون به آب مدین رسید،جماعتی از شبانان دید که مشغول آب دادن گوسفندان خود بودند.

وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ

:و در کنار آنها دو زن دید که گوسفندان خود را از نزدیک شدن به آب منع میکردند.

برخی گویند:یعنی مردم را از نزدیک شدن بگوسفندان منع می کردند.

برخی گویند:یعنی گوسفندان خود را از مخلوط شدن با گوسفندان دیگران منع میکردند.

قالَ ما خَطْبُكُما

:موسی از آنها پرسید:چرا گوسفندان خود را آب نمیدهید؟ قالَتا لا نَسْقِي حَتّى يُصْدِرَ الرِّعاءُ :گفتند:صبر می کنیم تا مردم بروند و اینجا خلوت شود.زیرا ما قدرت آب کشیدن نداریم.وقتی که مردم رفتند آبهای باقیماندهٔ در حوض را به گوسفندان خود میدهیم.

وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ

:پدر ما پیر است و نمیتواند گوسفندان را آب دهد.

بدینجهت ما ناچاریم خودمان گوسفندانمان را آب دهیم.مقصودشان این بود که موسی آنها را کمک دهد.

برخی گفته اند:مقصودشان این بود که عذر خود را که بدون محرم بیرون آمده بودند بموسی بفهمانند.

فَسَقى لَهُما

:موسی گوسفندان آنها را آب داد.یعنی مردان را کنار زد تا بتواند گوسفندان زنها را آب دهد.

برخی گفته اند:سنگی از روی چاهی برداشت و دلوی از آنها گرفت و به آب دادن گوسفندان ایشان پرداخت.این سنگ را ده نفر می توانستند حرکت دهند.

دلوی هم که به او دادند،اینقدر سنگین بود که کشیدن آن از چاه،کار ده نفر بود.

ثُمَّ تَوَلّٰى إِلَى الظِّلِّ

:آن گاه برای خنک شدن و استراحت کردن با حال گرسنگی به سایهٔ درختی پناه برد.

فَقٰالَ رَبِّ إِنِّي لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

:گفت:خدایا به خیری که بر من نازل کنی محتاجم.

ابن عباس گوید:پیغمبر خدا درخواست تکه نانی از خدا میکرد.

علی(ع)می فرماید:نانی از خدا مسألت میکرد که بخورد.زیرا از گیاه بیابان چندان خورده بود که سبزی آن از فرط لاغری از پوست شکمش پیدا بود.

زنها پیش پدر خود رفتند و چون نسبت به روزهای دیگر خیلی زود برگشته بودند،از کار آنها تعجب کرد و آنها جریان را به اطلاعش رسانیدند. یکی از آنها دستور داد که موسی را نزد او ببرد.دختر بزرگتر آمد تا موسی را نزد پدر ببرد.

چنان که می فرماید:

فَجٰاءَتْهُ إِحْدٰاهُمٰا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيٰاءٍ

:یکی از آنها به رسم زنان با شرم و حیا نزد موسی آمد.برخی گفته اند:صورت خود را به آستینش پوشیده بود.برخی گفته اند:خوش نداشت که جلو مردی راه برود و با مردی تکلم کند،برخی گفته اند:

یعنی از بیراهه می رفت.

قٰالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مٰا سَقَيْتَ لَنٰا

:بموسی گفت:پدرم ترا میخواهد تا مزد آب دادن گوسفندانمان را بتو بدهد.

بیشتر مفسرین معتقدند که پدرش شعیب است.وهب و سعید بن جبیر معتقدند که او یثرون برادرزاده شعیب است.شعیب بعد از آنکه کور شده بود جان سپرده و میان مقام و زمزم بخاک سپرده شده بود.برخی گفته اند:یثروب است.برخی گفته اند:یثروب نام اصلی شعیب است،زیرا شعیب نامی عربی است.

ابو حازم میگوید:وقتی وی بموسی گفت که پدرم میخواهد مزد ترا بدهد، موسی خوشش نیامد و میخواست با او نرود ولی چاره ای نداشت.زیرا آن بیابان حیوانات درنده داشت.ناچار موسی با او براه افتاد.باد لباسهای دختر شعیب را حرکت میداد و بدنش را ظاهر میکرد.موسی گاهی از او اعراض میکرد و گاهی چشم خود را فرو می نهاد.سرانجام به او گفت:ای کنیز خدا،عقب بیفت و جهت را به من نشان ده.هنگامی که نزد شعیب آمد،موقع خوردن شام بود.شعیب به او گفت:

جوان،بنشین و شام بخور.موسی گفت:بخدا پناه می برم.شعیب گفت:چرا؟مگر گرسنه نیستی؟گفت:گرسنه ام ولی می ترسم که این شام مزد آب دادن به گوسفندان باشد.من از خاندانی هستم که در برابر عمل آخرت،مزد نمیگیرند.شعیب گفت:

جوان،بخدا قسم،چنین نیست.عادت من و پدرانم این است که از مهمانان پذیرایی کنیم و غذای خود را با دیگران بخوریم.موسی به خوردن غذا مشغول شد.

فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ

:

موسی تمام ماجراهای خود را برای شعیب تعریف کرد و او را از فرار و آوارگی خود مطلع ساخت.شعیب به او گفت:نترس که از شر فرعون و قومش نجات یافته ای.زیرا سرزمین ما در قلمرو سلطنت فرعون نیست.

ص :۱۸۳

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اِسْتَأْجَرْتَ اَلْقَوِیُّ اَلْأَمِینُ (۲۶) قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی اِبْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ
تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّالِحِینَ (۲۷) قالَ ذلِکَ
بَیْنِی وَ بَیْنَکَ أَیَّمَا اَلْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اَللّٰهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ (۲۸) فَلَمّا قَضی مُوسَی اَلْأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ
جانِبِ اَلطُّورِ ناراً قالَ لِأَهْلِهِ اُمْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ اَلنّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمّا أَتاها نُودِیَ
مِنْ شاطِئِ اَلْوادِ اَلْأَیْمَنِ فِی اَلْبُقْعَةِ اَلْمُبارَکَةِ مِنَ اَلشَّجَرَةِ أَنْ یا مُوسی إِنِّی أَنَا اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعالَمِینَ (۳۰)

ص: ۱۸۴

ترجمه:

یکی از دختـران بـه پـدر گفـت:او را مزدور کـن.زیرا بهـترین مردی کـه مزدور می کنی،نیرومنـد و امانتـدار است.شـعیب گفت:میخواهم یکی از این دو دخترم را بتو بـدهم که هشت سـال مزدور من باشـی و اگر ده سال مزدور باشـی،محبتی است از جانب تو.نمیخواهم که بر تو سخت گیرم.بخواست خدا مرا از شایستگان خواهی یافت.

موسـی گفت:میان من و تو همین است.هر کـدام از دو مـدت که تمام کنم ظلمی بر من نیست و خدا به آنچه می گوئیم،وکیل است.همین که موسـی مدت را تمام کرد و خانوادهٔ خود را برد،از جانب طور آتشی مشاهده کرد.به خانوادهٔ خود گفت:توقف کنید که من آتشـی مشاهده میکنم.شاید خبری یا قطعه ای از آن بیاورم که شما گرم شوید.چون نزد آتش آمد،از جانب وادی ایمن در بقعهٔ مبارکی از درختان ندا شد که:ای موسی.منم خداوند،خدای عالمین.

قرائت:

جذوه:عاصم به فتح جیم و حمزه و خلف به ضم جیم و دیگران به کسر خوانده اند و هر سه بیک معنی است.

لغت:

جذوه:قطعهٔ درشتی از هیزم که در آن آتش باشد.جمع آن«جذی» شاطئ:کنار.

اعراب:

هاتین:صفت برای«ابنتی».

ثَمانِیَ حِجَجٍ

:ظرف زمان.

ذٰلِکَ بَیْنِی

:مبتدا و خبر.

ای:شرطیه و منصوب به«قضیت»حرف«ما»زائده است، «فَلا عُدْوانَ» جواب شرط.

أَنْ یا مُوسیٰ

:«ان»در محل نصب و مخففهٔ از مثقله است.یعنی«نودی بأنه

یا موسی...»

مقصود:

سپس در بارهٔ کار موسی در مدین و حرکتش از آنجا می فرماید:

قٰالَتْ إِحْدٰاهُمٰا يٰا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ

:یکی از دو دختر که نامش«صفوره»بود، گفت:پدر او را اجیر گردان.

نام خواهر کوچک«لیا»بود.برخی گویند:نام خواهر بزرگ«صفراء»و نام خواهر کوچک«صفیراء»بود.

إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

:پدر،بهترین کسی که اجیرش میکنی بر کار نیرومند و امانتدار است.

گویند:هنگامی که دختر از قوت و امانت موسی سخن گفت:شعیب پرسید:

از کجا میدانی که قوی و امین است؟پاسخ داد:قوتش را از آنجا فهمیدم که سنگ عظیمی را از روی چاه برداشت و امانتش را از آنجا دانستم که بمن گفت:از پشت سرم راه برو.زیرا خوش ندارم که باد لباسهای ترا حرکت دهد و بدنت را بمن بنمایاند.

این جواب دختر،رغبت و علاقهٔ شعیب را نسبت به موسی زیاد کرد.

قٰالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هٰاتَيْنِ عَلىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمٰانِيَ حِجَجٍ

:

بموسی گفت:میخواهم یکی از این دو دخترم را بتو دهم که هشت سال مزدور من باشی.

فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ

:اگر بده سال برسانی،محبتی است از جانب تو و وظیفهٔ واجب تو نیست.

برخی گفته اند:یعنی مزدی که من بتو میدهم این است که یکی از دو دختر خود را به عقد تو در آورم.آن گاه موسی را برای شبانی اجیر کرد و دختر را با مبلغی بعنوان مهریه به عقد موسی در آورد.نه اینکه مهر دختر را مزدوری موسی قرار داده باشد و این مزدوری شرطی بود در ضمن عقد ازدواج و این شرط مطابق مذهب ابو حنیفه صحیح است.لکن معنی اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ

:نمیخواهم در این مدت هشت سال بر تو سخت

ص :۱۸۶

گیرم و غیر از شبانی گوسفندان کار دیگری بدوش تو بیندازم.

برخی گویند:یعنی نمیخواهم بر تو سخت بگیرم که ده سال شبانی کنی.

سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰالِحِینَ

:بخواست خدا از من حسن صحبت و وفای بعهد خواهی دید.یعنی اگر خدا مرا زنده بدارد،از من صلاح و شایستگی خواهی دید.زیرا ممکن است خداوند حیات را از او بگیرد و به او توفیق ندهد که از خود صلاح و شایستگی نشان دهد.

یحیی بن سلام می گوید:شعیب به موسی گفت هر بچه ای که از گوسفندان دارای نقشی غیر از نقش مادرش باشد،از آن تو باشد.تمام بچه ها نقششان مخالف نقش مادر بود.

برخی گفته اند:به او وعده کرد که آن سال هر بچه گوسفندی که سرش سیاه و بدنش سفید باشد،از آن وی باشد.تمام بچه های گوسفندان بهمین رنگ بدنیا آمدند.

از امام صادق پرسیدند:کدام دختر بدنبال موسی رفت؟فرمود:همان که همسر وی شد،پرسیدند:کدامیک از دو مدت را تمام کرد؟فرمود:بیشتر و کاملتر را یعنی ده سال.پرسیدند:پیش از پایان ده سال با همسر خود عروسی کرد یا بعد؟فرمود:

پیش از پایان.پرسیدند:آیا مرد می تواند با زنی ازدواج کند و با پدرش شرط کند که دو ماه برای او مزدور باشد؟فرمود:موسی میدانست که این شرط را به پایان می برد.پرسیدند:از کجا میدانست؟فرمود:او عالم بود که زنده میماند و به شرط وفا میکند.

قٰالَ ذٰلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ

:موسی به شعیب گفت:آنچه بر عهدۀ من است برای تو و آنچه در ازاء آن بمن میدهی برای من.سپس گفت:

أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلاٰ عُدْوٰانَ عَلَیَّ

:هر کدام از دو مدت را که تمام کنم، ظلمی بر من نباشد و مجبور نباشم که بیشتر از آن عمل کنم.

وَ اللّٰهُ عَلیٰ مٰا نَقُولُ وَکِیلٌ

:خداوند میان من و تو گواه باشد.

فَلَمّٰا قَضیٰ مُوسَی الْأَجَلَ

:موسی ده سال را تمام کرد.از پیامبر خدا پرسیدند:

موسی کدامیک از دو مدت را تمام کرد؟فرمود:کاملتر و بهتر آن دو را.ابو ذر میگوید:

پیامبر خدا فرمود:هر وقت از تو پرسیده شد:موسی کدامیک از دو مدت را تمام کرد؟ بگو:بهتر و کاملتر آنها را و اگر از تو پرسیده شد:موسی با کدامیک از دو دختر ازدواج کرد؟بگو:کوچکتر.همان که به پدر گفت:او را اجیر کن.

وهب می گوید:دختر بزرگ را بعقد خود در آورد.

در این کلام حذف است.یعنی هنگامی که موسی مدت را تمام کرد و زنش را با خود برداشت و روانهٔ شام شد.

وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً

:در راه از سمت کوه طور آتشی دید.

گفته اند:هنگامی که موسی با دختر شعیب ازدواج کرد،شعیب دستور داد عصائی به موسی دهند که بوسیلهٔ آن جانوران درنده را از گوسفندان دور سازد.این عصا را به او دادند و داستان آن را در سورهٔ اعراف بیان کردیم.

برخی گفته اند:این عصا را آدم از بهشت آورد و جبرئیل پس از موت آدم آن را برداشت و نگاه داشت تا بموسی داد.

برخی گفته اند:این عصا میان پیامبران دست بدست می گشت تا به شعیب رسید و شعیب به موسی داد.

از امام صادق(ع)نقل شده است که عصای موسی از درخت آس بهشت بود که هنگامی که بمدین می رفت،جبرئیل برایش آورد.

سدی گوید:شعیب این عصا را از فرشته ای بصورت مردی امانت گرفته بود.

وقتی بدخترش دستور داد که یک عصا به موسی بدهد،رفت و همین عصا را برایش آورد.شعیب گفت:عصای دیگری بیاور ولی دختر هر عصائی برمیداشت در دستش قرار نمیگرفت جز همین عصا.

برخی گفته اند:موسی پس از تمام کردن آن ده سال،ده سال دیگر هم پیش شعیب ماند.آن گاه از او اجازه گرفت که بمصر رود و پدر و مادر خود را زیارت کند.شعیب اجازه اش داد و او با همسر خویش عازم مصر گردید.

ص :۱۸۸

برخی گفته اند:ده سال که تمام شد،همسرش را با گوسفندان خود برداشت و از ترس رؤسای شامی از بیراهه حرکت کرد.زنش نزدیک به وضع حمل بود،راه را گم کرد و به نزدیکی کوه طور آمد.شبی تاریک بود.باران شدیدی بارید و گوسفندانش پراکنده شدند،زن نیز دچار درد زایمان شد،موسی متحیر بود چه کند؟در همین وقت بود که از جانب کوه طور آتشی دید.

ابو بصیر از امام باقر(ع)روایت کرده است که:موسی پس از تمام کردن مدت قرارداد،با همسرش روانهٔ بیت المقدس شد،راه را گم کرد و در کوه طور مشاهدهٔ آتش کرد.

قٰالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نٰاراً

:به خانوادهٔ خود گفت:شما باشید که من آتشی مشاهده میکنم.

لَعَلِّی آتِیكُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النّٰارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

:شاید بتوانم کسب اطلاع کنم که راه کجاست یا هیزمی که آتش دارد برای شما بیاورم و شما گرم شوید.

برخی گویند:یعنی کسب اطلاع کنم که این آتش،خیر است که به آن پناه بریم یا شر است که از آن اجتناب کنیم.

فَلَمّٰا أَتٰاهٰا نُودِیَ مِنْ شٰاطِئِ الْوٰادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَةِ الْمُبٰارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ

:

همین که نزدیک آتش آمد،از سمت راست وادی در قسمتی مبارک ندایی از درخت، بگوش موسی رسید.این بقعهٔ مبارک همانجاست که خداوند بموسی دستور داد:

«فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ إِنَّكَ بِالْوٰادِ الْمُقَدَّسِ طُویً» (کفشهایت را در آور که در وادی مقدس طوی هستی:طه ۱۲)مبارک بودن وادی بخاطر این است که معدن وحی و رسالت و کلام خداست.برخی گفته اند:مبارک بودن آن به خاطر فراوانی درختان و میوه ها و خیر و نعمتهاست.ولی قول اول صحیح تر است.

موسی ندا را از درخت شنید.زیرا خداوند کلام خود را در درخت قرار داد و درخت محل کلام است.زیرا کلام عرض است و عرض احتیاج به محل دارد.موسی

ص :۱۸۹

به اعجاز فهمید که این کلام،کلام خداست.برترین منازل انبیاء همین است که کلام خدا را بی واسطه بشنوند.

أَنْ يا مُوسى إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ

:ندا این بود که ای موسی،تکلم کنندهٔ با تو منم.خدای توأم.مالك همهٔ عالم ها و آفرینندهٔ همهٔ موجودات.

خداوند برتر از این است که در محلی حلول کند یا در مکانی قرار گیرد.

زیرا او نه جسم است و نه عرض.

ص:۱۹۰

[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

وَ أَنْ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ اَلْآمِنِینَ (۳۱) اُسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَ اُضْمُمْ إِلَیْکَ جَناحَکَ مِنَ اَلرَّهْبِ فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّکَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ (۳۲) قالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ (۳۳) وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ (۳۴) قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اِتَّبَعَکُمَا اَلْغالِبُونَ (۳۵)

ترجمه:

و اینکه عصایت را بینداز.همین که عصا را انداخت به جنبش در آمد.گویا ماری بود.موسی پشت کرد و تعقیبش نکرد.موسی،پیش بیا و نترس که تو از امن

ص :۱۹۱

یافتگانی:دستت را در گریبانت کن که سفید و بدون هیچ بدی بیرون می آید.و دستت را برای رفع ترس بر سینه ات گذار.این است دو برهان از خدایت بسوی فرعون و اطرافیانش که مردمی فاسق بودند.گفت:یکی از آنها را کشته ام و می ترسم که مرا بکشند و برادرم هارون زبانش فصیح تر از من است.او را به کمک من بفرست که تصدیقم کند.می ترسم که تکذیبم کنند.گفت:بازویت را به برادرت محکم خواهم کرد و برای شما حجتی و برهانی قرار دهم که به سبب آیات ما بر شما دسترسی پیدا نکنند.شما و پیروان شما پیروزید.

قرائت:

الرهب:حجازیان و بصریان بفتح هاء و حفص بفتح راء و سکون هاء و دیگران بضم راء و سکون هاء خوانده اند.و همه بیک معنی است.

ذانک:بصریان و ابن کثیر به تشدید نون و دیگران به تخفیف خوانده اند.

زجاج گوید:به تشدید تثنیهٔ«ذلک»و به تخفیف تثنیهٔ«ذاک»است.

ردء:ابو جعفر و نافع بدون همزه و دیگران با همزه خوانده اند و وجه قرائت اول تخفیف است.

یصدقنی:عاصم و حمزه به رفع و دیگران به جزم خوانده اند.بنا بر اول صفت است برای«ردء»و بنا بر دوم جواب است برای فعل«ارسل»

اعراب:

إِلیٰ فِرْعَوْنَ

:متعلق است به همان چیزی که متعلق «مِنْ رَبِّکَ» است یا متعلق است به محذوف.

هارون:عطف بیان بآیاتنا:سه احتمال دارد:متعلق است به«یصلون»یا«نجعل»یا«الغالبون».

مقصود:

سپس دنبالهٔ داستان موسی را بیان کرده می فرماید:

وَ أَنْ أَلْقِ عَصٰاکَ

:عصایت را بینداز.

ص:۱۹۲

علت اینکه این داستان در چند سوره تکرار شده،این است که برای اهل کتاب اتمام حجت شود و اسباب گرایش آنها به حق فراهم گردد زیرا قوم یهود نسبت به موسی ادعای محبت می کردند و هر که کسی را دوست دارد،از گفتگوی در بارهٔ او خشنود میشود و به کسی که در بارهٔ فضیلت او سخن گوید،علاقه پیدا میکند.

وانگهی هر جا که داستان موسی تکرار شده،خالی از فایده نبوده است.

در عبارت: «أَنْ أَلْقِ عَصٰاکَ» قسمتی حذف شده است.در حقیقت منظور این است که:عصایت را بینداز.همین که عصا را انداخت به شکل اژدهایی در آمد که از لحاظ سرعت حرکت و شدت اهتزاز همچون ماری بود.

فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ کَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّٰی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ

:منظرهٔ اژدها شدن مار و جست و خیز سریع آن باعث شد که موسی فرار کند و به جای اول خود برنگردد.

از اینرو به او گفته شد:

یٰا مُوسیٰ أَقْبِلْ وَ لاٰ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ

:موسی،جلو بیا و نترس که تو از زیان این اژدها ایمن هستی.

از اینکه عصا اژدها می شود،می فهمیم که جوهر و سرشت اجسام،همه یکی است و بهمین جهت است که با فاصلهٔ زیادی که میان چوب و حیوان وجود دارد،بر اثر اعجاز موسی یکی تبدیل بدیگری میشود.از همین جا معلوم میشود که وقتی انقلاب عصا به مار ممکن باشد،سفید شدن جسم سیاه که فقط تغییر رنگی است و نیازی به تغییر ماهیت جسم ندارد،کاری است آسانتر (۱) و این همان معجزهٔ دوم موسی

ص: ۱۹۳

۱- ۱) -در بارهٔ تبدیل عصا به اژدها از لحاظ فلسفی و برهانی که در فلسفه برای اثبات مادهٔ مشترک آورده اند،معلوم است که تمام اجسام چه جماد و چه حیوان و چه نبات،از لحاظ ماده مشترکند و تنها اختلاف آنها از لحاظ صور است.چنان که در طبیعت،خاک و بطور کلی جمادات، صورت گیاهی بخود میگیرند و گیاه نیز صورت حیوانی بخود میگیرد و بالآخره همان حیوان و نبات هم پس از مرگ به حالت جمادی و خاکی بر میگردند و این وضع هم چنان ادامه دارد و چنان که از لحاظ دینی خاک،نطفه و نطفه،علقه و علقه،مضغه میشود و سرانجام بصورت انسان کامل در می آید و دوباره پس از موت،خاک میشود و در روز قیامت،این خاک برمیگردد و از نو

است که به او گفته می شود:

اُسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضٰاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ

:دست را در گریبانت کن تا بدون هیچگونه پیسی و عیب خارج گردد.

وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَنٰاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ

:و دستت را بواسطهٔ ترسی که عارضت شده است بر سینه بچسبان تا ترست برداشته شود.

مقصود این است که موسی دستش را به امر خداوند بر سینه بچسباند تا ترسی که از دیدن مار پیدا کرده بود،بر طرف شود.

برخی گفته اند:مقصود این است که موسی به اجراء فرمان خداوند مصمم تر و جدی تر شود و ترس و وحشت او را دچار سستی نگرداند.نه اینکه دستش را بر روی سینه بگذارد.بلکه پایداری و استقامت ورزد.بهمین جهت است که گاهی مقصود از«دستها»خود شخص است.مثل:«لبیک و الخیر بین یدیک»که مقصود این نیست که خیر بین دو دست تست.بلکه منظور این است که خیر پیش تست و مثل:

(۱

(انسان میشود،از لحاظ علمی هم این مطلب روشن است و حتی چنان که علم بیان میکند تنها تفاوت اجسام از لحاظ اختلاف تعداد الکترونهای آنهاست و لذا می توانیم با خارج کردن بعضی الکترونها از مدار اتم یا افزودن الکترون بمقدار آن،جسم دیگری بسازیم.همان کاری که کیمیاگران قدیم به امکان آن پی برده بودند و می فهمیدند که میشود اجسام کم بها را تبدیل به اجسام پر بها کرد ولی رمز آن و طرز انجام آن را نمیدانستند و بخاطر پیدا کردن رمز و اختراع طرز آن تا توانستند اجسام را تجزیه یا ترکیب کردند و اگر بهدف خود نرسیدند،ولی شیمی را توسعه بخشیدند.از اینجا این مطلب هم روشن میشود که چطور بوسیلهٔ امام یا پیامبری خاک،طلا میشود تا شاعری می گوید: آنان که خاک را به نظر کیمیاء کنند آیا شود که گوشهٔ چشمی بما کنند؟ اما در مورد تغییر رنگ،این امر خیلی ساده تر است،زیرا از نظر علمی رنگ حقیقتی ندارد، بلکه بستگی بطول موج نوری دارد که بر جسم می تابد.بعضی از اجسام نوری را جذب میکنند که طول موجش کوتاه تر است و بعضی امواج متوسط و بعضی امواج بلند و از همین جا رنگهای قرمز و زرد و نارنجی و آبی و سبز و نیلی و بنفش پیدا میشوند و از ترکیب همهٔ آنها رنگ سفید و از ترکیب بعضی از آنها با یکدیگر رنگ های فرعی دیگر پیدا میشود.

«ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ يَدٰاكَ» (حج ١٠)که مقصود این است که آنچه می بینی بواسطهٔ کارهایی است که در زندگی دنیا انجام داده ای.

کلمهٔ جناح را برخی بمعنی دست و برخی بمعنی بازو گرفته اند.بعید نیست که«جناح»به معنی بازو باشد و همانطوری که گاهی بازو بجای خود شخص بکار رفته است،مثل: «سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِيكَ» (بزودی بازویت را[یعنی خودت را]

به برادرت تقویت می کنم:قصص ٣۵)در اینجا هم جناح بمعنی خود شخص بکار رفته است.

در عین حال ممکن است جناح به معنی دست باشد و همانطوری که گاهی منظور از«ید»(دست)«یدان»(دو دست)است،منظور از جناح هم دو جناح یعنی دو دست می باشد.

برخی گفته اند:وقتی عصا را انداخت و عصا مار شد،دو دست خود را مثل کسی که پناهگاهی می جوید،گشود و بهمین جهت به او گفته شد دستت را به سینه ات بچسبان و بعبارت دیگر،یعنی دستهایت را از خوف مار نگشای.زیرا تو از ضرر آن ایمن هستی.

ممکن است مقصود این باشد که:آرام باش و نترس.زیرا کسی که دچار ترس میشود،دستهای خود را مانند بال می گشاید و گویی میخواهد پرواز کند.از اینرو برخی گفته اند:یعنی پر و بال ترس را جمع کن و آرام باش.

برخی گفته اند:یعنی چون درخشندگی دست ترا می ترساند به سینه بچسبان تا آرامش پیدا کنی (١).

فَذٰانِکَ بُرْهٰانٰانِ مِنْ رَبِّکَ

:دست و عصا دو حجتند از جانب خداوند بر نبوت و رسالت تو.

ص: ١٩۵

١- ١) -بنظر می رسد که همین معنی بهتر باشد.زیرا این جمله پس از این دستور که دستت را داخل گریبانت کن تا نورانی و سفید گردد،آمده و علی هذا ممکن است دیدن دست نورانی و سفید، موسی را ترسانده باشد،هم چنان که دیدن منظرهٔ اژدها شدن عصا او را ترسانید.همانطوری که برای رفع ترسش از اژدها به او دستور داده شد که برگرد و نترس،برای رفع ترسش از سفیدی و درخشندگی دست به او گفته میشود که دستت را به سینه ات بچسبان.

إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ

:ترا با این دو آیت با هر بسوی فرعون و قومش می فرستیم.

إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِينَ

:اینها مردمی هستند که از طاعت خدا خارج گشته، بکفر که اعظم گناهان است روی آورده اند.

قٰالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخٰافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

:موسی به پیشگاه الهی عرضه داشت:پروردگارا،من یکی از فرعونیان را کشته ام و می ترسم که مرا به انتقام قتل او بکشند.

وَ أَخِی هٰارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسٰاناً

:برادرم هارون از من فصیح تر است.این جمله را بخاطر این میگوید که در زبانش عقده ای بود،قبلا در بارۀ علت پیدایش این عقده(گره)سخن گفته ایم. البته خداوند بدعای موسی این عقده را به تمامی یا بیشتر آن از زبانش برداشت.

فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً يُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخٰافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

:او را برای تبلیغ رسالت به پشتیبانی و حمایت من بفرست تا مرا تصدیق کند.

موسی هنگامی برای رسالت خود شریک و حامی مسألت میدارد که از راه وحی علم پیدا کرده است که مطابق مصلحت است.

برخی گویند:مقصود این است که هارون را با من بفرست تا فرعون تصدیقم کند.

قٰالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ

:این هم استعارۀ دیگری است.یعنی:پیامبری با تو قرار میدهم و تو را بوسیلۀ او تأیید میکنم.

وَ نَجْعَلُ لَكُمٰا سُلْطٰاناً

:و برای شما حجت و قوت و برهانی قرار میدهیم.

فَلاٰ يَصِلُونَ إِلَيْكُمٰا بِآيٰاتِنٰا

:تا به سبب آیات و معجزاتی که به شما عطا کرده ایم،به شما دسترسی پیدا نکنند و از شما بترسند.

برخی گویند:یعنی بوسیلۀ آیات و معجزات خود به شما قدرتی میدهیم که به شما دسترسی پیدا نکنند.

اکنون وعدهٔ پیروزی به آنها داده،می فرماید:

أَنْتُمَا وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ

:شما و پیروانتان بر فرعون و قومش

ص :۱۹۶

پیروز می شوید.

این پیروزی غیر از سلطان است.زیرا سلطان از راه برهان است و پیروزی از راه مغلوب کردن و در هم کوبیدن نیروی دشمن است.

سرانجام مطابق وعدهٔ الهی موسی و قومش بر دیار فرعون و فرعونیان تسلط یافتند.از امام باقر(ع)روایت شده است که:وقتی موسی نزد همسرش برگشت،پرسید:

از کجا می آیی؟گفت:از جانب خدای این آتش.سپس نزد فرعون رفت.سوگند بخدا،گویا اکنون او را می بینم که با شوکت و جلال،جبه ای از پشم پوشیده،عصا در دست،و نعلی از پوست الاغ و لیف خرما در پا،بر در کاخ فرعون ایستاده است.بفرعون خبر دادند که جوانی بر در بارگاه ایستاده،خود را فرستادهٔ خداوند عالم میداند.

فرعون به شیربان دستور داد که زنجیر از گردن شیران بردارد و هر گاه بر کسی خشم میگرفت دستور میداد شیرها را رها کنند تا قطعه قطعه اش کنند.موسی باید از نه در بگذرد تا نزد فرعون بیاید.درها یکی پس از دیگری گشوده شدند و موسی نزد فرعون آمد.اما شیران در حضور موسی شروع کردند به تکان دادن دم و خود را به پای او انداختند.فرعون به اطرافیان خود گفت:تا کنون چنین صحنه ای دیده اید؟ سپس به موسی گفت:مگر نه ما ترا از کودکی بزرگ کردیم و پرورش دادیم..؟آن گاه بیکی از مردان دستور داد:دستش را بگیر و بدیگری دستور داد:گردنش را بزن.

اما جبرئیل شش تن از مردان فرعونی را کشت.فرعون دستور داد:دستور داد:دست از موسی بردارید.در این وقت موسی دست خود را بیرون آورد.آن چنان میدرخشید که شعاع آن صورتش را پوشیده بود.سپس عصا را افکند.بصورت اژدهایی در آمد که تمامی ایوان را میان دو لب خود قرار داد.فرعون به موسی گفت:مرا تا فردا مهلت ده و آن جریانات بعد همه اتفاق افتاد.

ص :۱۹۷

[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۶ تا ۴۲]

اشاره

فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُفْتَریً وَ ما سَمِعْنا بِهٰذا فِی آبائِنَا اَلْأَوَّلِینَ (۳۶) وَ قالَ مُوسی رَبِّی أَعْلَمُ بِمَنْ
جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَهُ اَلدّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ اَلظّالِمُونَ (۳۷) وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا أَیُّهَا اَلْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی
فَأَوْقِدْ لِی یا هامانُ عَلَی اَلطِّینِ فَاجْعَلْ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلی إِلٰهِ مُوسی وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ اَلْکاذِبِینَ (۳۸) وَ اِسْتَکْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ
فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنا لا یُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی اَلْیَمِّ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ اَلظّالِمِینَ (۴۰)
وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی اَلنّارِ وَ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ لا یُنْصَرُونَ (۴۱) وَ أَتْبَعْناهُمْ فِی هٰذِهِ اَلدُّنْیا لَعْنَهً وَ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ هُمْ مِنَ اَلْمَقْبُوحِینَ
(۴۲)

ترجمه:

هنگامی که موسی با معجزات و آیات روشن ما نزد فرعونیان آمد،گفتند:

این نیست مگر سحری بی اساس و چنین چیزی در پدران گذشتهٔ خود نشنیده ایم.

موسی گفت:خدایم داناتر است به آنکه با هدایت از پیش او آمده است و به آنکه عاقبت خانه از او است.که ستمکاران رستگار نمیشوند.فرعون گفت:ای بزرگان، غیر از خودم خدایی برای شما سراغ ندارم.هامان،برای من بر خاک آتش بیفروز و بنائی آسمان خراش بساز شاید بخدای موسی اطلاع یابم.گمان میکنم که او از دروغگویان است.او و لشکریانش بناحق در روی زمین کبر ورزیدند و پنداشتند که بسوی ما بازگردانده نمیشوند،او را و سپاهیانش را گرفتیم و بدریا افکندیم.ببین که سرانجام ستمکاران چگونه است؟آنها را پیشوایانی ساختیم که دعوت به آتش میکنند و روز قیامت یاری نمیشوند.در این جهان پیاپی لعنشان کردیم و روز قیامت از زشتها خواهند بود.

قرائت:

و قال موسی:ابن کثیر بدون واو خوانده است و دیگران با واو.

من یکون:کوفیان-غیر از عاصم-به یاء و دیگران به تاء خوانده اند.

لا یرجعون:کوفیان-غیر از عاصم-و یعقوب بفتح یاء و دیگران بضم خوانده اند.

لغت:

صرح:قصر.

نبذ:انداختن.

قبح:زشتی،دور کردن،هلاک کردن.

مقصود:

سپس می فرماید:

فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسى بِآياتِنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ سِحْرٌ مُفْتَرىً

:موسی نزد

ص :۱۹۹

فرعون و قومش رفت و آیات و معجزات روشن و آشکار ما را به آنها ارائه داد.ولی آنها گفتند:این ها سحر و جادو است و اصل و اساس درستی ندارد.زیرا حیله و نیرنگی است که انسان را به اشتباه اندازد.

وَ مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِی آبٰائِنَا الْأَوَّلِینَ

:چنین چیزی که او ادعا میکند،سابقه ندارد و از پدرانمان هم نشنیده ایم.

با اینکه دعوت های پیشین از نوح و هود و صالح و..انجام شده بود،علت اینکه مدعی هستند که سابقه ندارد یا این است که:فاصله زیاد شده بود یا این است که پدرانشان هم تصدیق نکرده بودند.

پس مقصود این است که شنیده نشده است که پدرانمان دعوت پیامبران را تصدیق کرده باشند.یعنی آنها از ما بزرگتر و فهمیده تر بودند و اگر اینگونه دعوتها حقیقتی داشت،آنها تصدیق و اجابت می کردند.زیرا همیشه شخص کاملتر و عاقلتر بهتر حقیقت را درک میکند تا شخص کم عقل و کم فهم.

اما این بهانه هم درست نیست.زیرا حقیقتی که از راه استدلال شناخته می شود،برای هر کسی که راه آن را بپیماید،قابل شناخته شدن است،اعم از اینکه کم فهم تر باشد یا نباشد.شخص کاملتر و عاقلتر هم اگر راه استدلال نپیماید،از شناخت آن عاجز خواهد بود.

وَ قٰالَ مُوسىٰ رَبِّی أَعْلَمُ بِمَنْ جٰاءَ بِالْهُدىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عٰاقِبَةُ الدّٰارِ

:

ولی موسی در پاسخ آنها گفت:خدای من بهتر مرا می شناسد و او گواه من است و با داشتن چنین گواهی از تکذیب شما بیم ندارم.همان خدایی که علم دارد به اینکه سرانجام نیکو برای ما و برای همهٔ اهل حق و انصاف است.در حقیقت موسی میخواهد بگوید:خدا داناتر است که کدامیک از ما به حق و کدامیک از ما بر باطلیم،حجت من هم آشکار است.

إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ

:کسی که بخود ظلم کند و مرتکب گناه و کفر نعمت شود، روی رستگاری نمی بیند.

ص:۲۰۰

وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ يٰا أَيُّهَا الْمَلَأُ مٰا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي

:فرعون بمنظور انکار آیات و معجزات موسی به بزرگان و سران قوم خود گفت:من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم.

فَأَوْقِدْ لِي يٰا هٰامٰانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً

:ای هامان،آتشی برای من بر خاک بیفروز و آجر تهیه کن و برای من قصری بلند بساز.

گویند:اول کسی که آجر ساخت،فرعون بود.

لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ

:شاید بر فراز آن قصر روم و از آنجا بحال خدای موسی آگاهی یابم.

این جمله را فرعون بمنظور فریباندن مردم گفته،میخواهد وانمود کند که خدای موسی هم مانند خودش محتاج مکان و جهت است.

وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكٰاذِبِينَ

:گمان من این است که موسی دروغ میگوید و خدایی غیر من نیست که او رسولش باشد.

وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

:فرعون و لشکریانش در روی زمین از حد خود فراتر رفتند و به ظلم و باطل دست گشودند و از قبول حق و پیروی جناب موسی(ع)خودداری کردند.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنٰا لاٰ يُرْجَعُونَ

:گمان آنها این بود که معاد و قیامت قابل انکار است و بسوی ما آورده نمیشوند.

فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِي الْيَمِّ

:سرانجام فرعون و لشکریانش را گرفتار کیفر کردیم و آنها را در دریای نیل انداخته،دچار هلاکت کردیم.

برخی گفته اند:این دریا در خارج از مصر و نامش اساف بود.

فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمِينَ

:با چشم دل بنگر و تدبر کن که چگونه فرعون و قومش را از دیارشان خارج و هلاک کردیم.

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ

:این جمله نیاز به توضیح دارد.زیرا ظاهر آن می رساند که خداوند همانطوری که انبیاء را پیشوایان حقیقت و راستی و هدایت

ص :۲۰۱

قرار داده،فرعون و قومش را هم رهبران و پیشوایانی قرار داده است که مردم را به آتش دوزخ فرا می خوانند.البته چنین معنایی صحیح نیست.بنا بر این مقصود این است که خداوند از حالشان خبر داده و حکم کرده است که آنها چنین هستند.

ممکن است منظور این باشد که چون خداوند حال ایشان را بزبان پیامبران خود آشکار کرده است،گویا خودش آنها را امامان دعوت کنندهٔ بدوزخ ساخته است.

مقصود از دعوت بدوزخ این است که مردم را بکارهایی و امیدارند که نتیجهٔ آنها دوزخ است.

وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ لا یُنْصَرُونَ

:در روز قیامت،کسی یاری اینها نمیکنند و خودشان هم از یاری کردن یکدیگر عاجزند،حال آنکه در دنیا یکدیگر را یاری میکردند.

وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِی هٰذِهِ الدُّنْیا لَعْنَهً

:لعن یعنی دوری از رحمت خدا و نیکی ها، یعنی در این دنیا بر آنها لعن های پیاپی فرستادیم.

برخی گویند:یعنی لعنت آنها را در این دنیا لازم ساختیم.مقصود این است که مؤمنان را وادار به لعن ایشان کردیم.

وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِینَ

:اخفش گوید:یعنی روز قیامت،اینها از هلاک شدگانند.ابن عباس گوید:یعنی بواسطهٔ سیه رویی و کبودی چشم،در روز قیامت از زشت رویانند.برخی گویند:یعنی رسوا هستند.

ص :۲۰۲

[سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۵۰]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی اَلْکِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أَهْلَکْنَا اَلْقُرُونَ اَلْأُولی بَصائِرَ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۴۳) وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ
اَلْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنا إِلی مُوسَی اَلْأَمْرَ وَ ما کُنْتَ مِنَ اَلشّاهِدِینَ (۴۴) وَ لکِنّا أَنْشَأْنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَیْهِمُ اَلْعُمُرُ وَ ما کُنْتَ ثاوِیاً فِی أَهْلِ
مَدْیَنَ تَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِنا وَ لکِنّا کُنّا مُرْسِلِینَ (۴۵) وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ اَلطُّورِ إِذْ نادَیْنا وَ لکِنْ رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ
نَذِیرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۴۶) وَ لَوْ لا أَنْ تُصِیبَهُمْ مُصِیبَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَیَقُولُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ
آیاتِکَ وَ نَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۴۷) فَلَمّا جاءَهُمُ اَلْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِیَ مِثْلَ ما أُوتِیَ مُوسی أَ وَ لَمْ یَکْفُرُوا بِما أُوتِیَ
مُوسی مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنّا بِکُلٍّ کافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا بِکِتابٍ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ هُوَ أَهْدی مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ کُنْتُمْ
صادِقِینَ (۴۹) فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اِتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ لا یَهْدِی
اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِینَ (۵۰)

ترجمه:

پس از آنکه امتهای گذشته را هلاک کردیم بمنظور بصیرت مردم و هدایت و رحمت ایشان،بموسی کتاب دادیم.شاید متذکر شوند.و هنگامی که امر رسالت را بر موسی استوار کردیم تو در جانب غربی نبودی و از گواهان نبودی.لکن ما جمعیتهایی آفریدیم و عمر ایشان طولانی شد و تو در میان مردم مدین نبودی که آیات ما را بر آنها بخوانی.ولی ما فرستندگانیم،و هنگامی که ندا کردیم،در کنار کوه طور نبودی ولی رحمتی است از پروردگارت که قومی را انذار کنی که پیش از تو انذار کننده ای بر ایشان نیامده است.شاید متذکر شوند.اگر نه این بود که مصیبتی بواسطهٔ کردارشان دامنگیرشان شود و بگویند:خدایا،چرا پیامبری بسوی ما نفرستادی تا آیات ترا

ص: ۲۰۴

پیروی کرده،از مؤمنان باشیم؟(هر چه زودتر کیفرشان میدادیم)چون حق بر آنها نازل شد،گفتند:چرا مثل آنچه بر موسی نازل گردید،نازل نشد؟مگر نه به آنچه از پیش بر موسی نازل شد کفر ورزیده،گفتند:دو سحر است که پشتیبان یکدیگرند و گفتند:ما بهر دو کفر میورزیم؟بگو:اگر راست می گوئید،کتابی از جانب خدا بیاورید که راهنماتر از قرآن و تورات باشد تا پیروی کنم.اگر اجابتت نکردند،بدان که پیرو هوای خویشند و چه کسی گمراه تر است از آنکه بدون هدایت خداوند پیرو هوای خویش باشد؟خدا مردم ستمکار را هدایت نمیکند.

قرائت:

سحران:کوفیان بدون الف و دیگران«ساحران»خوانده اند.

اعراب:

بصائر:زجاج گوید:حال است،لکن بهتر این است که بدل باشد.زیرا بصائر به معنی حجج است و دارای معنای اسمی است و نمیتواند حال باشد.

إِذْ قَضَیْنا

:ظرف متعلق به محذوفی است که«بجانب الغربی»متعلق به آن است.

تتلو:حال رحمه:مفعول له،یعنی:«اوحینا الیک رحمه» لَوْ لا أَنْ تُصِیبَهُمْ ...«لو لا»حرف امتناع و جواب آن محذوف است و«ان تصیبهم»مبتداست.

لَوْ لا أَرْسَلْتَ

:«لو لا»حرف تخصیص است.

بغیر هدی:حال

مقصود:

پس از داستان موسی مطالبی را ذکر میکند که دلالت بر معجزهٔ پیامبر ما دارد.

می فرماید:

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ الْأُولی بَصائِرَ لِلنّاسِ

:پس از آنکه قوم نوح و عاد و ثمود را هلاک کردیم،تورات را که سراسرش

حجت و برهان و اندرز و دلیل بر احکام شریعت بود،بموسی دادیم.

ممکن است منظور از قرون قوم فرعون باشد.زیرا مدتی بعد از هلاک ایشان، خداوند تورات را بر موسی نازل کرد.

وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ

:تورات برای مردمی که پند و اندرز بپذیرند،وسیلهٔ هدایت و رحمت بود.

از پیامبر گرامی اسلام(ص)روایت شده است که:از آن وقتی که تورات نازل شد خداوند قومی یا امتی یا مردم عصری یا قریه ای را هلاک نکرد مگر مردم آن قریه ای که بصورت میمون درآمدند.نمی بینی که خداوند می فرماید:و لقد آتینا موسی الکتاب من بعد ما اهلکنا القرون الاولی...؟ وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنٰا إِلیٰ مُوسَی الْأَمْرَ :و تو ای محمد در کنار غربی کوهی که خداوند در آنجا با موسی تکلم کرد و امر رسالت را بر او مسلم گردانید حاضر نبودی.برخی گویند:یعنی در کنار وادی غربی.

برخی گویند:یعنی هنگامی که در بارهٔ رسالت تو با موسی سخن گفتیم، حاضر نبودی.

وَ مٰا کُنْتَ مِنَ الشّٰاهِدِینَ

:تو در آنجا و در آن موقع حاضر نبودی که قوم خود را از آنچه دیده ای خبر دهی.لکن ما داستان آن را برای تو می گوییم تا معجزهٔ تو باشد.

وَ لٰکِنّٰا أَنْشَأْنٰا قُرُوناً فَتَطٰاوَلَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ

:لکن ما قرن ها را بدنبال یکدیگر آوردیم و در خلال آنها مردمی آفریدیم تا فاصلهٔ آنها با هلاک شدگان قبلی زیاد شد و نبوت دچار فترت گردید.در نتیجه دچار غرور شدند و بعثت پیامبران را انکار کردند.در این وقت ترا فرستادیم و همانطوری که موسی برای مردم رحمت بود ترا هم برای مردم رحمت قرار دادیم.

با همین توضیحی که دادیم معنی جمله تمام میشود.لکن برخی گویند:

منظور این است که خلق بسیاری آفریدیم و پیامبران را یکی پس از دیگری سفارش کردیم که صفات ترا برای ایشان بگویند.اما چون زمان طول کشید و امتداد پیدا

کرد،عهد ما را در بارهٔ تو فراموش کردند.

وَ مٰا كُنْتَ ثٰاوِياً فِى أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِنٰا

:تو در شهر مدین در میان قوم شعیب نبودی که آیات ما را بر ایشان بخوانی.

مقاتل گوید:یعنی تو در میان مردم مدین نبودی که اخبار ایشان را برای مردم مکه بخوانی.

وَ لٰكِنّٰا كُنّٰا مُرْسِلِينَ

:لکن ما ترا بسوی اهل مکه فرستادیم و این اخبار را برای تو بیان کردیم تا به ایشان بگویی و دلیل باشد بر صحت نبوت.

برخی گویند:یعنی تو نیکی ما را نسبت به بندگان از لحاظ ارسال پیامبران و آشکار کردن معجزات و نازل کردن کتابها با آیات روشن و بمنظور هدایت،مشاهده نکرده ای و اگر وحی آسمانی نبود از آنها آگاهی نداشتی و بسوی آنها هدایت نمیشدی.

وَ مٰا كُنْتَ بِجٰانِبِ الطُّورِ إِذْ نٰادَيْنٰا

:و تو در کنار کوهی که در آنجا با موسی تکلم کردیم و بر او ندا کردیم که کتاب آسمانی را با نیرومندی بگیرد حاضر نبودی.

برخی گویند:منظور از این قسمت،آن بار دومی است که موسی هفتاد نفر از قوم خود را بکوه طور برد که کلام خدا را بشنوند.

وَ لٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ

:لکن خداوند نعمت نبوت را بتو عطا فرمود و ترا برای مأموریت عظیم رسالت برگزید و اینها را بتو اعلام کرد تا معجزهٔ تو باشد.

لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

:تا عرب را که پیش از تو پیامبری نداشته اند،بترسانی که بیندیشند و عبرت گیرند و از گناهان دوری کنند.

این آیه دلالت بر وجوب لطف دارد.زیرا انذار و دعوت،لطفی است از جانب خداوند که در پذیرش مردم مؤثر و وسیلهٔ تقرب ایشان بخداست.

وَ لَوْ لاٰ أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنٰا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَيْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيٰاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

:اگر بدون فرستادن رسول آنها را عقاب میکردیم و بکیفر کردار گرفتار می ساختیم،می گفتند:چرا پیامبری نفرستادی

ص :۲۰۷

تـا مـا را دعوت به ایمـان کنـد و ما پیروی کنیم و آئینش را گردن نهیم؟از اینرو پیامبرانی بسوی ایشان فرسـتادیم تا حجت آنها قطع شود.این آیه نظیر آیـهٔ دیگری است که می گویـد: «لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (تا بعد از پیامبران،مردم را در پیشـگاه خداونـد حجتی و بهانه ای نباشد:نساء ۱۶۵)، برخی گوینـد:مقصود از مصـیبت در آیهٔ شـریفه عذاب دنیا و هلاکت است ولی برخی گویند:منظور عذاب دنیا و آخرت است.

فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِیَ مِثْلَ ما أُوتِیَ مُوسی

:

همین که حقیقت محمـدی و قرآن و اسـلام از جـانب مـا در برابر ایشـان قرار گرفت، به بهانه جویی پرداخته،گفتنـد:چرا همان معجزاتی که بموسـی داده شد-یعنی شـکافتن دریا و ید بیضا و عصا-به محمد داده نشد؟ برخی گویند:یعنی چرا قرآن هم مثل تورات یک جا نازل نشد؟ این مطلب را یهودیان یا قریش به تعلیم ایشان می گفتند.از اینرو خداوند به ایشان می فرماید:

أَ وَ لَمْ یَکْفُرُوا بِما أُوتِیَ مُوسی مِنْ قَبْلُ

:آیـا به آنچه از پیش بر موسـی نـازل شـد کـافر نشدنـد؟ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا :و آیا نگفتنـد:قرآن و تورات هر دو سـحرند که یکدیگر را کمک میکنند؟ بنا بر قرائت دیگر یعنی:موسی و محمد(ص)دو ساحری هستند که یکدیگر را کمک میکنند.

وَ قالُوا إِنّا بِکُلٍّ کافِرُونَ

:و آیا نگفتنـد:ما بقرآن و تورات هر دو کافریم؟ این مطلب مربوط به آن زمانی است که گروهی از قریش بمـدینه آمدند و در بارهٔ محمـد(ص)از یهود سؤال کردنـد.قوم یهود صـفات و خصوصـیات حضـرت را برای ایشان تعریف کردنـد.این گروه بمکه برگشتند و گفتهٔ یهود را برای آنها باز گفتند.

قریش گفتند:تورات و قرآن هر دو سحر است.

قُلْ فَأْتُوا بِكِتٰابٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُمٰا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

:

ای محمـد،بکفار قومت بگو:از جانب خداونـد کتابی بیاوریـد که از تورات و قرآن بهتر راهنمایی کند،تا اگر راست می گوئید که تورات و قرآن سحرند،من از آن کتاب پیروی کنم.

برخی گویند:یعنی کتابی بیاورید که مصون از تکذیب مردم باشد.

سپس به پیامبر خود دستور میدهد:

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمٰا يَتَّبِعُونَ أَهْوٰاءَهُمْ

:اگر چنین کتابی نیاوردند یا اینکه اگر ترا تصدیق نکردند،بدان که آنها تابع تمایلات نفسانی خویشـند.زجاج گوید:یعنی بدان که آنها در راه کفر حجت و برهانی ندارند.بلکه صرفا تابع شهوات نفسانی هستند.سپس در مذمت آنها می فرماید:

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّٰهِ

:هیچکس گمراه تر از کسی که پیرو هوای خویش است و از رشد و هدایت الهی محروم است،نیست.

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ

:خدا ستمکاران را براه بهشت هدایت نمیکند.

برخی گویند:یعنی حکم بهدایت ایشان نمیکند.برخی گویند:وقتی اینان بهدایت خدا هدایت نشوند،مثل این است که خدا آنها را هدایت نکرده است.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۱ تا ۵۵]

اشاره

وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ اَلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱) اَلَّذِينَ آتَيْناهُمُ اَلْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ
اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ اَلسَّيِّئَةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ
يُنْفِقُونَ (۵۴) وَ إِذا سَمِعُوا اَللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي اَلْجاهِلِينَ (۵۵)

ترجمه:

ما سخن را برای آنها تفصیل دادیم.باشد که تذکر یابند.آنها که از پیش کتاب برایشان نازل کردیم به آن ایمان دارند.و هنگامی که بر ایشان خوانده شود،گویند:

به آن ایمان آوردیم که حق است از جانب پروردگارمان.ما از پیش در مقابل آن تسلیم بودیم.اینها پاداششان دو بار داده میشود که صبر کردند و بدی را به نیکی دفع میکنند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق میکنند.و چون سخن لغو بشنوند، از آن اعراض کرده،گویند:اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست.سلام بر شما.

ص: ۲۱۰

در پی مجالست جاهلان نیستیم.

لغت:

توصیل:این کلمه در اصل به معنی وصل کردن قطعات ریسمان بیکدیگر است.امرء القیس میگوید:

دریر کخذروف الولید امره

تتابع کفیه بخیط موصل

اسب من مانند گردونهٔ طفل است که ریسمان آن را قطعه قطعه بهم تابیده و محکم کرده است.

درأ:دفع

شأن نزول:

آیه: «اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ... و ما بعد آن در بارهٔ عبد اللّه بن سلام و تمیم داری و جارود عبدی و سلمان فارسی نازل شده است.زیرا این آیات پس از اسلام اینان نازل گردید.

برخی گفته اند:در بارهٔ چهل مرد از پیروان انجیل که پیش از بعثت پیامبر به او ایمان داشتند نازل شده است.سی و دو نفر اینها اهل حبشه بودند که همراه جعفر بن ابی طالب خدمت پیامبر رسیدند و هشت نفر دیگر از شام.بحیرا و ابرهه و اشرف و عامر و ایمن و ادریس و نافع و تمیم،از اینها بودند.

مقصود:

سپس در بارهٔ صفت قرآن مجید میفرماید:

وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ

:آیات قرآنی را برای آنها به تفصیل و بدنبال یکدیگر بیان کردیم و اخبار انبیاء(ع)و امتهای هلاک شده را برای آنها شرح دادیم تا متذکر شوند و بیندیشند و بدانند که حق است و به آن ایمان آورند.

اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ

:آنان که پیش از بعثت محمدی(ص)برایشان تورات و انجیل فرستادیم به آن ایمان دارند.زیرا صفات وی را

در آن کتابها خوانده اند.

وَ إِذٰا يُتْلىٰ عَلَيْهِمْ قٰالُوا آمَنّٰا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنٰا إِنّٰا كُنّٰا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ

:

و چون قرآن بر آنها خوانده شود،می گویند:ما به آن ایمان آورده ایم که حق است و از جانب پروردگار ماست و پیش از آن که نازل شود در برابر آن تسلیم بودیم.

بدیهی است که نام پیامبر و قرآن در تورات و انجیل بوده و این گروه براه عناد نرفتند و ایمان آوردند.

سپس در بارهٔ ایشان می فرماید:

أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمٰا صَبَرُوا

:به اینها دو بار پاداش داده میشود:

یک بار بخاطر پیروی از دین و کتاب خودشان و یک بار به ایمانشان به جناب محمد(ص).

برخی گفته اند:یک بار بخاطر اینکه با صبر و شکیبایی به کتاب خودشان وفادار ماندند و یک بار هم بخاطر صبر و شکیبایی بر قرآن.

برخی گفته اند:بخاطر اینکه در راه دین صبر کردند و آزار و اذیت کفار را متحمل شدند.

وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ

:سخنان زشت و ناپسندی که از کفار می شنوند به سخنان نیکو و پسندیده پاسخ می گویند.

برخی گفته اند:یعنی منکر را به معروف دفع میکنند.

برخی گفته اند:جهل جاهل را به حلم دفع میکنند.

از امام صادق(ع)روایت شده است که:با حلم و مدارا آزار و اذیت مردم را از خود دور میکنند.

وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ

:و از آنچه روزی ایشان کرده ایم انفاق میکنند.

وَ إِذٰا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ

:و هنگامی که سخنان هرزه و زشت و مسخرگی های این و آن را بشنوند،از آن اعراض کرده،معاملهٔ به مثل نمیکنند.

وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ

:و می گویند:شما از اعمال ما پرسیده نمیشوید و ما از اعمال شما پرسیده نمیشویم.

ص :۲۱۲

برخی گویند:یعنی دین ما برای ما و دین شما برای شما.

برخی گویند:یعنی حلم ما برای ما و سفاهت شما برای شماست.

سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ

:ما به شما امان داده ایم و نمیخواهیم سخنان لغو و بیهودهٔ شما را پاسخ گوئیم.

برخی گویند:این کلمه میان مردم مؤمن و کافر علامت حلم است.

برخی گویند:کلمهٔ تحیت است میان مؤمنین.

لاٰ نَبْتَغِي الْجٰاهِلِينَ

:ما در پی مجالست و معاونت جاهلان نیستیم.ما در طلب علما و حکما هستیم.

برخی گویند:یعنی ما از اهل جهل و سفاهت نیستیم.

برخی گویند:یعنی ما دین جاهلین را نمی خواهیم و به آن علاقه ای نداریم.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۶ تا ۶۰]

اشاره

إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۵۶) وَ قٰالُوا إِنْ نَتَّبِعِ اَلْهُدیٰ مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا
أَ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبیٰ إِلَیْهِ ثَمَرٰاتُ کُلِّ شَیْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّٰا وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۵۷) وَ کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَرْیَهٍ
بَطِرَتْ مَعِیشَتَهٰا فَتِلْکَ مَسٰاکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاّٰ قَلِیلاً وَ کُنّٰا نَحْنُ اَلْوٰارِثِینَ (۵۸) وَ مٰا کٰانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ اَلْقُریٰ حَتّٰی یَبْعَثَ
فِی أُمِّهٰا رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا وَ مٰا کُنّٰا مُهْلِکِی اَلْقُریٰ إِلاّٰ وَ أَهْلُهٰا ظٰالِمُونَ (۵۹) وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتٰاعُ اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ زِینَتُهٰا
وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۶۰)

ص: ۲۱۴

ترجمه:

تو هر که را دوست داری هدایت نمیکنی ولی خدا هر که را بخواهد هدایت میکند و او به هدایت یافتگان داناتر است.گفتند:اگر با تو بهدایت روی آوریم از سرزمینمان رانده می شویم.آیا حرمی امن برای آنها مهیا نساختیم که ثمرات هر چیزی که رزقی است از جانب ما به آنجا آورده میشود؟لکن بیشتر آنها نمیدانند.

چه بسا قریه ها را که سپاس معیشت خود بجای نیاوردند،دچار هلاکت کردیم.این است خانه های آنها که بعد از آنها مسکون نشده است جز کمی و ما وارث ایشان بودیم.پروردگارت مردم قریه ای را هلاک نمیکند مگر اینکه رسولی در آن قریه مبعوث گرداند که آیات ما را بر ایشان بخواند و ما قریه ها را تباه نمیکنیم مگر اینکه اهل آنها ستمکار باشند.آنچه به شما داده شده است متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه پیش خداست بهتر و باقی تر است.آیا تعقل نمیکنید؟

قرائت:

یجبی:اهل مدینه و یعقوب و سهل به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.علت این است که اسناد به ثمرات که مؤنث حقیقی نیست،داده شده.

أ فلا تعقلون:هم به یاء خوانده شده،هم به تاء.

لغت:

تخطف:ربودن و سلب کردن.

جبایت:جمع آوری.

بطر:طغیان و سرکشی در موقع نعمت.

اعراب:

رزقا:حال یا مفعول مطلق برای فعل محذوف یا مفعول له.

مِنْ لَدُنّا

:در محل نصب و صفت.

کم:مفعول به به معنی کثیر.

مِنْ قَرْیَةٍ

:در محل نصب و تمیز.زیرا هر گاه میان«کم»خبریه و تمیز آن فاصله

بیفتد،مثل«کم»استفهامیه نصب میدهد.

معیشتها:منصوب به نزع خافض(فی معیشتها).

فَتِلْکَ مَسٰاکِنُهُمْ

:مبتدا و خبر.

لَمْ تُسْکَنْ

:حال.

قلیلا:صفت مصدر محذوف(سکونا)یا صفت ظرف به تقدیر«وقتا».

شأن نزول:

گویند: «إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ..» در بارۀ ابی طالب نازل شده است،زیرا پیامبر دوست میداشت که وی مسلمان شود،از اینرو این آیه نازل شد.هم چنان که اسلام آن وحشی را که قاتل عمویش حمزه بود کراهت داشت.از اینرو در باره او نازل شد: «یٰا عِبٰادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّٰهِ...» (ای بندگان من که بر خویشتن تجاوز کرده اید،از رحمت خدا نومید نشوید:زمر ۵۳)این مطلب را از ابن عباس و جزا و روایت کرده اند.

اما این روایت صحیح نیست.زیرا روا نیست که پیامبر مخالفت خداوند سبحان کند و اگر چنان که اهل تسنن گمان دارند،خدا اراده کرده باشد کفر ابو طالب و رسول(ص)اراده کرده باشد ایمانش را،میان ارادۀ خدا و ارادۀ رسول،کمال مخالفت است.مطابق عقیدۀ ایشان معنی آیه این است:ای محمد،تو ایمان ابو طالب را میخواهی ولی من نمیخواهم و با اینکه او در راه کمک و دفاع تو حد اکثر کوشش مبذول میدارد من پرتو ایمان را در نهاد او قرار نداده ام.همچنین تو نمیخواهی که آن مرد وحشی که قاتل عمویت حمزه است ایمان بیاورد،ولی من میخواهم که او ایمان بیاورد و پرتو ایمان را در دلش تابانیده ام.

چقدر اینگونه مطالب،از حقیقت دور است!ما در تفسیر سورۀ انعام بیان کرده ایم که به اجماع اهل بیت(ع)ابو طالب مؤمن از دنیا رحلت فرمود.در اینباره روایات بسیاری از ایشان نقل شده است.در آنجا شمه ای از اشعار دلنشین وی که از ایمان قلبیش حکایت میکرد آوردیم.اگر میخواستیم همۀ آن اشعار را در آنجا

ص :۲۱۶

بیاوریم،مجال نبود.بعضی معتقدند که اشعار وی در بارهٔ دفاع از اسلام و مبارزهٔ با نیرنگها و عنادها از یک جلد هم بیشتر می شود.اینکه ابو طالب بمبارزهٔ علنی با دشمنان پیامبر برنخاست،بخاطر این بود که بتواند از راه ریش سفیدی و بزرگتری آنها را براه صلاح آورد و جلو نیرنگها و دشمنی هایی که بعد از وفاتش در برابر رسول عالیقدر اسلام آشکار ساختند،بگیرد.

مقصود:

قبلا در بارهٔ قرآن و اینکه کتابی است برای هدایت خلق سخن گفت.اکنون می فرماید:وظیفهٔ پیامبر این نیست که آنها هدایت شوند بلکه فقط وظیفه اش گفتن و ادای رسالت است.می فرماید:

إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ

:تو هر که را دوست داری هدایت نمیکنی.برخی گفته اند:یعنی خویشاوندانت را هدایت نمیکنی.

مقصود از هدایت در اینجا آن لطفی است که در موقع ایمان شامل حال شخص می شود.تنها خداوند بر این کار قادر است.زیرا این لطف یا به فعل خداست-یا به اعلام او و راه صلاح دینی مرد را فقط خدا میداند و بس.اما آن هدایتی که به معنی دعوت و بیان است،مربوط به پیامبر است.چنان که می فرماید: «وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ» (تو به راه راست هدایت میکنی:شوری ۵۲).

برخی گویند:مقصود از هدایت در آیهٔ شریفه،اجبار بهدایت است،یعنی تو نمی توانی کسی را اجبار به هدایت کنی.

برخی گویند:یعنی هدایت شدن و حق پذیری آنها بر عهدهٔ تو نیست.

وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ

:ولی خداوند هر که را بخواهد به لطفش هدایت میکند و او به حال اشخاصی که قابل هدایتند داناتر است و امور را بنحوی که صلاح بندگان است تدبیر میکند.

برخی گویند:یعنی هر که را بخواهد مجبور به ایمان میکند.

وَ قٰالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدیٰ مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا

:گفتند:اگر با تو پیرو هدایت

شویم از سرزمین مکه و از این حرم خارج می شویم.

گویند:این سخن از حرث بن نوفل بن عبد مناف است.زیرا به پیامبر خدا عرضه داشت:میدانیم سخن تو حق است،ولی می ترسیم اگر به تو ایمان آوریم عرب ما را از این سرزمین خارج سازد و ما از عهدهٔ ایشان بر نمی آییم.

از اینرو خداوند در رد ایشان فرمود:

أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً

:آیا مکه را پیش از این حرم امن و امان قرار ندادیم و ضرر و زیان مردم را از ایشان دور نکردیم تا با امنیت و آسایش در آن زندگی کنند؟چگونه اکنون از زوال آن می ترسند؟آیا ما بر دفع شر دشمنان،قادر نیستیم؟بلکه باید بدانند که در حال ایمان،بیشتر ایمنی دارند تا در حال کفر.

يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَرٰاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّٰا

:ثمرات و محصولات سرزمینهای دیگر که رزقی است از جانب ما به سوی مکه آورده میشود.

وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ

:ولی بیشتر آنها به نعمتهای ما عالم نیستند.

برخی گویند:یعنی بخدا علم ندارند و او را نمی پرستند تا بدانند که چقدر ثواب از دستشان خارج شده است.

وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهٰا

:بسیاری از قریه ها را که مردمش سپاس نعمتها را به جای نیاوردند و کبر ورزیدند هلاک کردیم.

مقصود این است که به آنها رزق و روزی فراوان دادیم و آنها ناسپاسگزاری پیشه کردند و هلاکشان کردیم.

فَتِلْكَ مَسٰاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاّٰ قَلِيلاً

:این است خانه های عاد و ثمود و قوم لوط که در نزدیکی شماست و از سکنه خالی است و بعد از آنها فقط مدت کوتاهی مسکون بود.

سرزمین عاد در احقاف-میان شام و یمن-و دیار ثمود در وادی القری و شهر لوط در سدوم است و آنها در سفرهای تجارتی از این سرزمینها عبور میکردند و آنها را میدیدند.

وَ كُنّٰا نَحْنُ الْوٰارِثِينَ

:اکنون ما مالک سرزمینها و دیار و مساکن آنها شده ایم.

سپس به پیامبر خود می فرماید:

وَ مٰا کٰانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُریٰ حَتّٰی یَبْعَثَ فِی أُمِّهٰا رَسُولاً

:پروردگار تو قریه ها را هلاک نمیکند تا اینکه در ام القری یعنی مکه پیامبری مبعوث گرداند.

برخی گویند:منظور از«امها»معظم قریه های دنیاست.

یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا

:پیامبری که حجت ها و دلائل روشن ما را برای ایشان بخواند.

وَ مٰا کُنّٰا مُهْلِکِی الْقُریٰ إِلاّٰ وَ أَهْلُهٰا ظٰالِمُونَ

:ما قریه ها را هلاک نمیکنیم، مگر اینکه مردمشان راه کفر و ستم و سرکشی پیش گیرند.

سپس مردم را مخاطب ساخته،می فرماید:

وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتٰاعُ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ زِینَتُهٰا وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ

:آنچه به شما داده شده است،اسباب تمتع و زینت این جهان است.اما آنچه پیش خداست،نعمتهای آخرت است که از این نعمتها بهتر و باقی تر است.چرا فکر نمیکنید تا فرق میان نعمت فانی و نعمت باقی را درک کنید؟

[سوره القصص (۲۸): آيات ۶۱ تا ۶۶]

اشاره

أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ مِنَ اَلْمُحْضَرِينَ (۶۱) وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ اَلَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قالَ اَلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ اَلْقَوْلُ رَبَّنا هؤُلاءِ اَلَّذِينَ أَغْوَيْنا أَغْوَيْناهُمْ كَما غَوَيْنا تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيّانا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَ قِيلَ اُدْعُوا شُرَكاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا اَلْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ ما ذا أَجَبْتُمُ اَلْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ اَلْأَنْباءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لا يَتَساءَلُونَ (۶۶)

ترجمه:

آيا آنكه وعدهٔ نيكويش داده ايم و ديدارش ميكند مانند كسى است كه متاع زندگى دنيا به او داده ايم و روز قيامت از احضار شدگان است؟روزى كه كفار را ندا

ص: ۲۲۰

میکنـد که آنهایی که به گمان شـما شـرکاء من بودنـد،کجاینـد؟آنها که عـذاب بر آنها حتمی شـده است می گوینـد:اینان که گمراهشان کردیم،همچون خود ما گمراهشان کردیم.از آنها در پیشگاه تو تبری میجوئیم.آنها ما را پرستش نمیکردند.گفته می شود:شرکاء خود را بخوانید.آنها را میخوانند ولی اجابتشان نمیکنند و عذاب را می بینند اگر هدایت می یافتند(می فهمیدند که عذاب خدا حق است)و وی که آنها را ندا کرده،گوید:چه جواب پیامبران دادید؟آن روز از تشـخیص خبرها کورند (و از دادن جواب عاجز)و از یکدیگر پرسش نمیکنند.

لغت:

تمتع:بهره بردن.فرق آن با منفعت این است که تمتع در حال است ولی منفعت ممکن است بهره آنی و فوری نباشد.

احضار:حاضر کردن.

زعم:سخن از روی گمان یا علم.به این جهت است که داخل در باب«علمت» شده است.شاعر گوید:

فان تزعمینی کنت اجهل فیکم

فانی شریت الحلم عندک بالجهل

اگر گمان میکنی که من در بارهٔ شما جاهل ترم،من حلم را پیش شما به جهل فروخته ام.

شأن نزول:

آیهٔ: «أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ...» در بارهٔ پیامبر و ابو جهل و بقولی در بارهٔ علی(ع)و حمزه و ابو جهل نازل شده است.

برخی گفته اند:در بارهٔ عمار و ولید بن مغیره است.

بهتر این است که عام باشد.

مقصود:

قبلاـ بیـان کرد که زینت دنیـا به آنهـا داده شـده است.اکنون میخواهـد میـان کسـانی که نعمت دنیـا دارنـد و کسانی که نعمت آخرت،فرق بگذارد.می فرماید:

أَ فَمَنْ وَعَدْنٰاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاٰقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنٰاهُ مَتٰاعَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

:آیا آنکه وعدۀ بهشت و ثواب و نعیم آخرت،به او داده ایم و حتماً به این وعده ها نائل می شود،مانند کسی است که اموال دنیا و چیزهای دیگر به او داده ایم و در روز قیامت برای کیفر یا برای سوختن در آتش احضار میشود؟ بدیهی است که حال اینها یکسان نیست.زیرا نعمتهای دنیا با غم و اندوه توأم است و سرانجام زوال و فنا می پذیرد.ولی نعمتهای آخرت خالص و پاک و همیشگی است و زوال نمیپذیرد.

وَ يَوْمَ يُنٰادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكٰائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

:بیاد آور روزی را که خداوند کافران را با خفت و خواری مخاطب ساخته،می فرماید:کجایند آنهایی که گمان میکردید در خدایی شریک منند.و آنها را پرستش میکردید و می پنداشتید که برای شما نفعی دارند؟ قٰالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنٰا هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنٰا أَغْوَيْنٰاهُمْ كَمٰا غَوَيْنٰا :

جنیان و شیاطین و انسانهایی که گمراه کنندۀ مردم بودند و وعدۀ عذاب بر آنها تحقق یافته،می گویند: پروردگارا،همانطوری که خودمان دچار گمراهی بودیم،آنها را گمراه ساختیم.

تَبَرَّأْنٰا إِلَيْكَ

:اکنون از آنها و از کردار آنها در پیشگاه تو تبری می جوییم.

زجاج گوید:از یکدیگر تبری می جویند و دشمن یکدیگر می شوند.چنان که می فرماید: «اَلْأَخِلاّٰءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند:

زخرف ۶۷).

مٰا كٰانُوا إِيّٰانٰا يَعْبُدُونَ

:اینها در حقیقت پرستش ما نمیکردند.بلکه شیطانهایی را می پرستیدند که پرستش ما را در نظر آنها آرایش کرده بودند.

برخی گویند:یعنی ما را از روی حجت و استحقاق نمی پرستیدند.

وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكٰاءَكُمْ

:به آنها گفته می شود:آنها را که گمان میکردید در خدایی شریک منند و پرستش میکردید،بخوانید.

اینکه می گوید:شریکان خود را بخوانید،بخاطر این است که خدا را شریک نیست.ولی آنها گمان میکردند که خدا را شریک هست و شرک می ورزیدند.

فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ

:آنها را میخوانند ولی پاسخی از آنها نمی شنوند و اجابت نمی شوند.

وَ رَأَوُا الْعَذٰابَ لَوْ أَنَّهُمْ كٰانُوا يَهْتَدُونَ

:اگر اهل هدایت بودند،معتقد می شدند که عذاب خدا حق است.

وَ يَوْمَ يُنٰادِيهِمْ فَيَقُولُ مٰا ذٰا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ

:در روز قیامت خداوند به آنها ندا کرده،می گوید:پیامبرانی را که بسوی شما فرستاده شدند چه جواب دادید؟ مقصود این است که از دعوت آنها چه فهمیدید و در مقابل آنها چه عملی انجام دادید؟ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبٰاءُ يَوْمَئِذٍ :در آن روز راه جواب بر روی آنها مسدود است و همچون کوران می مانند.

برخی گویند:یعنی حجت بر آنها تیره شده است.علت اینکه حجت را خبر نامیده،این است که به آن خبر میدهند.در آن روز در پیشگاه خدا تکلم نمیکنند.

زیرا خداوند حجت را از آنها گرفته و زبانشان را از سخن عاجز کرده است.چنان که می فرماید:

فَهُمْ لاٰ يَتَسٰاءَلُونَ

:آنها از یکدیگر نمی پرسند که چگونه جواب دهند و چگونه عذر خواهی کنند؟ برخی گویند:یعنی از انساب و خویشاوندیها که در دنیا پرسش میکردند، پرسش نمیکنند.

برخی گویند:یعنی چنان بخود مشغولند که از حال یکدیگر نمی پرسند.

برخی گویند:یعنی از یکدیگر نمیخواهند که گناه یکدیگر را تحمل کنند.

ص :۲۲۳

[سوره القصص (۲۸): آیات ۶۷ تا ۷۰]

اشاره

فَأَمّٰا مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَعَسیٰ أَنْ یَکُونَ مِنَ اَلْمُفْلِحِینَ (۶۷) وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ اَلْخِیَرَهُ سُبْحٰانَ اَللّٰهِ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ (۶۸) وَ رَبُّکَ یَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا یُعْلِنُونَ (۶۹) وَ هُوَ اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِی اَلْأُولیٰ وَ اَلْآخِرَهِ وَ لَهُ اَلْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

ترجمه:

اما کسی که توبه کرده،ایمان آورده،عمل صالح کند،از رستگاران است.خدا هر چه خواهد،بیافریند و اختیار کند.آنها را اختیار نیست.منزه است خدا و برتر است از آنچه شریک می سازند.خدای تو میداند که آنچه را در سینه ها پنهان میکنند و آنچه را آشکار می سازند.اوست خدایی که جز او خدایی نیست.او را حمد است در دنیا و آخرت و او راست حکم و بسوی او باز گردانده می شوید.

مقصود:

اکنون بدنبال تهدید قبلی بمنظور ترغیب و تشویق بندگان به توبه،می فرماید:

فَأَمّٰا مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَعَسیٰ أَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ

:

آنکه از گناه و کفر برگردد و عمل صالح انجام دهد برستگاری امیدوار باشد.

اینکه کلمهٔ«عسی»می آورد،با اینکه وی قطعا از رستگاران است،بخاطر

این است که چنین شخصی امیدوار است که رویهٔ خود را ادامه دهد و رستگار شود.

چه ممکن است از این رویه دست بکشد و هلاک گردد.وانگهی گفته شده است که در هر جای قرآن که خداوند این کلمه را بکار برده،معنی قطع و حتم میدهد.

از آنجا که رستگاری به اختیار خداست،بدنبال آن می فرماید:اختیار و خلق و حکم بدست خداست.زیرا اوست که قادر و عالم به کمال است.

وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ

:خیر،به معنی اختیار و به معنی مختار است.چنان که گفته میشود:محمد(ص)خیره خداست.یعنی مختار و برگزیدهٔ خداست و ممکن است به تخفیف خوانده شود.

در بارهٔ معنی آیه دو قول است:

۱-خدای تو هر چه بخواهد خلق می کند و هر چه برای آنها اصلح است اختیار میکند و هر که برای رسالت صالح تر است مبعوث می کند،از این جهت است که میگوید: «مٰا کٰانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ» اختیار آنها بدست خودشان نیست.بلکه بدست خداست.(طبق این معنی«ما»نافیه و وقف بر«یختار»است)بنا بر این قرآن میخواهد پاسخ مشرکینی را بدهد که میگفتند: «لَوْ لاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلیٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ» (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از مکه یا طائف نازل نشد:زخرف ۳۱) منظورشان این بود که چرا قرآن بر رئیس مکه ولید بن مغیره یا بر رئیس طائف، عروه بن مسعود ثقفی نازل نشد؟ ۲-خدای تو آن چیزی را اختیار میکند که مطابق مصلحت و به خیر آنهاست (طبق این معنی«ما»موصوله و مفعول«یختار»است).

این معنی هم با معنی اول فرقی ندارد.زیرا مفاد آن این است که اختیار بدست خداست نه مردم.زیرا اختیار بدست کسی است که علم به احوال شخص داشته باشد و چنین علمی مربوط به خداوند است.وانگهی اختیار یعنی گرفتن خیر.کسی که علم به خیر ندارد،چگونه می تواند خیر بگیرد؟ سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ :خداوند مقدس و منزه است از اینکه در

خلق و اختیار او را شریکی باشد.

سپس بمنظور ذکر دلیل می فرماید:

وَ رَبُّکَ یَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا یُعْلِنُونَ

:خداوند میداند آنچه را آشکار و آنچه را پنهان میکنند.پس اختیار بدست اوست.

از این آیه استفاده میشود که هر که به آشکار و نهان عالم نیست،اختیار ندارد.

(یعنی تسلط و فرمانروایی).

سپس برای تأکید مطلب می فرماید:

وَ هُوَ اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

:اوست خداوندی که احدی جز او سزاوار پرستش نیست.

لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولیٰ وَ الْآخِرَهِ

:بخاطر نعمتهایی که عطا فرموده،ثنا و مدح و تعظیم در دنیا و آخرت،مخصوص اوست.

وَ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

:حکم در میان مردم و تمیز حق و باطل بدست اوست و سرانجام بسوی جزا و حکم او آورده میشوید.ابن عباس می گوید:برای اهل طاعت حکم به فضل و مغفرت میکند و برای اهل معصیت به بدبختی و عذاب.

ص :۲۲۶

[سوره القصص (۲۸): آيات ۷۱ تا ۷۵]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمُ اَللَّيْلَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيٰاءٍ أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمُ اَلنَّهٰارَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ (۷۲) وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) وَ يَوْمَ يُنٰادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكٰائِيَ اَلَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَ نَزَعْنٰا مِنْ كُلِّ أُمَّهٍ شَهِيداً فَقُلْنٰا هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ اَلْحَقَّ لِلّٰهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

ترجمه:

بگو:می بینید؟اگر شب را تا روز قيامت بر شما ادامه دهد،چه كسى جز خدا

ص: ۲۲۷

برای شما روشنی می آورد؟آیا نمی شنوید؟بگو:می بینید؟اگر روز را تا قیامت بر شما ادامه دهد،چه کسی جز خدا برای شما شب می آورد که در آن بیارامید؟آیا نمی بینید؟از رحمت خداست که شب و روز را برای شما آفریده است تا در شب بیارامید و در روز از فضلش به جستجو پردازید،باشد که شکر کنید.روزی که آنها را ندا کرده،گوید:کجایند آنهایی که می پنداشتند شریک ما هستند؟از میان هر امتی گواهی بیرون آورده،گوئیم:برهان خود را بیاورید آن وقت میدانید که حق برای خداست و دروغها و افتراها از دست آنها خارج است.

مقصود:

سپس بذکر دلائل توحید پرداخته می فرماید:

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيٰاءٍ

:ای محمد،به اهل مکه که به پرستش بتها اشتغال دارند،بگو:

می بینید؟اگر خداوند شب را دائمی و همیشگی قرار دهد و هرگز روز نشود،آیا خدایی هست که روشنی مانند روشنی روز برای شما فراهم آورد؟بدیهی است آنها قادر نیستند جوابی به این سؤال بدهند جز اینکه بگویند:کسی قادر به چنین عملی نیست.در نتیجه حجت بر آنها تمام میشود و باید اعتراف کنند که جز خداوند یگانه کسی سزاوار پرستش نیست.

أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ

:آیا موعظه را قبول نمیکنید؟و بقولی:آیا دلائل خداوند را نمیشنوید و در بارهٔ آن فکر نمیکنید؟ قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ النَّهٰارَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ :ای محمد،به آنها بگو:آیا می بینید؟اگر خداوند روز را همیشگی سازد و تا روز قیامت شب فرا نرسد،آیا خدایی هست که برای شما شب کند تا شب به استراحت بپردازید و خستگی را بر طرف کنید؟ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ :آیا از راه بصیرت علم پیدا نمیکنید؟برخی گویند:یعنی آیا شب و روز را مشاهده نمیکنید و در بارهٔ آنها نمی اندیشید تا بدانید که این دو

از صنع مدبری حکیم است؟ سپس می فرماید:

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

:از نعمتها و احسان خدا این است که:برای شما شب و روز آفریده است تا در شب بیارامید و در روز بطلب معاش پردازید.باشد که در برابر نعمت شب و روز و دیگر نعمتها شکرگزاری کنید.

وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

:روزی که آنها را ندا کرده،میفرماید:کجایند آنهایی که به زعم شما شریک من بودند؟ تفسیر این آیه گذشت.تکرار آن بخاطر این است که در مرتبهٔ اول میخواست که آنها بر غوایت و گمراهی خود اقرار کنند و در اینجا میخواهد به آنها بفهماند که از اقامهٔ برهان عاجز هستند.

وَ نَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً

:از میان هر امتی رسولش را بیرون می آوریم تا شهادت دهد که در میان آنها تبلیغ رسالت کرده و آنها چه اعمالی انجام داده اند؟ برخی گویند:شاهدان خوبان هر امتی هستند و معلوم است که هیچ عصری از وجود چنین افرادی خالی نیست و همینها گواه مردمند.

فَقُلْنا هاتُوا بُرْهانَكُمْ

:به آنها گوئیم:هر دلیلی بر درستی و صحت راه و رسم خود دارید بیاورید.

فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلّهِ

:آنها گرفتار بهت و حیرت می شوند،زیرا دلیلی ندارند که بیاورند و میدانند که راه و رسم شما حق است و آنچه خدا بر شما نازل کرده، باطل نیست و حجت از آن خدا و رسول اوست.از اینرو ناچار سر تسلیم فرو می آورند.

زیرا کسی که از عهدهٔ استدلال بر نیاید چاره ای جز تسلیم ندارد.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ

:و افتراها و دروغها و بتهایی که پرستیده اند از دستشان خارج می شود و آنها را گم میکنند.

نظم آیات:

این آیات اتصال به سابق دارنـد.قبلا بیان شـد که معبودهای کفار نمیتواننـد پرسـتندگان خود را کمک کننـد.در اینجا بوصـف خویش پرداخته،خود را نعمت- بخش و مالک سود و زیان معرفی میکند.

برخی گوینـد:نظر به اینکه سابقـا بیـان کرد که حمـد در دنیا و آخرت مخصوص خـداست،در اینجا میخواهـد نعمتهایی را بیان کند که موجب حمد می شوند.برخی گویند:این آیات متصل است به «یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ» .

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۶ تا ۸۲]

اشاره

إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسى فَبَغى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْناهُ مِنَ اَلْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي اَلْقُوَّةِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اَللّهَ لا يُحِبُّ اَلْفَرِحِينَ (۷۶) وَ اِبْتَغِ فِيما آتاكَ اَللّهُ اَلدّارَ اَلْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ اَلدُّنْيا وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اَللّهُ إِلَيْكَ وَ لا تَبْغِ اَلْفَسادَ فِي اَلْأَرْضِ إِنَّ اَللّهَ لا يُحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ (۷۷) قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اَللّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ اَلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ اَلْمُجْرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قالَ اَلَّذِينَ يُرِيدُونَ اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹) وَ قالَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اَللّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقّاها إِلاَّ اَلصّابِرُونَ (۸۰) فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ اَلْأَرْضَ فَما كانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اَللّهِ وَ ما كانَ مِنَ اَلْمُنْتَصِرِينَ (۸۱) وَ أَصْبَحَ اَلَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اَللّهَ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اَللّهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا وَيْكَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ اَلْكافِرُونَ (۸۲)

ترجمه:

قارون از قوم موسی بود که بر آنها تعدی کرده و به او گنجهایی دادیم که کلیدهای آن بوسیلهٔ گروهی نیرومند حمل میشد.هنگامی که قومش به او گفتند:

شادی مکن که خداوند چنین افرادی را دوست نمیدارد.در آنچه خداوند بتو داده است خانهٔ آخرت بطلب و بهرهٔ خود را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همانطوری که خدا بتو نیکی کرد و در روی زمین فساد مکن که خدا مردم مفسد را دوست نمیدارد.گفت:مال را بعلم خودم فراهم کرده ام.آیا ندانست که پیش از او خداوند مردم دیگری را که از او نیرومندتر و پر جمعیت تر بودند هلاك کرد؟و مجرمین از گناهانشان سؤال نمیشوند.قارون در زینت ها و آرایش های خود بر بنی اسرائیل

ص :۲۳۲

عبور کرد.آنها که زینت زندگی دنیا را میخواستند،گفتند:کاش ما را مثل آنچه به قارون داده شده است بود.که او بهره ای بزرگ دارد.آنها که دانش و آگاهی داشتند، گفتند:وای بر شما.ثواب خدا برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند بهتر است و جز شکیبایان به آن نمی رسند.خودش و خانه اش را به زمین فرو بردیم و او را جز خدا لشکری نبود که یاریش کنند و از یاری کنندگان خویشتن نبود.آنها که دیروز آرزو میکردند که در جای او باشند،گفتند:آه.این خداست که برای هر که خواهد روزی را گسترش میدهد و برای هر که خواهد تنگ میگیرد.اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود ما را بزمین فرو می برد.راستی که کافران روی رستگاری نمی بینند.

قرائت:

حنیف:گروهی به صیغهٔ معلوم و گروهی به صیغهٔ مجهول خوانده اند.

ویکأن:یعقوب چنین خوانده است:«ویک انه»بهر حال«وی»کلمهٔ تعجب است و کاف ممکن است برای خطاب یا جزء«کان»باشد.

لغت:

بغی:سرکشی کنز:گنج مفاتح:جمع مفتح کلیدها یا گنجها عصبه:جماعت و گروه

مقصود:

إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی

:قارون از طایفهٔ موسی و پسر خالهٔ او بود.چنان که از امام صادق(ع)روایت شده است.ابن جریح گوید: پسر عموی موسی بود.زیرا قارون پسر یصهر بن فاهث و موسی پسر عمران بن فاهث بود.

محمد بن اسحاق گوید:موسی برادرزادهٔ قارون بود.

فَبَغی عَلَیْهِمْ

:او بواسطهٔ گنجها و ثروتهای فراوان،در مقابل بنی اسرائیل

ص :۲۳۳

بقـدرت نمـایی و خودنمـایی پرداخـت و بر آنهـا تعـدی کرد.ایـن معنی از قتـاده اسـت.وی گویـد:قـارون را بواسـطهٔ زیبـایی صورت«منور»میخواندنـد و در میـان بنی اسـرائیل هیچکس تورات را بهتر از او نمیخوانـد.ولی مثـل سـامری منافق بود و بر آنها تعدی کرد.

سعیـد بن مسیب و ابن عبـاس گوینـد:او از طرف فرعون بر بنی اسـرائیل حکمرانی میکرد و هنگـامی که بنی اسـرائیل در مصر بودند بر آنها ستم میکرد.

برخی گویند:او لباس خود را یک وجب از لباس بنی اسرائیل بلندتر کرده بود.

وَ آتَیْنٰاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مٰا إِنَّ مَفٰاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ

:و به او گنجهـایی دادیم که کلیـدهایش را گروهی نیرومنـد بـدشواری حمـل میکردنـد.ممکن است منظور از مفاتـح گنجها یا کلیدها باشد.اگر منظور گنجها باشد،معنی آیه این است که:گنجهای او را گروهی نیرومند حمل میکردند.نظیر: «وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَیْبِ...» (گنجهای غیب در نزد خداوند است:انعام ۵۸) برخی گویند:قارون به یکی از گنجهای یوسف دست یافته بود.

در بـارهٔ آن گروه(عصـبه)اختلاـف اسـت.برخی گوینـد:بیـن ده تـا پـانزده نفر و برخی گوینـد:بیـن ده تـا چهـل نفر و برخی گویند:چهل نفر و برخی گویند:بین سه تا ده نفر است.برخی گویند:عصبه جمعیتی است که تعصب یکدیگر دارند.

إِذْ قٰالَ لَهُ قَوْمُهُ لاٰ تَفْرَحْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ الْفَرِحِینَ

:بنی اسـرائیل به قارون گفتند:به سـبب گنجها سبکسـری و شادی مکن که خدا مردمی را که چنین باشند دوست نمیدارد.شاهد اینکه فرح در اینجا به معنی سبکسری و غرور است،این است:

و لست بمفراح اذا الدهر سرنی

و لا جازع من صرفه المتقلب

هر گاه روزگار خوشحالم کند،سبکسری نمیکنم و از گردش روزگار بی صبری و ناشکیبایی ندارم.

وَ ابْتَغِ فِیمٰا آتٰاکَ اللّٰهُ الدّٰارَ الْآخِرَهَ وَ لاٰ تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیٰا

:

مؤمنین بنی اسـرائیل به قارون گفتنـد:از این نعمتها که خداونـد بتو داده است اسـتفاده کن و در پی تحصـیل آخرت باش و این اموال را در راه خیر انفاق کن و نصیب

خود را از دنیا فراموش مکن یعنی در این جهان برای آخرت خود کوشش کن.اکثر مفسرین می گویند:یعنی عمل آخرت را در زندگی این جهان از یاد مبر.زیرا در حقیقت،نصیب انسان از دنیا همین است که برای آخرت خویش بکوشد.از علی(ع) نیز روایت شده است که:تندرستی و قوت و آسایش و جوانی و نشاط و بی نیازی خود را از یاد مبر و بوسیلۀ آنها در راه آخرت کوشش کن.برخی گویند:قارون آدمی ممسک و بخیل بود.به او گفته شد:بخور و بیاشام و از نعمتهای خدا بنحو مشروع و حلال استفاده کن.زیرا چنین استفاده ای بر تو حرام نیست.

برخی گویند:اصولا این قسمت از قول مؤمنین به قارون نیست،بلکه از گفتار خداوند به موسی است.

وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ

: همانطوری که خداوند در بارۀ تو تفضل کرده است،تو هم در بارۀ مردم تفضل کن.یحیی بن سلام گوید:یعنی همانطوری که خداوند در بارۀ تو نیکی کرده و بتو نعمت بخشیده،تو هم بوسیلۀ اطاعت و انجام وظیفه نیکی کن.

برخی گویند:یعنی شکر خدا را به نیکی انجام ده و با خلق خدا مواسات کن.

وَ لاٰ تَبْغِ الْفَسٰادَ فِی الْأَرْضِ

:در روی زمین،و در پی فساد و معصیت نباش.

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

:خداوند مردم مفسد را دوست نمیدارد.

قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ عِنْدِی

:قارون گفت:این مال بواسطۀ فضیلت و دانشی که دارم بمن داده شده است و اگر شما هم دارای فضل و دانش من بودید،چنین ثروتی به شما داده می شد.این معنی از قتاده است.مقصود این است که قارون معتقد بود که این مال را خداوند بپاداش فضل و دانش به وی داده است.چنان که آن شخص کافر نیز همین عقیده را داشت و میگفت: «لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهٰا مُنْقَلَباً» (سوگند،که اگر بسوی خدا بازگردانده شوم بهتر از آن بمن داده خواهد شد:کهف ۳۶) برخی گویند:یعنی این مال را خدا به این جهت بمن داده که از من خشنود

است و میداند که سزاوار آنم.این معنی با معنی اول نزدیک است.

برخی گوینـد:مقصود قـارون این است که این مـال را بـا دانش و کوشـش خود بـدست آورده ام.تجارتها و زراعتها و کارهای دیگری که من کرده ام دیگران نمیکنند.

کلبی گوید:یعنی من صفت زرگری و کیمیاگری میدانم و دیگران نمیدانند.

برخی گوینـد:یـک بخش از دانش کیمیـاگری را موسـی بقـارون تعلیـم داد و یـک بخش به یوشع و بخش دیگری را به پسر هارون.قارون آنها را فریب داد و همه را از آنها آموخت. (۱)

أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً

:مگر قارون نمیـدانست که خداونـد پیش از او بخاطر کفران نعمت کسانی را هلاک کرده بود که از او نیرومندتر و پر جمعیت تر بودند.نظیر قوم عاد و ثمود و قوم لوط و...

سپس این مطلب را بیـان میکنـد که غرور قـارون به مال و ثروت،خطای بزرگی بود.زیرا در موقع عـذاب،مال و ثروت بـدرد او نخورد.همانطوری که افرادی که از او نیرومندتر و مالدارتر بودند از مال خود بهره ای نبردند.

---

۱ - ۱) -ابن مطلب بمتن آیه مربـوط نیست.آنچه بر حسب تاریـخ مسـلم است،کیمیـاگران به هـدف خـویش هرگز نائـل نشـده انـد.البته مقصود این نیست که تبـدیل فلزی به طلاـ غیر ممکن است زیرا در عصـر ما کیمیاگری تحقق یافته و امکان تبـدیل هر فلزی به طلا هست و راه آن،وارد کردن الکترن در مدار اتم یا خارج کردن آن است.اشـکالی که دارد این است که این کار پر خرج است و برای انسان صـرف نمیکنـد که مبالغی هنگفت خرج کنـد برای اینکه مقـدار کمی طلا از این راه بدست آورد. از اینکه گفتگو میـان قوم و قارون است بر می آیـد که جملـهٔ «وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللّهُ...» هم از قوم است به قارون نه از خداونـد به موسـی و نیز هیـچ بعیـد نیست که همـان قول مـا قبـل آخر درست و منظور این باشـد که قارون از این اموال فراوان دو اسـتفاده بـبرد:یکی اسـتفادهٔ شخصـی به انـدازه ای که نیـاز دارد و دیگری اسـتفادهٔ اجتمـاعی و خـدمت کردن باجتمـاع و زیر دسـتان و درماندگان بوسـیلهٔ این سرمایهٔ هنگفت.قاعدهٔ طبیعی زندگی بشر هم همین است.بخصوص که آنچه در معنی نخست ذکر شده مضمون همان جملهٔ «وَ ابْتَغِ فِيما..» است.

وَ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

:مجرمين از گناهان خود پرسيده نميشوند.

قتاده گويد:يعنى بدون حساب داخل جهنم مى شوند.بنظر وى فرشتگان آنان را به سيمايشان مى شناسند و بخاطر علامتى كه دارند از آنها سؤال نميكنند و پيشانى آنها را گرفته،به جهنم مى اندازند.چنان كه مى فرمايد: «فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاٰ جَانٌّ» (در آن روز،نه انسان در گناهش پرسيده ميشود و نه جن:الرحمن ۳۶) اما اينكه ميگويد: «فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (سوگند به خدايت كه از همۀ آنها سؤال ميكنيم:حجر ۹۲)منظور اين است كه از آنها سؤال نكوهش و ملامت مى شود نه سؤال براى كشف مجهول.

فَخَرَجَ عَلىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ

:قارون در ميان چاكران و خدمتگزاران با زينتى خيره كننده،نزد بنى اسرائيل آمد.

برخى گويند:همراهان او چهار هزار نفر سوار بودند كه اسبهاى آنها همه سرخ رنگ بود.

برخى گويند:همراهان او كنيزان ماهرويى بودند كه سوار بر قاطر بودند.

زين قاطرها از طلا و آنچه در زير زين ها بود پارچه هاى سرخرنگ بود.

برخى گويند:هفتاد هزار نفر با او بودند.

قٰالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا يٰا لَيْتَ لَنٰا مِثْلَ مٰا أُوتِيَ قٰارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

:كافران و منافقان و افراد سست ايمانى كه نعمتهاى بهشت و آخرت را باور نداشتند،گفتند:كاش ما هم از دنيا چنين بهرۀ فراوانى داشتيم و همچون قارون از دنيا بهره مند بوديم.

وَ قٰالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوٰابُ اللّٰهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً

:

آنها كه وعدۀ خدا را تصديق كرده،به آن ايمان داشتند به ايشان گفتند:واى بر شما، ثواب خدا براى كسانى كه ايمان آورده،عمل صالح كنند،بهتر از مال و ثروت قارون است.

وَ لاٰ يُلَقّٰاهٰا إِلاَّ الصّٰابِرُونَ

:تنها كسانى به پاداش خدا مى رسند كه به امر

خداوند شکیبا باشند.

برخی گویند:یعنی بهشت به کسی داده میشود که بر طاعت خدا صبر کنند و از زینت دنیا چشم بپوشند.

فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ

:او و خانه اش را بزمین فرو بردیم.

سدی گوید:قارون زنی بد کاره از بنی اسرائیل طلبیده،به او گفت:دو هزار درهم بتو میدهم که فردا نزد من بیایی و در حضور بنی اسرائیل بگویی:موسی از جان من چه میخواهد که مرا اذیت میکند؟زن قبول کرد و پول را گرفت.وقتی به خانه برگشت،پشیمان شده،گفت:وای بر من،هر گناهی را مرتکب شده ام جز تهمت بستن به پیامبر خدا،فردا کیسه های پول را برداشته،نزد قارون رفت و چون بنی اسرائیل جمع شدند،گفت:قارون این دو کیسهٔ پول را بمن داده که نزد شما بیایم و موسی را متهم کنم.پناه بخدا می برم که بخواهم به پیامبر خدا افترا ببندم.این کیسه ها از قارون است و نشان مهر او نیز بر کیسه ها گواه من است.بنی اسرائیل مهر قارون را شناختند.موسی خشمگین شد و قارون را نفرین کرد.به او وحی شد که بزمین دستور داده ام که در فرمان تو باشد.موسی گفت:ای زمین،قارون و مسندش را فرو ببر.زمین شروع کرد به بلعیدن مسندش.قارون که این صحنه را میدید،موسی را به حق خویشاوندی سوگند داد.موسی گفت:او را بگیر،پاهایش پنهان شد.بعد زانوانش تا به گلوگاه رسید و او هم چنان موسی را سوگند میداد تا بزیر خاک رفت.بموسی خطاب آمد:قارون ترا به خویشاوندی سوگند داد.به او رحم نکردی.اگر مرا خوانده بود و از من کمک خواسته بود نجاتش میدادم.(این مطلب هم نقضی است بر پیامبر خدا که مطابق روایات اهل تسنن است و با مذاق شیعه سازش ندارد،در متن قرآن هم نیست:م) همین که قارون بزیر خاک رفت،بنی اسرائیل گفتند:موسی اینکار را کرد که اموال قارون را به ارث ببرد-که پسر عمویش بود-ظرف مدت سه روز خانه و اموال قارون نیز بزمین فرو رفت و هیچکس بر ثروت او دست نیافت.

ص :۲۳۸

فَمٰا كٰانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

:جز خداوند کسی نبود که قارون را یاری کند و از عذاب نجاتش دهد.

وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ

:و خود او هم نمیتوانست خویشتن را کمک و از خود دفاع کند.

وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكٰانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ يَقْدِرُ

:آنها که وقتی تجملات و شکوه ظاهری قارون را میدیدند،آرزو میکردند که به جای او بودند و همچون او از آن همه نعمت و زر و زیور بهره مند بودند،اکنون چنین می گویند:دریغا!گویا خداوند برای هر که بخواهد روزی را گسترش میدهد و نسبت بهر که بخواهد تنگ می گیرد.در حقیقت، آنها از گفتهٔ خود پشیمان شده،بخطای خود اعتراف میکردند.

سیبویه می گوید:کلمهٔ«وی»مستقل است.این کلمه را انسان هنگامی بکار می برد که به خطاهای خود پی برده باشد.فراء گوید:اصل این کلمه« ویلک»است که لام آن حذف شده است و«ان»مفتوحه در محل نصب است به فعل مقدر،مثل این که گفته شده است:«اعلم ان اللّٰه یبسط الرزق...»وی گوید:شنیدم اعرابی به زنش گفت:

«این ابنک ویلک»(وای بر تو!پسرت کجاست؟)زن جواب داد:«ویک انه وراء البیت»یعنی:او را در پشت خانه نمی بینی؟ کسایی گوید:این کلمه به معنی«ذلک»است.ابن عباس هم این معنی را پذیرفته است.یعنی:آنها گفتند:خداوند روزی هر که را بخواهد توسعه میدهد و این بخاطر مقام و منزلت او نیست و روزی هر که را بخواهد کم میدهد و این هم به خاطر خواری و مذلت او در پیشگاه خداوند نیست.

قتاده و مجاهد گویند:«ویکأن»یعنی:«الم تعلم»(آیا ندانستی؟) لَوْ لاٰ أَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنٰا لَخَسَفَ بِنٰا :آنهایی که پس از قارون بجای مانده بودند، گفتند:خداوند بر ما منت گذاشت و نعمتهای قارون را بما نداد و گرنه امروز ما را هم به زمین فرو می برد.

ص :۲۳۹

برخی گویند:یعنی اگر خداوند از گناهان ما چشم نپوشیده بود،ما را هم بزمین فرو می برد.

وَيْكَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ

:مردم کافر به ثواب خدا نمی رسند و مردمی که خدا را انکار کرده،جز او را می پرستند،از کیفر نجات نمی یابند.

نظم آیات:

داستان قارون به آیهٔ «نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسىٰ» ارتباط دارد.گوید:قسمتی از اخبار موسی که در اول سوره وعده دادیم برایت بگوییم،داستان قارون است.

برخی گویند:مربوط است به آیهٔ «فَمٰا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتٰاعُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ» .در حقیقت مفاد این آیه را بوسیلهٔ ذکر سر گذشت قارون تکمیل و تأکید کرده است.

برخی گویند:نظر به اینکه قبلا در بارهٔ خواری کفار و افتضاح آنها در روز قیامت سخن گفته است،اینک در بارهٔ افتضاح دنیوی و اخروی قارون سخن می گوید.

ص: ۲۴۰

[سوره القصص (٢٨): آیات ٨٣ تا ٨٨]

اشاره

تِلْکَ اَلدّارُ اَلْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی اَلْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ اَلْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (٨٣) مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ مَنْ
جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزَی اَلَّذِینَ عَمِلُوا اَلسَّیِّئاتِ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (٨۴) إِنَّ اَلَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ اَلْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ قُلْ رَبِّی
أَعْلَمُ مَنْ جاءَ بِالْهُدی وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (٨۵) وَ ما کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یُلْقی إِلَیْکَ اَلْکِتابُ إِلاّ رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ
ظَهِیراً لِلْکافِرِینَ (٨۶) وَ لا یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیاتِ اَللّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْکَ وَ اُدْعُ إِلی رَبِّکَ وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (٨٧) وَ لا تَدْعُ
مَعَ اَللّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ لَهُ اَلْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (٨٨)

ص :٢۴١

ترجمه:

آن خانهٔ آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که در روی زمین ارادهٔ برتری و فساد ندارند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است.کسی که حسنه بیاورد،برای او پاداشی است بهتر از آن و کسی که سیئه بیاورد،کسانی که بدی کنند،جز کیفر کردارشان نمی بینند.آنکه اطاعت از دستور قرآن را بر تو واجب ساخته است ترا به مکه بر میگرداند.بگو:خدای من به حال کسی که هدایت آورده و کسی که در گمراهی آشکار است،داناتر است.تو ای رسول،امیدوار نبودی که خداوند قرآن بر تو نازل کند.جز اینکه رحمت پروردگارت شامل حالت شد،پس پشتیبان کافران نباش و بعد از آنکه قرآن بر تو نازل شد،کافران ترا از اطاعت آن باز ندارند و بسوی خدایت فرا بخوان و از مشرکین نباش و با خدا خدایان دیگری مخوان،جز او خدایی نیست.

هر چیزی هلاک است جز ذات خداوند.فرمان برای اوست و بسوی او برگردانده می شوید.

شان نزول:

گویند:هنگامی که پیامبر خدا در مهاجرت بمدینه،به جحفه رسید،اشتیاق مکه پیدا کرد.جبرئیل بحضورش آمده،عرض کرد:اشتیاق وطن و زادگاه خود داری؟ گفت:آری.جبرئیل گفت:خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلیٰ مَعَادٍ» و بتو وعده میدهد که ترا با پیروزی به مکه بر گرداند.پس این آیه در جحفه نازل شده است و نه مکی است و نه مدنی.مکه را«معاد»گفته است بخاطر عود و بازگشت پیامبر به آنجا.

مقصود:

تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً

:

بهشت را برای آن کسانی مقرر داشته ایم که در روی زمین ارادهٔ ظلم و تکبر نسبت به بندگان ما ندارند و به معصیت،مصمم نیستند.

روایت شده است که:علی(ع)تنها به بازار می رفت و گمشدگان را هدایت و

ضعیف را کمک میکرد و چون بمغازه داران می رسید،قرآن را میگشود و این آیه را «تِلْکَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِینَ لاٰ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً» برای آنها میخواند و میفرمود:این آیه در بارۀ زمامداران دادگر و قدرتمندان متواضع نازل شده است.

نیز روایت شده است که فرمود:انسان از بند نعل خویش در شگفت می ماند و داخل در این آیه میشود: «تِلْکَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ...» یعنی:هر کس به لباس خویش بر کسی تکبر کند،از آنهاست که در روی زمین ارادۀ برتری جویی دارند. (1)

کلبی گوید:مقصود از فساد در روی زمین این است که مردم را به پرستش غیر خدا دعوت کند.

عکرمه گوید:مقصود این است که مالی را به ناحق بستاند.

وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ

:سرانجام نیک،یعنی رستگاری بوسیلۀ پاداش برای کسانی است که از شرک و معصیت بپرهیزند.

برخی گویند:یعنی بهشت برای کسانی است که بوسیلۀ ادای فرائض و اجتناب معاصی از کیفر خدا بپرهیزند.

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهٰا

:هر که کار نیکو کند،پاداشش بهتر از آن است.

ص:۲۴۳

۱- ۱) -مطابق دلایلی که در دست است قصد و تصمیم بدی و فساد و علاقۀ بگناه و اهل گناه،هم مؤاخذه و عقاب دارد و لو اینکه عملی هم انجام نگیرد.بدیهی است که داشتن قصد و تصمیم و علاقه،انسان را به خود عمل هم می کشاند.الا اینکه مانعی و رادعی او را از انجام آنچه مورد علاقه اش هست یا تصمیم انجام آن دارد،باز دارد.خود قرآن می گوید: «إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ» آنچه در دل دارید چه ظاهر کنید و چه ظاهر نکنید برای شما محاسبه دارد.در روایت هم آمده است: «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم» کسی که به عمل جمعی راضی باشد،مثل این است در انجام آن فعل با آنها شریک و همراه است.علی هذا آن روایاتی که در بارۀ عفو از قصد خالص وارد شده است در مورد کسی است که از قصد خود یا از رضای خود منصرف و پشیمان گردد.

وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلاٰ يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئٰاتِ إِلاّ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

:

کسانی که مرتکب بـدی شونـد،تنها به اندازهٔ گناهشان کیفر می بینند.حال آنکه در مورد نیکی،خداوند از روی تفضل خویش پاداش بیشتر و بزرگتر میدهـد.بنا بر این، آیـهٔ مورد بحث،نظیر این آیه است: «وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلاٰ يُجْزىٰ إِلاّ مِثْلَهٰا» (کسانی که مرتکب بدی شوند جز به اندازهٔ بدی خود کیفر نمی بیند:انعام ۱۶۰).

إِنَّ الَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرٰادُّكَ إِلىٰ مَعٰادٍ

:آنکه بر تو واجب کرده است که مطابق دستورات قرآن عمل کنی ترا به مکه بر میگرداند.این معنی از ابن- عباس و مجاهد و جبائی است.بنا بر این در آیه،دلالت است بر صحت نبوت.زیرا بدون،هیچ شرط و استثنایی خبر داده است که پیامبر خدا بمکه باز می گردد و همین طور هم شد.

قتیبی گوید:معاد انسان وطن اوست.زیرا انسان بهر کجا رود سرانجام به وطن خود می آید.

برخی گوینـد:منظور ایـن است کـه خداونـد ترا بـه مردن می رسانـد و برخی گوینـد:یعنی ترا بـه قیامت می رسانـد.برخی گویند:یعنی ترا به بهشت می رساند.

منظور این است که خدا ترا میمیراند و مبعوث میکند و داخل بهشت می کند.

امـا ظـاهر این است که مقصود،عود و بـازگشت به مکه است.زیرا عود بمعنی بـازگشت است نه به معنی رفتن.بـدیهی است که بازگشـتن در بـارهٔ جایی گفته می شود که انسان از آنجا آمـده باشـد.و چون پیامبر خـدا از مکه آمـده است بازگشت او بمکه درست است.در عین حال در مورد بهشت هم عود و بازگشت صحیح است(چنان که بروز قیامت هم معاد گفته می شود)زیرا قرآن در مورد کفـار می گویـد: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ» (آن گاه بازگشت آنها بسوی جهنم است:صافات ۶۸) اکنون به بیان مطلب دیگری پرداخته،می فرماید:

قُلْ رَبِّى أَعْلَمُ مَنْ جٰاءَ بِالْهُدىٰ وَ مَنْ هُوَ فِى ضَلاٰلٍ مُبِينٍ

:ای رسول،به آنها بگو:خدای من داناتر است که چه کسی سزاوار پاداش و چه کسی گمراه است.

ص :۲۴۴

یعنی خدا بهتر از همه مؤمن و کافر را می شناسد و اساساً مقصود این است که خدا بهتر میداند که من کتاب هدایت را از جانب او آورده ام و شما دچار ضلالت هستید و بزودی مرا بر شما غالب خواهد کرد.

سپس بذکر نعمتهای الهی پرداخته،می فرماید:

وَ مٰا کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یُلْقیٰ إِلَیْکَ الْکِتٰابُ

:ای محمد،تو در گذشته امیدوار نبودی که خداوند بر تو وحی کند و ترا به وسیلهٔ وحی شرافت و عظمت بخشد.

إِلاّٰ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ

:لکن خداوند ترا مورد رحمت و عنایت خود قرار داد و لباس پر افتخار رسالت را بر اندام تو پوشانید و خیر ترا خواست.بهمین ترتیب باز هم لطف و مرحمت خود را از تو دریغ نمیدارد و ترا بمکه باز میگرداند.قدر این نعمتها را بدان.

برخی گویند:یعنی تو امید نداشتی که کتابهای گذشتگان را فرا بگیری و داستانهای آنها را بدون اینکه با آنها باشی بدانی و بر اهل مکه بخوانی.چنان که می فرماید: «وَ مٰا کُنْتَ ثٰاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ تَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا» یعنی داستان مردم مدین را برای اهل مکه بیان می کنی،با اینکه تو در مدین نبوده ای.و نیز میفرماید: «وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ الْغَرْبِیِّ...» تو در کنارهٔ غربی کوه طور نبودی.مع الوصف داستان موسی را برای اهل مکه می گویی.اینها همه ناشی از مراحم الهی است در بارهٔ تو.

فَلاٰ تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکٰافِرِینَ

:به شکرانهٔ این نعمتها پشتیبان کافران مباش.

از این آیه استفاده میشود که باید با اهل باطل به دشمنی برخاست.اگر چه در این آیه و آیهٔ بعد،مخاطب شخص پیامبر است،اما این خطاب خصوصیتی ندارد و شامل دیگران هم میشود.از ابن عباس روایت شده است که تمام قرآن از باب«ایاک اعنی و اسمعی یا جاره»(خطابم به تست ولی دیگری باید بشنود)می باشد.

وَ لاٰ یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیٰاتِ اللّٰهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْکَ

:مبادا این کافران ترا از پیروی قرآن و احکام و دستورات آن که برای تعظیم شأن و مقام تو نازل شده است باز دارند.

وَ ادْعُ إِلیٰ رَبِّکَ

:مردم را به اطاعت و توحید خدایت فراخوان.خدایی که

ترا آفرید و بتو نعمتها بخشید.

وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ

:به مشرکین مایل نباش و به راه آنها خشنود مشو و احدی از آنها را دوست مدار.

وَ لاٰ تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ

:با خدای یکتا خدای دیگری مخوان و حوائج خود را از غیر او مخواه.

لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

:جز ذات یگانه و بیهمتای او شریکی نیست.

کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ

:همه چیز فنا پذیر و تباه شدنی است،جز ذات خداوند.

این تعبیر نظیر:«وجه الرای»و«وجه الطریق»است،اولی یعنی خود رای و دومی یعنی خود راه.بنا بر این«وجه خدا»یعنی خود خدا.لذا مجاهد «إِلاّٰ وَجْهَهُ» را به معنی«الا هو»دانسته است.

این آیه دلالت دارد بر اینکه اجسام فانی می شوند و بر میگردند:چنان که عقیدۀ بزرگان در بارۀ فنا و بازگشت همین است. (۱)

برخی گویند:یعنی همه چیز تباه میشود،مگر آنچه برای خدا انجام بگیرد و متوجه او باشد که ثواب آن از بین نمیرود.چنان که شاعر می گوید:

استغفر اللّٰه ذنبا لست محصیه

رب العباد الیه الوجه و العمل

به پیشگاه خدا برای گناهی استغفار میکنم که شمارندۀ آن نیستم،خدای بندگان که وجه کردار خود را متوجه او می سازم.

بنا بر این منظور از«وجه خدا»عملی است که متوجه خداست.

لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

:در جهان آفرینش،قضاء و حکم قطعی و نافذ از آن خداست و سرانجام بسوی او بازگردانده می شوید تا جزای اعمال خود را

ببینید.

ص: ۲۴۶

۱- ۱) -اگر مقصود این است که اجسام بتمامها فانی می شونـد و بعـد بر میگردنـد،این همان اعادهٔ معـدوم و ممتنع است و اگر مقصـود این است که صـورتی از بین می رود و مـاده محفـوظ است و بعـد مجـدداً همـان صـورت حـادث می شود،این مطلب صحیح است.مثل اینکه آب ابتدا بخار شود و پس از بخار شدن دوباره آب گردد.

برخی گویند:یعنی حکم میان مردم در عالم آخرت بدست اوست نه غیر او.

نظم آیات:

آیـهٔ «تِلْکَ الـدّارُ الْآخِرَهُ...» به سابق متصل است.یعنی همانطوری که آنها را هلاک کرد تا از نعمتهای دنیا محروم شوند،آنها را از نعمتهای آخرت محروم می سازد.

اما وجه اتصال آیـهٔ «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ...» به گذشـته این است که اگر معاد به قیامت حمل شود،به آیـهٔ «تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ...» مربوط است و اگر معاد به مکه حمل شود بداسـتان بازگشت موسی به دامن مادر مربوط است.همانطوری که موسی با شـرافت نبوت بمادر بازگشت،پیامبر اسـلام هم بوعـدهٔ خدا با شـرافت بزرگ رسالت به مکه باز میگردد.این وعده را خداوند عملی کرد.هم چنان که وعدهٔ مادر موسـی را عملی کرد.پس مقصود این است که کسی که قرآن را بر تو نازل کرده است،این وعده را هم عملی می سازد.

آیـهٔ «قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جاءَ بِالْهُـدیٰ..» مربوط به سابق است از لحاظ اینکه دلالت دارد بر اینکه پیامبر بمردم بگویـد که خداوند براست و دروغ داناتر است.

تمام شد ترجمهٔ جلد هفتم تفسیر مجمع البیان و مجلد هیجدهم ترجمه فارسی در لیلهٔ عید قربان سال ۱۳۹۵ در شهرستان مذهبی قم و باللّه التوفیق و علیه التکلان احمد بهشتی

ص: ۲۴۷

فهرست تفسیر مجمع البیان جلد هیجدهم

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹